

تاریخ شکست نخوردگان

یازده نوشته از

منصور حکمت



"تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است. علیرغم رواج ایده‌های قدرگرایانه و خرافاتی اعم از مذهبی و غیرمذهبی حتی در دنیای باصلاح مدرن امروز، ایده‌هایی که هریک به نحوی علاج ناپذیری و مقدر بودن وضع موجود را تبلیغ میکنند، زندگی واقعی و عمل روزمره توده‌های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان پذیری و حتی اجتناب ناپذیری یک آینده بهتر است. این امید که دنیای فردا میتواند از محرومیت‌ها و مشقات و کمبودها و زشتی‌های امروز رها باشد، این اعتقاد که عمل امروز انسانها، چه جمعی و چه فردی، در تعیین چند و چون دنیای فردا موثر است، یک نگرش ریشه دار و قدرتمند در جامعه است که زندگی و حرکت توده‌های وسیع مردم را جهت میدهد. کمونیسم کارگری قبل از هرچیز به اینجا تعلق دارد، به امید و اعتقاد انسان‌های بی‌شمار و نسل‌های پی در پی به اینکه ساختن یک آینده بهتر، یک جهان بهتر، بدست خود انسان، ضروری و میسر است."

(از "یک دنیای بهتر"، برنامه حزب کمونیست کارگری)

انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران

فهرست

- * مقدمه
- * تاریخ شکست نخوردگان: چند کلمه به یاد انقلاب ۵۷ صفحه ۱
- * ماهواره و آل احمد‌های پلاستیکی صفحه ۹
- * اسلام، حقوق کودک و حجاب - گیت راه کارگر صفحه ۱۴
- * میزگرد: عروج و افول اسلام سیاسی صفحه ۲۹
- * ایران صحنه هجوم عظیم ضد اسلامی مردم خواهد بود صفحه ۴۲
- * مجازات اعدام شنیع‌ترین شکل قتل عمد است صفحه ۶۰
- * زیر حجاب اختناق صفحه ۶۶
- * آزادی بیان از نوع دوم صفحه ۶۸
- * درباره آزادی بیان صفحه ۷۱
- * درسهای بدیهی برلین صفحه ۸۵
- * ۲۰ سال گذشت: ۳۰ خرداد ۶۰ صفحه ۸۹

تماس با حزب کمونیست کارگری ایران

کورش مدرسی رئیس دفتر سیاسی 0044 774 863 0833
حمید تقوایی دبیر کمیته مرکزی 001 647 885 2485
اصغر کریمی 0044 771 409 7928
آذر مدرسی دبیر تشکیلات خارج 0044 781 590 2237
رحمان حسین زاده دبیر کمیته کردستان حزب 0046 739 855 837
اسد گلچینی دبیر تشکیلات کل کشور 0044 794 041 6768
شهلا دانشفر رئیس دفتر مرکزی حزب E-mail: markazi@ukonline.co.uk
Tel: 0044 795 051 7465 Fax: 0044 870 135 1338
بهرام مدرسی دبیر کمیته مرکزی سازمان جوانان کمونیست 0049 174 944 0201

سایت های حزب و نهادهای نزدیک به حزب روی اینترنت
www.wpiran.org www.marxsociety.com
www.haftegi.com www.iwsolidarity.com
www.wpibriefing.com www.medusa2000.com
www.jawanan.org www.hambastegi.org
www.rowzane.com www.kvwpiran.org
www.childrenfirstinternational.org

رادیو انترناسیونال

۳۱ متر = ۹۹۴۰ کیلو هرتز ۹ تا ۹۲۵۵ شب بوقت تهران
پیامگیر رادیو: 0046 865 907 55 تلفن: 0044 771 461 1099
فاکس: 0044 780 129 6858 www.radio-international.org
radio7520@yahoo.com

طول موج و ساعت پخش رادیو دو بار در سال تغییر میکنند. طول موج و ساعت جدید را از طریق سایت رادیو و سایت و نشریات حزب میتوانید دریافت کنید.

منصور حکمت

اسلامی که امروز سر کار است محصول یک جنایت بزرگ ضد بشری است. این اولاً باید بخاطر بیاید، ثبت باشد، گفته شده باشد، و افشا بشود و فراموش نشود. ثانیاً این آدمها هنوز در صحنه هستند. همان آدمهایی که ۳۰ خرداد ۶۰ به بعد آن قتل و جنایت را سازمان دادند هنوز سیاستمداران آن کشورند. وکیل مجلس اند، در کابینه اند، رئیس قوه قضائیه اند، رهبرند، رئیس ارتش اند، سران سپاه پاسداران اند. نبرد با اینها ادامه دارد. پرونده اینها نزد مردم مفتوح است، پرونده عاملین جنایت ۳۰ خرداد. اینهم یکی از عرصه های مبارزه علیه حکومت اسلامی، علیه بنیادهایش، علیه شخصیت هایش از خمینی و بهشتی تا خاتمی و خامنه ای و رفسنجانی و گیلانی و همه کسانی است که در این روند نقش داشته اند و این بخشی از جدال ما با جمهوری اسلامی است.

این گفتگو در تاریخ ۲۳ خرداد ۷۹ بخش گردید و در انترناسیونال هفتگی شماره ۵۸ منتشر شد.

راديو انترناسيونال: آيا ميشود گفت كه باين ترتيب دوم خردادي ها از سياست خودشان در ۳۰ خرداد پشيمان هستند و فكر ميكند بايد طور ديگري عمل ميكردند؟

منصور حكمت: ايد. دوم خردادي ها الان خودشان با افتخار به شما خواهند گفت كه همان ۳۰ خردادي ها هستند. از ۳۰ خرداد ابراز پشيماني نميكند، البته بعدها در دادگاه هايشان خواهند كرد، ولي الان نميكند. الان كاري نميكند كه از "خوديت" خودشان كم كنند. ۳۰ خرداد نهايتا همان شاخصي است كه خودي و غير خودي را تعريف ميكند. تعريف خودي كسي است كه از "نظام" در مقابل مخالف دفاع كرده است و ۳۰ خرداد مهمترين مقطع اين پديده است. ۳۰ خرداد مقطع تولد جمهوري اسلامي است. اگر كسي از اين جماعت عليه ۳۰ خرداد بيايستد دارد از جرگه خودي ها پا بيرون ميگذارد.

بنظر من دير يا زود، و خيلي زودتر از زماني كه سران حكومت فكر ميكند، محاكمات آزاد مردم براي رسيدگي به جرائم ضد بشري اينها شروع خواهد شد. اينها كساني نيستند كه بتوانند پول هايشان را بردارند و بروند لس آنجلس. سر و كارشان بسياري از اينها دير يا زود به محكمه هاي مردم ميافتد. يكي از قلمروهايي كه بايد در اين دادگاهها به آن پرداخته شود، ماجراي ۳۰ خرداد است و اينكه هر كدام از اين افراد در مورد آن تاريخ چه ميدانند، در آن تاريخ چه نقشي داشته، و چه چيزي را ميتواند علني و افشا كند و از درد آن فاجعه تاريخي براي جامعه كم كند.

راديو انترناسيونال: حزب كمونيست كارگري يك كمپين افشاي واقعه ۳۰ خرداد و گراميداشت جان باختگان ۳۰ خرداد سازمان داده است. هدف از اين كمپين چيست؟

منصور حكمت: فكر ميكند ۷۰-۶۰ درصد مردم كساني هستند كه ۳۰ خرداد را يادشان نيست. ولي اين مقطع مهمي در پيدايش جمهوري اسلامي است. ما ميخواهيم اين را به نسل امروز در ايران و جهان يادآوري كنيم كه جمهوري

۹۴

مقدمه

اين كتاب شامل يازده مقاله و مصاحبه منصور حكمت است. از مجموعه آثار منصور حكمت تاكنون جلد هشتم آن چاپ شده و بقيه آثار وي در دست انتشار است. بخشي از آثار منصور حكمت بزبانهاي آلماني، انگليسي، ايتاليائي، تركي، سوئدي، عربي، و كردي ترجمه و منتشر شده اند.

جلد هشتم مجموعه آثار و كلييه مقالات مندرج در انترناسيونال هفتگي و همچنين بخشي از نوشته هاي منصور حكمت كه بعد از جلد هشتم در نشریات چاپ شده اند، روي بخش فارسي سايت حزب كمونيست كارگري ايران در دسترس است و علاقه مندان ميتوانند با مراجعه به سايت آنرا دريافت و چاپ كنند.

آدرس سايت حزب

www.wpiran.org

از انتشارات حزب كمونيست كارگري ايران

سر بلند كند؟

منصور حكمت: اين يك كودتاي خشن بود و بر مبنای اعدام و كشتار وسيع پيروز شد. مثل امروز نبود كه ۱۶ تا روزنامه دوستان خودشان را ببندند و طرف برود خود را به دادگاه معرفي كند و هنوز آقاي فلاحي خطابش كنند. ريختند در خيابان و هر كسي كه بنظرشان قيافه اش مثل مسلمين نبود را گرفتند، گفتند اين يكي در جيبش فلنل و نمك داشته ميخواسته بريزد به چشم سپاه و كميته چي ها. كسي شعري گفته بود، كسي كه معلوم بود سوسياليست است، كسي كه معلوم بود مدافع حقوق زن است، كسي كه بي حجاب راه ميرفت، كسي كه از ظاهرش فكر ميكردند چپي است، ميگرفتند ميبردند همان شب ميكشتمند. آمار و ارقام و مدارك و شهود اين جنايات به وفور وجود دارند. روزي خواهد رسيد كه مردم ايران و جهان مي نشينند و محاكمه عوامل اين جنايات را تماشا ميكند. در آن روز دنيا براي صدها هزار قرباني جناياتي كه در ۳۰ خرداد ۶۰ و بعد بطور مداوم و سيستماتيک در سالهاي بعد و بويژه سال ۶۷ در ايران شده است اشك خواهد ريخت.

اين از جنايات هاي عظيم قرن بيستم بود. قابل مقايسه است با آلمان نازي، قابل مقايسه است با كشت و كشتار در اندونزي، قابل مقايسه است با نسل كشي در رواندا. به مراتب وحشتناك تر از وقايعي است كه در شيلي اتفاق افتاد. يكي از فجايع مهم و تراژدي هاي مهم انساني قرن بيست است. زدن، سر كوب كردن، كشتن، در گورهاي بدون نام و نشان دفن كردن، آدمهاي بسيار بسيار زيادي را، نازنين ترين و پرشورترين و آزاديخواه ترين انسانها را، بقتل رساندن تا سركار بمانند.

راديو انترناسيونال: رهبران جمهوري اسلامي كه الان به جان هم افتاده اند، در آن موقع همه با هم در اين سر كوب شريك بودند، منظوم جناح راست و دوم خرداد است كه چند تا از دو خردادي ها را اسم ببرم، بهزاد نبوي آن موقع سخنگوي دولت بود و الان از رهبران جبهه دو خرداد است، حجابريان از سازمان

۹۲

تاريخ شكست نخوردگان:

چند كلمه به ياد انقلاب ۵۷

ميگويند در سالهاي اخير يك روند "بازبيني" و "بازنگري" در بين انقلابيون و چهگرايان اپوزيسيون ايران در جريان بوده است. نگاهي به نشریات متعددي كه اين طيف بويژه در خارج كشور منتشر ميكند به وجود چيزي از اين دست صحنه ميگذارد، هرچند در اينكه "بازبيني" كلمه مناسبی برای توصيف اين روند باشد جای تردید جدی هست. در خلوت، وقتی بيان حقيقت كسي را نميرنجاند، ميتوان اين روند را يك روند ندامت توصيف كرد. اما در انتظار عموم، جايي كه، بويژه اين روزها، نزاکت سياسي (Political Correctness) حكم ميراند، شايد كلمه "نو انديشي" معادل بهتری باشد. يكي از اولين قربانيان اين روند نو انديشي مقوله انقلاب و انقلابيگري بطور كلي و انقلاب ۵۷ بطور اخص بوده است. هر ماه كوهي مطلب توسط افراد و محافل و جريانات متشكل از بازماندگان و انقلابيون پا به سن گذاشته انقلاب ۵۷ منتشر ميشود. خواندن و تعقيب كردن همه اينها و شريك شدن در مشغله ها و دنياهاي ذهني نويسندگان آنها هم عبث و هم بسيار دشوار است. اما ديدن روند "نو انديشي" كه ذكرش رفت جست نيست. ميتوان از شيوه "تداعي معاني" كه يك ابزار روانشناسهست سود جست و عكس العمل اين ادبيات را به كلمات كليدي اي، مثلاً خود مقوله انقلاب، چك كرد. تصويري كه بدست مي آيد جای ابهام باقي نميگذارد. انقلاب: افراط،

دهندگان سازمان مخوف اطلاعات بود و خود خاتمی در دولت بود. چطور شد که اینها یکپارچه از سرکوب ۳۰ خرداد بیرون آمدند و الان به جان هم افتاده اند؟

منصور حکمت: جناح بندی همانموقع در جمهوری اسلامی وجود داشت ولی همین جناح بندی که الان می بینیم نبود. بطور مثال مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی و خط امامی ها در صد مقدم حکومت بودند. صف بندی ها طور دیگری بود. نهضت آزادی که الان بخشی از جبهه دو خرداد است خود اولین قربانی خط امامی هایی بود که خود آنها هم الان بخشی از جنبش دو خرداد هستند. دولت آتموقع دست این خط امامی ها بود. منظوم کابینه است. همانطور که گفتید، بهزاد نبوی سخنگوی دولت رجایی بود. این پدیده دو خرداد که بعدا بوجود آمده دربرگیرنده بسیاری از عناصر و محافظی است که در آن موقع سرمدار سرکوب بودند. خیلی از اینها که الان شاگرد ولتر شده اند و دموکرات شده اند و بخودشان میگویند روزنامه نگار، پاسدار و بازجو و شکنجه گر و مسئول اعدام مردم بودند. در نتیجه این تحریر مشترک هر دو جناح است. دوم خرداد همانقدر در سرکوب ۳۰ خرداد سهیم است و همانقدر اصل و نصیبش به ۳۰ خرداد میرسد که امثال لاجوردی و گیلانی و خمینی و خامنه ای. این دولت اینها بود. خمینی، که اسمش باید بعنوان یک مرتجع جلاد و جنایتکار علیه بشریت در سینه تاریخ ثبت بشود در راس این حرکت بود و کل این جماعت دنبالش سینه میزدند.

فکر میکنم که خیلی مهم است مردم ایران آن تاریخ را ورق بزنند، این آمدها را در این بیست سال مرور کنند، و بخصوص ماهیت اختلافات امروز اینها را بشناسند.

در مقطع ۳۰ خرداد اینها با هم اختلافی بر سر این نداشتند که حکومت اسلام را با کشت و کشتار علیه آزادیخواهی مردم سر پا نگه دارند. اینکار را کردند. الان هم، تحت شرایط متفاوتی تلاش شان همین است. میخواهند حکومت اسلام را در مقابل آزادیخواهی مردم سر پا نگاه دارند.

تاریخ شکست نخوردگان

انقلاب: خشونت، انقلاب، استبداد، انقلاب: انهدام.

و چرا که نه؟ آخر چه کسی از این بازماندگان انقلاب ۵۷ هست که بتواند یک لحظه چشمانش را ببندد و به ۱۷ سال گذشته فکر کند و خاطرات شیرینی به یادش بیاید؟ میلیونها مردم به زندگی در ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین نظام اجتماعی محکوم شدند، جامعه ای مبتنی بر ترس، فقر و دروغ بنا شد که در آن خوشی ممنوع است، زن بودن جرم است، زندگی کردن جزا است و فرار غیر ممکن است. یک نسل کامل، شاید نیم بیشتر مردم، اصلا به این جهنم چشم گشوده اند و جز این خاطره ای ندارند. و برای بسیاری دیگر، زنده ترین خاطره، یاد چهره های فراموش نشدنی انسانهای پاکی است که بخون کشیده شدند. مگر نه اینست که نقطه آغاز این کابوس سال ۵۷ بود، سال انقلاب؟

شاید برای بعضی عاقبت نافرجام انقلاب ۵۷ در این روند "نو اندیشی" نقش داشته است. اما نه وسعت این ندامت و نه تلخی لحن و هیستری نواندیشان امروز، هیچیک را نمیتوان با ناکامی انقلاب ۵۷ توضیح داد. انگار کنار پلی نشسته اید و بازگشت لشکر شکست خورده ای را مینینید. غیر قابل انتظار نیست که این شکست خوردگان را محزون، مبهوت، ساکت و افسرده بباید. اما این جماعت مشت گره کرده اند. وقتی دقیق تر گوش میکنید، مینینید انگار دارند سرودی را زمزمه میکنند، آری، اشتباه نمیکنید، اینها دارند به جنگ میآیند، به جنگ "سرزمین" و "اردوگاه" و "قلعه" خود، یا بهرحال آنچه خود روزگاری چنین پنداشته و نامیده بودند. اینها دارند برای انتقام از "خود" و "خودی" های دیروز برمیگردند. برای کسی که از داخل قلعه به بیرون نگاه میکند، این حتما منظره هولناکی است.

کمتر انقلاب ناکام و جنبش شکست خورده ای چنین تلخ توسط مشتاقان دیروزش بدرقه شده است. انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن صنعت نفت، دوران حکومت آئنده، انقلاب پرتقال، اعتصاب معدنچیان انگلستان، برای مثال، همواره احترام زیادی نزد پیش کسوتان و شرکت کنندگان خود داشته اند. علت نو اندیشی امروز انقلابیون دیروز ایران را باید جای دیگری جستجو کرد. واقعیت

منصور حکمت

چماق داری هست، چاقو کشی هست، اسلامیکری هست. خلخالی همان موقع برای رژیم جلادی میکند، با این وجود رژیم این قدرت را ندارد که جنبش همچنان رو به اعتلاء مردم را به آن شدت سرکوب و خنثی کند. احزاب سیاسی از همه جا سردر میاورند، کتابهای مارکس و لنین همه جا بفروش میرسد، سازمانهای کمونیستی روزنامه منتشر میکنند، شوراها کارگری بوجود میآیند، سازمانهای مختلف زنان بوجود میآیند، موج اعتراضی بالا میگردد. تا اینکه در ۳۰ خرداد ۶۰ که یک کودتای خونین ضد انقلابی - اسلامی صورت میگردد. هجوم میاورند و روزی ۳۰۰، ۵۰۰ نفر را در اوین و سراسر کشور اعدام میکنند، روزنامه ها را می بندند و مخالفینشان را تارومار میکنند. این آن پدیده ای است که باعث شد جمهوری اسلامی امروز وجود داشته باشد. مقطع پیدایش و تثبیت جمهوری اسلامی، ۳۰ خرداد ۶۰ است، نه ۲۲ بهمن. ۲۲ بهمن انقلاب مردم است ولی از ۱۷ شهریور ۵۷ (که روز تیراندازی ارتش شاه به مردم و کشتار در میدان ژاله بود) تا ۳۰ خرداد ۶۰ فاصله ای است که در آن نیروها و دولت های دست راستی سعی کردند جلوی انقلاب مردم را بگیرند. و بالاخره ۳۰ خرداد مقطعی است که این سرکوب صورت میگردد.

خوب است یادآوری کنم که اعدامهای حکومت اسلامی اساسا از روی لیست کسانی بود که در رژیم شاه به زندان افتاده بودند، کسی که در رژیم شاه دو ماه حبس گرفته نبود در حکومت اسلامی اعدام شد. همان کسانی را زدند و کشتند که رژیم شاه میخواست بزند و بکشد و نمیتوانست.

رادیو انترناسیونال: یعنی جمهوری اسلامی کار سرکوب انقلاب را که شاه از پس آن برنیامد، تمام کرد و در واقع از مردمی که علیه رژیم شاه انقلاب کرده بودند انتقام گرفت. ولی چطور توانست اینکار را انجام دهد؟ چون تا همان دیروز ۳۰ خرداد روزنامه های چپی بودند، تظاهرات انجام میشد، و علیرغم دستگیری ها و جنگ و جدال با چماقدارها، آزادی وجود داشت. ۳۰ خرداد چه ویژگی داشت که حکومت اسلامی توانست خود را تحکیم کند و جنبش انقلابی دیگر نتوانست

اینست که همین سالها، سالهای پس از انقلاب ۵۷، در سطح جهانی مصادف با رویداد به مراتب مهمتری بود. سقوط بلوک شرق، که این اواخر دیگر فقط در تبلیغات عوام فریب ترین سخنگویان پیمانهای ورشو و ناتو و هالوترین طرفدارانشان به آن "اردوگاه سوسیالیسم" اطلاق میشد، یک زلزله سیاسی و اجتماعی بود که کل دنیا را تکان داد. نفس حذف یک قطب از جهانی دو قطبی، جهانی که همه چیزش، از اقتصاد و تولید تا علم و هنر، برای دهها سال بر محور تقابل این دو قطب شکل گرفته بود، به اندازه کافی زیر و رو کننده بود. اما آنچه در قلمرو افکار و اندیشه تعیین کننده بود، این واقعیت بود که حاکمان جهان و گله وسیع سخنگویان و مبلغین جیره خوارشان در دانشگاه ها و رسانه ها، توانستند سقوط شرق را سقوط کمونیسم و پایان سوسیالیسم و مارکسیسم تصور کنند. کل این شعبده بازی البته بیش از شش سال بطول نینجامید و تمام شواهد امروز حاکی از اینست که این دوران فریب دیگر به سر رسیده است. اما این شش سال دنیا را تکان داد. این پایان سوسیالیسم نبود، اما سرخنی بود به اینکه پایان سوسیالیسم واقعا چه کابوسی میتواند باشد و دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم و بدون "خطر" سوسیالیسم، به چه منجلابی بدل میشود. معلوم شد جهان، از حاکم و محکوم، سوسیالیسم را با تغییر تداعی میکند. پایان سوسیالیسم را پایان تاریخ خواندند. معلوم شد پایان سوسیالیسم پایان توقع برابری است، پایان آزاد اندیشی و ترقی خواهی است، پایان توقع رفاه است، پایان امید به زندگی بهتر برای بشریت است. پایان سوسیالیسم را حاکمیت بلامنزاع قانون جنگل و اصالت زور در اقتصاد و سیاست و فرهنگ معنی کردند. و بلافاصله فاشیسم، راسیسم، مرد سالاری، قوم پرستی، مذهب، جامعه ستیزی و زورگویی از هر منفذ جامعه بیرون زد.

موج "نو اندیشی" ای که بدنبال این ماجرا در سطح کل جهان براه افتاد دیدنی بود. در یک مسابقه بین المللی ناماد و خودشیرینی، فضایل دیروز عار شمرده شدند، اصول دیروز نفرین شدند و آرمانهای دیروز به ریشخند گرفته شدند. حقارت و تسلیم بعنوان معنی زندگی به کرسی نشست. در فرهنگ تواریت

ندارند حتما آن تاریخ را بازبینی کنند) می بیند که ماجرا چنین بود که مردم علیه استبداد سلطنتی با پلیس مخفی اش، با زندانهایش، با شکنجه هایش بیخاستند. در آن جامعه آزادی بیان وجود نداشت، آزادی مطبوعات وجود نداشت، آزادی تشکل و فعالیت اتحادیه کارگری وجود نداشت، آزادی فعالیت های سوسیالیستی وجود نداشت، آزادی هیچگونه فعالیت سیاسی وجود نداشت. یک حکومت مستبد، فردی، متکی به ارتش، پلیس و پلیس مخفی بود. جامعه ای بود دستخوش بیشترین نابرابری اقتصادی، فقر عظیم در کنار ثروت های انبوه. مردم علیه اینها بپا خاستند، برای برابری، برای آزادی از چنگال اختناق سیاسی و استثمار اقتصادی. این به انقلاب ۵۷ معروف شد.

وقتی معلوم شد که رژیم شاه از سرکوب این جنبش ناتوان است، جنبش اسلامی که بعنوان یک جریان مرتجع، علیه مدنیت، علیه مدرنیسم اجتماعی، علیه حقوق زنان، علیه رشد، یک جنبش عقب مانده ارتجاعی، از قدیم در گوشه ای از جامعه ایران بود، پر و بال میگردد. یکی از شخصیت های این جنبش، یعنی خمینی، که در عراق تبعید بود را برمیدارند و به پاریس میبرند و زیر نورافکن میگذارند. از آن وقت رسانه ها و دولتهای غربی وسیعا جریان اسلامی را بعنوان آلتزنای هویز که میتواند و باید جای حکومت شاه بنشیند تبلیغ میکنند. بالاخره ژنرال هویز از طرف دولت آمریکا میاید با ارتش صحبت میکند و وفاداری ارتش را به خمینی میگیرد. بخش بزرگی از اپوزیسیون ملی و سنتی آن موقع، جبهه ملی و حزب توده و غیره به جریان اسلامی اعلام وفاداری میکنند و جریان اسلامی به این ترتیب به صدر مبارزه علیه سلطنت رانده میشود. مردم بر خلاف میل جریان اسلامی قیام میکنند، قیام ۲۲ بهمن، و بالاخره ارتش شاه را در یک رو در روی نظامی شکست میدهند. اما ماحصل این روند پیدایش یک حکومتی است تحت رهبری و کنترل جریان اسلامی.

منتهی آن دو سال و نیمی که از ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ میگذرد، به معنی اخص کلمه هنوز دوره حکومت جمهوری اسلامی نیست.. یک دوره نسبتا باز فعالیت سیاسی است که دولت زورش نمیرسد وسیعا سرکوب کند، هر چند

منصور حکمت

و اسلامیت و مسبب شرایطی است که امروز در ایران حاکم است. در تاریخ واقعی، اما، انقلاب ۵۷ جنبشی برای آزادی و رفاه بود که در هم کوبیده شد. مصائب دوران پس از انقلاب در ایران را باید بپای مسببین آن نوشت. مردم حق داشتند رژیم سلطنت و تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل میداد نخواهند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخواهند، ساواک نخواهند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخواهند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه ببرند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی بود. جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاحی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد. بر خلاف نظرات رایج، جمهوری اسلامی وجود خود را در درجه اول مدیون شبکه مساجد و خیل آخوندیهای جزء نبود. منشاء این رژیم قدرت مذهب در میان مردم نبود، قدرت تشیع، بیعلافگی مردم به مدرنیسم و انزجارشان از فرهنگ غربی، سرعت بیش از حد شهرنشینی و کمبود "نمیرین دموکراسی"، و غیره نبود. این خزعبلات ممکن است بدر کابری شغلی "شرق شناسان" نیم بند و مفسرین رسانه ها بخورد، اما سرسوزنی به حقیقت ربط ندارد. جریان اسلامی را همان نیروهایی به جلوی صحنه انقلاب ۵۷ کشیدند که تا امروز زیر بغل رژیم شاه را گرفته بودند و ساواکش را تعلیم میدادند. آنها که پتانسیل رادیو کالیبراسیون و دست چپی از آب در آمدن انقلاب ایران را میشناختند و از اعتصاب کارگران صنعت نفت درس خود را گرفته بودند. آنها که به یک کمر بند سبز در کش و قوسهای جنگ سرد نیاز داشتند. برای "اسلامی" شدن انقلاب ایران پول خرج شد، طرح ریخته شد، جلسه گرفته شد. هزاران نفر، از دیپلماتها و مستشاران نظامی غربی تا ژورنالیستهای همیشه باشرف دنیای دموکراسی ماهها عرق ریختند تا از یک سنت عقب مانده، حاشیه ای، کپک زده و به انزوا کشیده شده در تاریخ سیاسی ایران، یک "رهبری انقلاب" و یک آلتزنای حکومتی برای جامعه شهری و تازه

درسهای بدیهی برلین

کمونیست کارگری و رهبران را آماج شدید ترین حملات و ترور شخصیت قرار دادند، کوچکترین ابایی از این نداشتند که ما را "عامل اجانب" بخوانند و عملا فتوا اعدام را طلب کنند. اساسا اگر کنفرانس برلین چیزی را نشان جناح راست داد، وفاداری دوم خردادی ها به نظام بود.

و طنز ماجرا اینجاست که اگر اینها حکم سنگین زندان گرفته اند، دقیقا به همین خاطر است. این عده قربانیان آرامش فعال اند. قربانیان بن بست دوم خرداد و اصلاح طلبی اسلامی، قربانیان تلاش ابلهانه برای تعدیل رژیم و جلوگیری از تغییر آن. در فاصله کنفرانس برلین تا صدور حکم محکمه برلین، دوم خرداد به انتهای خط رسید. حباب اصلاح طلبی اسلامی ترکید. اینها اسرای جنگی اند. رهبرانشان واداده اند، استراتژیست هایشان گیر کرده اند، نیروهایشان منهدم شده اند. انجمن اسلامی دانشجویان ایلام راست میگوید، اگر کسی قبلا جایی بر سر چیزی ایستادگی کرده بود، افشاری و سحابی امروز در زندان نبودند.

حتی مقامات آلمانی و دوستان شوک زده ایرانی شان خوب میدانند که تروریسم دولتی و محاکمات صحرایی و قصاص اسلامی و اعدام و شکنجه در ایران بیست سال است که حتی یک روز قطع نشده. خود پرونده برلین را از جمله برای ماستمالی پرونده یک زنجیره قتل دولتی سر هم کردند. در همین فاصله محکمه برلین، ۸۰۰ نفر را به اعدام و سنگسار محکوم کرده اند و کشتن ها را شروع کرده اند. چند صد نفر را بجرم جشن گرفتن سال نوب میلادی گرفتند و شلاق زدند و سیاه کردند. این واقعات ایران اسلامی خامنه ای و خاتمی و رفسنجانی است. محکومین محکمه نماییش برلین باید فورا آزاد بشوند. برای ما این بخشی از یک مبارزه وقفه ناپذیر برای سرنگونی رژیم کثیف اسلامی و رهایی همه قربانیان آن است. این مبارزه است که اکنون با سرعتی بیسابقه نیرو میگردد. آنها که آنروز در کنفرانس برلین حقایق را گفتند، جای شایسته خود را در راس تحولات سیاسی تاریخساز ایران پیدا میکنند.

روشنفکران نظم نوین، هر کس که زندگی بهتری برای هموطنانش میخواست و معتقد بود که وضع موجود میتواند و باید تغییر کند، هر کس که به برابری انسانها قائل بود و به یک آینده بهتر دعوتشان میکرد، هر کس که از لزوم تلاش جمعی آنها برای تاثیرگذاری بر سرنوشت و سهمشان در جهان سخن میگفت، هر کس که دولت و جامعه را در قبال فرد و آسایش و آزادی او مسئول میدانست، از هزار و یک تربیون، خوشخیال، قدیمی، کم عقل و پا در هوا لقب گرفت. یاس نشان خرد شد، رها کردن آرمان های والای بشری واقع بینی و درایت خوانده شد. ناگهان معلوم شد که هر ژورنالیست تازه استخدام و هر استادیار تازه به کرسی رسیده و هر سرهنگ بازنشسته پاسخ گولهای فکری جهان مدرن، از ولتر و روسو تا مارکس و لنین، را دارد و کل معضل آزادیخواهی و برابری طلبی و تلاشهای صدها میلیون انسان در چند قرن اخیر، جز اتلاف وقت بیحاصلی در مسیر رسیدن به عمارت با شکوه "پایان تاریخ" نبوده است و باید هرچه زودتر به فراموشی سپرده شود.

در متن این فضای بین المللی است که انقلابیون دیروز به "باز اندیشی" پیرامون انقلاب ۵۷ و انقلابیگری بطور کلی نشسته اند؛ و نتایجی که گرفته اند بیش از آنکه از ناکامی انقلاب ۵۷ ناشی بشود، مدیون روند تمسخر ایده آنها و اصول در مقیاس بین المللی است که چند سالی به مد روز بدل شد.

گفته اند که تاریخ را همواره فاتحین می نویسند. اما باید افزود که تاریخی که شکست خوردگان می نویسند به مراتب دروغین تر و مسموم تر است. چرا که این دومی جز همان اولی در لباس تزئین و نوحه و تسلیم و خودفریبی نیست. اگر تاریخ داستان تغییر است، آنگاه تاریخ واقعی تاریخ شکست نخوردگان است. تاریخ جنبش و مردمی است که همچنان تغییر میخوانند و برای تغییر تلاش میکنند. تاریخ کسانی است که حاضر نیستند ایده آنها و امیدهای خود برای جامعه بشری را دفن کنند. تاریخ مردم و جنبشهایی است که در انتخاب اصول و اهداف خویش مخیر نیستند و ناگزیرند برای بهبود آنچه هست تلاش کنند. انقلاب ۵۷ در تاریخ فاتحین و شکست خوردگان هر دو، پله ای در عروج اسلام

۲۰ سال گذشت: ۳۰ خرداد ۶۰

گفتگوی رادیو انترناسیونال با منصور حکمت

رادیو انترناسیونال: اجازه بدهید با یک نقل قول از مقاله "تاریخ شکست نخوردگان" که در سال ۱۳۷۵ بچاپ رسید، شروع کنیم. شما در پایان این مقاله نوشته اید:

"بالاخره، انقلاب ۵۷ مثل اکثر انقلابات، نهایتاً نه با فریب و صحنه سازی، بلکه با سرکوبی خونین به شکست کشیده شد. فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ تمام آن فرصتی بود که اسلام و حرکت اسلامی با همه این سرمایه گذاری ها و تلاشها توانست برای موکلین مستاصل رژیم شاه بخرد. و البته از این بیشتر نیاز نداشتند. در تاریخ واقعی ایران، ۳۰ خرداد به ۱۷ شهریور میچسبد و حلقه بعدی آن است."

این نوشته شما کاملاً با تصور عمومی از انقلاب ۵۷ متفاوت است. در تصور عمومی جمهوری اسلامی حاصل انقلاب ۵۷ است. ولی شما جمهوری اسلامی را به رژیم سلطنت و ۱۷ شهریور را که سرکوب خونین جنبش انقلابی مردم توسط رژیم شاه بود را به ۳۰ خرداد وصل کرده اید و این دو تاریخ را دو مقطع از سرکوب انقلاب نامیدید. چرا؟

منصور حکمت: بنظر من هر انسان بیطرفی که به آن تاریخ نگاه کند (و من توصیه میکنم که بخصوص کسانی که خودشان تجربه زنده ای از آن دوران

– صنعتی ایران سال ۵۷ بسازند. آقای خمینی نه از نجف و قم و در راس خیل ملاهای خر سوار دهات سر راه، بلکه از پاریس آمد و با پرواز انقلاب. انقلاب ۵۷ تجسم اعتراض اصیل مردم محروم ایران بود، اما "انقلاب اسلامی" و رژیم اسلامی محصول جنگ سرد بود، محصول مدرن ترین معادله سیاسی جهان آن روز. معماران این رژیم، استراتژیستها و سیاست گذاران قدرتهای غربی بودند. همانها که امروز از درون لجنزار نسبی گرایی فرهنگی، هیولای مخلوق خودشان را به عنوان محصول طبیعی "جامعه شرقی و اسلامی" و درخور مردم "جهان اسلام" یکبار دیگر مشروعیت میبخشند. کل امکانات اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی غرب برای ماهها قبل و بعد از بهمن ۵۷ برای به کرسی نشاندن این رژیم و سر پا نگاهداشتن آن بسیج شد.

اما اینکه نفس اجرای این مهندسی اجتماعی در ایران مقدور شد، مدیون اوضاع و احوال و نیروهای سیاسی و اجتماعی داخل ایران بود. ماتریال کافی برای این کار فراهم بود. حرکت اسلامی در همه کشورهای منطقه وجود داشته است. اما تا رویدادهای ایران در هیچ مقطعی این جنبش به یک جریان سیاسی قابل اعتنا و یک بازیگر اصلی در صحنه سیاسی این کشورها بدل نشده بود. (ضد) انقلاب اسلامی را نه به نیروی ناچیز حرکت اسلامی، بلکه روی دوش سنتهای سیاسی اصلی اپوزیسیون ایران ساختند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت ملی و باصطلاح لیبرالی جبهه ملی ساختند که از کارگر و کمونیست بیش از هر چیز هراس داشت و تمام عمرش را زیر شل سلطنت و عبای مذهب به جویدن ناخنهایش گذرانده بود. سنتی که در تمام طول تاریخش قادر نشد حتی یک تعرض نیم بند سکولار به مذهب در سیاست و فرهنگ در ایران بکند. سنتی که رهبران و شخصیتهایش جزو اولین بیعت کنندگان با جریان اسلامی بودند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت حزب توده ساختند که ضد – آمریکایی گری بهر قیمت و تقویت اردوگاه بین المللی اش فلسفه وجودی اش را تشکیل میداد و رژیم اسلامی را، مستقل از اینکه چه به روز مردم و آزادی میاورد، زمین باروری برای مانور و مانیپولاسیون میدید. رژیم اسلام را روی دوش سنت منقطع

اسلامی را عقب برانند.

تلاش کردند، اما نتوانستند. برعکس، کنفرانس برلین به صحنه یک اعتراض و افشاکری عظیم علیه کل موجودیت رژیم اسلامی و دولت آلمان و "اپوزیسیون" مرتجع موثلف رژیم بدل شد. بازماندگان نسل کشتار شده، آزادیخواهان و مقدم بر همه کمونیستها این خیمه شب بازی را برجیدند. حقایق حاکمیت ارتجاع اسلامی و استبداد خونین در ایران را جلوی چشم همه گرفتند. خواست اکثریت عظیم مردم ایران، یعنی سرنگونی حکومت اسلامی، را فریاد کردند. پروژه تبلیغی دهها میلیون مارکی دولتین ایران و آلمان را خنثی کردند.

مقامات آلمان و بنیاد هاینریش بل و بهمن نیرومند و شرکا، میگویند از احکام محکمه اسلامی "شوکه" شده اند! اما مگر این همان حقیقتی نبود که میخواستند به ضرب پلیس آلمان جلوی بیانش را بگیرند. این حقیقت که در رژیم اسلامی از آزادی بیان و اندیشه خبری نیست، که آدمها را بجرم فکر کردن میکشند و بجرم جشن گرفتن میزنند و سیاه میکنند. مگر از اعدامها و شکنجه های این بیست سال، از سنگسارها، از قتل های دزدکی جوخه های مرگ آقای رهبر و وزارتخانه های آقای رئیس جمهور بیخبر بوده اند. مگر صدها نفر در همان کنفرانس فریاد نزدند که آزادی تنها با برجیدن این نظام ممکن است، که دوم خرداد بال دیگر همین حکومت است، که حتی پلان این حکومت هم عوض شدنی نیست.

احکام محکمه اسلامی پرونده برلین ربطی به شرکت و اظهار نظر این افراد در آن کنفرانس ندارد. (بعضی مانند صدر و رستمخانی اصلاً کاری در این کنفرانس نداشتند). این احکام ربطی به اعتراض مخالفان حکومت در سالن کنفرانس برلین و عکس العمل این سخنرانان در قبال آن وقایع ندارد. نوارهای ویدئویی کنفرانس برلین گواه این است که اغلب متهمین جانانه از حکومت اسلامی شان در ایران دفاع کردند. نه فقط این، بلکه کسانی نظیر سبحانی، رئیس دانا، جلائی پور و اشکوری، و برخی دیگر، چه قبل از تشکیل پرونده، در جرایم و سخنرانی ها و چه در دفاعیات خود، باز آزادیخواهان و انقلابیون سرنگونی طلب و حزب

گفتند برای خدمت به نظام اسلامی به کنفرانس رفته بوده اند و گفتند این خدمت را به شایستگی انجام داده اند.

دوم خردادی ها در کنفرانس برلین قرار بود تصویری از یک ایران دیگر و یک جمهوری اسلامی دیگر بدهند که باید در برابر مخالفان نظام مورد دفاع و پشتیبانی غرب قرار بگیرد. یک جمهوری اسلامی تماما "لیخند" و "چهچه پرندگان". جایی که آخوندهای بی آزار با چهره های نورانی و با عباهای نازک حریر دست در دست هم، سبکبال در چمنزارها دنبال شاپرکها میدوند و کلکسیون تمبر جمع میکنند و اینترنت یاد میگیرند. جایی که پاسدارها دستهای خونی شان را شسته اند و دیگر برای فستیوال ها فیلم میسازند و فلسفه میخوانند، جایی که زنان، اگرچه هنوز بخاطر "فرهنگ خویش" چادرشان را سفید لای دندان گرفته اند، با اجازه شوهر از بام تا شام فمینیسم و دوچرخه سواری میکنند. ایرانی "مدنی" و سرشار از "تسامح و تساهل" و "وجاهت قانونی". قرار بود بگویند سپاهیان سلحشور اصلاحات اسلامی قوه مجریه را دارند و اکنون در یک قدمی فتح قلعه مقننه اند، و این دیگر همه چیز را فیصله میدهد. اینها به برلین رفته بودند تا لیخند خاتمی و اجازه نشر مجلات پاسدارهای سابق را بعنوان گشایش سیاسی و آزادی بیان و جامعه مدنی در اروپا بفروشند، رفته بودند مضحکه مجلس اسلامی را یک پارلمان قانونی قلمداد کنند، رفته بودند سلاخی مخالفان حکومت را به گردن باند ها و محافل متفرقه بیانازند و از جمهوری اسلامی ایران و رهبر و رئیس جمهور و مجلس و مقننه و قضائیه و کابینه و وزارت اطلاعات و حقوق بگیران نظام شان رفع مسئولیت کنند. رفته بودند نسل کشی ها و اعدام ها و سنگسار ها، گورهای بدون نشان، کارگران بدون معاش، زنان بدون حق، جوانان بدون آینده، کودکان تباه شده، اعتقادات سرکوب شده، صداهای خفه شده، بی حقوقی مطلق انسان در صحن جامعه و متن قوانین و چرخش مرگبار شمشیر قصاص و سبعت اسلامی در تمام زندگی و ذهن شهروندان این کشور بختک زده را پشت شمایل مقوایی یک آخوند مرتجع و لفاظی های بی ارزش در مورد "اسلام مدرن" مخفی کنند. اینها رفته بودند در برلین از جمهوری اسلامی دفاع کنند، برایش تبلیغ کنند، مخالفان حکومت

ضد - مدرنیست، ضد "غرب زدگی"، بیگانه گریز، گذشته پرست و اسلام زده حاکم بر بخش اعظم جامعه هنری و روشنفکری ایران ساختند که محیط اولیه اعتراض جوانان و دانشجویان را شکل میداد. خمینی پیروز شد، نه به این خاطر که مردمانی خرافاتی عکس او را در ماه دیده بودند، بلکه به این خاطر که اپوزیسیون سنتی و این فرهنگ منحنط ملی و عقبگرا، او را، که در واقع وارداتی ترین و دست سازترین شخصیت سیاسی تاریخ معاصر ایران بود، "ساخت ایران"، خودی و ضد غربی تشخیص داد و به تمجیدش برخاست. ضد انقلاب اسلامی محصول این بود که ابتکار عمل در صحنه اعتراضی از دست حرکت مدرنیستی - سوسیالیستی کارگران صنعت نفت و صنایع بزرگ، به دست اپوزیسیون سنتی ایران افتاد. اینها بودند که پرسوناژ خمینی و سناریوی انقلاب اسلامی را از غرب تحویل گرفتند و عملا به توده مردم معترض فروختند.

علیرغم همه اینها، معرکه گیری اسلامی تنها توانست وقفه ای در روند انقلاب ۵۷ ایجاد کند. رویدادهای دوره بلافاصله پس از قیام بهمن نشان داد که دینامیسم انقلاب هنوز برجاست. نشان داد که مردم، هرچه بر زبانشان انداخته شده بود، بهرحال نه برای اسلام بلکه برای آزادی و رفاه اجتماعی به میدان آمده بودند و هنوز در میدان مانده بودند. بالاخره، انقلاب ۵۷ مثل اکثر انقلابات، نهایتا نه با فریب و صحنه سازی، بلکه با سرکوبی بسیار خونین به شکست کشیده شد. فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ تمام آن فرصتی بود که اسلام و حرکت اسلامی با همه این سرمایه گذاری ها و تلاشها توانست برای موکلین مستاصل رژیم شاه بخرد. و البته از این بیشتر نیاز نداشتند. در تاریخ واقعی ایران، ۳۰ خرداد به ۱۷ شهریور میچسبد و حلقه بعدی آن است. خمینی، بازرگان، سنجابی، مدنی، فروهر، یزدی، بنی صدر، رجایی و بهشتی، نامههایی هستند که باید بدنبال محمدرضا پهلوی، آموزگار، شریف امامی، بختیار، اویسی، ازهارای و رحیمی آورده شوند، بعنوان مهره هایی که یکی پس از دیگری جلوی صحنه میآیند تا شاید راه انقلاب و اعتراض مردم را سد کنند. رژیم سلطنت و مهره های رنگارنگش در مقابل ضربات پی در پی جنبش اعتراضی شکست

درباره آزادی بیان

ندارد، ما قراردادهای فعلی سازمانمان بر این نیست که مزاحم اکثریت در تشکیل جلسه اش بشویم. ولی این معنی اش این نیست که نمی رویم در سالن، دست بلند نمیکنیم، حرفمان را نمیزنیم. همه این کارها را میکنیم. ولی میتوانند مطمئن باشند که حزب کمونیست کارگری قصد جلوگیری از برگزاری سازمانهای اپوزیسیون را ندارد. به هیچ وجه.

رادیو اترانسایونال: منصور حکمت متشکر از تماستون، اگر نکته پایانی ای دارید بفرمائید.

منصور حکمت: فقط میخواهم از همه دوستانی که بحال اوضاع ایران و از یک موضع واقعا آزادیخواهانه دل میسوزانند، خواهش کنم و بخوام که به حزب کمونیست کارگری بپیوندند. این اوضاع اخیر دارد نشان میدهد کی کجا ایستاده. بعد از همه بحثها راجع به "دوران" شوروی و چین، عصر نوین و نظم نوین جهانی، شیوه های تولید، پست-مدرنیسم و مدرنیسم و هرچی، بالاخره الان دارد روشن میشود چه کسانی علیه اسلام ارتجاعی عصر ما ایستاده اند، چه کسانی جلوی ناسیونالیسم ارتجاعی عصر ما ایستاده اند و بالاخره چه کسانی جلوی رژیم اسلامی ارتجاعی کنونی ایستاده اند. جای همه کسانی که دوست دارند در یک جامعه آزاد زندگی کنند و این را حق بشر میدانند، در حزب ماست. اسم ما حزب کمونیست کارگری است ولی درش بروی همه کسانی که میخواهند در صف این حزب برای این اهداف مبارزه کنند باز است و هر کسی که به این حزب بپیوندد از همان روز اول انگار سی سال است عضو این حزب بوده، همه حقوق دخالت در سرنوشت این حزب را دارد. فراخوانم به هر کسی که این روزها می بینم و یا حاضر است پنج دقیقه گوشش را به من قرض بدهد این است که بپیوندد به حزب ما.

(نشریه ایسکرا شماره N ۲۲ خرداد ۷۷)

ماهواره و آل احمدهای پلاستیکی

تقریبا تمام مردان بزرگ جهان ما مرده اند: موتزارت، بتهون، پوشکین، ایوت. ... حال خودم هم زیاد تعریفی ندارد.

مجله پانچ

صنف روشنفکر هنرمند و اهل ادب ایرانی سه چهار دهه اخیر پدیده جالبی است که مطالعه روحیات و خلیقات و مشغله هایش برای کسی که وقت و حوصله اش را داشته باشد خالی از لطف نیست. نزد اینها خود بزرگ بینی و خود محور پنداری که شاید یک عارضه حرفه ای این صنف در همه جاست، به یک موتاسیون ژنتیکی تمام عیار بدل شده است. کمتر کسی چون صنف روشنفکر ادبی ایرانی دوره اخیر در ارزیابی اندازه و ارج و قرب و جایگاه اجتماعی خویش اینچنین به بیراهه رفته است. پستراولان جامعه و جامانده های هر تند پیچ تاریخ معاصر، مدام خود را ناجیان و راهنمایان آن انگاشته اند. بیمایگی و لکنند اندیشه با هنر و آفرینش عوضی گرفته شده. کمتر قشری اینچنین واپسگرا و دست و پا چلفتی چنین رسالتی برای ارشاد و هدایت برای خود قائل بوده است. کمتر جماعتی اینچنین فراموش شده و در حاشیه رها شده، چنین خود را مرکز عالم پنداشته اند.

خوردند. حکومت اسلامی، در عوض، قادر شد فرصت بخرد، نیروی ارتجاع را بازسازی کند و انقلاب مردم را به خونین ترین شکل در هم بکوبد. دستور کار هر دو رژیم یک چیز بود.

نیم بیشتر مردم ایران جوان تر از آنند که حتی خاطره گنگی از انقلاب ۵۷ داشته باشند. رابطه اینها با رویدادهای آن دوره بی شباهت به رابطه نسل انقلابیون ۵۷ با وقایع دوران مصدق و ماجرای ۲۸ مرداد نیست. دورانی سپری شده و غیر قابل لمس که ظاهراً فقط در ذهن نسل معاصر خودش زنده و مهم تلقی میشود. روایتها از آن دوران زیاد و مختلفند، اما بیش از آنکه چیزی راجع به حقیقت تاریخی بگویند، راجع به خود راوی و مکانش در دنیای امروز حکم میدهند. انسان همیشه از دریچه امروز به گذشته مینگرد و در آن در جستجوی یافتن تائیدی بر اراده و عمل امروز خویش است. نواندیشان ما نیز در نگاه به انقلاب ۵۷، در پی برافراشتن پرچمی در ایران ۷۵ هستند. اما این پرچم همیشه وجود داشته است. اینکه هر بار چه کسی، با چه تشریفاتی و با زمزمه چه اوراد و آیاتی، زیر این پرچم حضور به هم میرساند مساله ای ثانوی است.

به نقل از فصلنامه نقطه، شماره ۹ و ۵، زمستان ۷۹ و بهار ۸۵، در انترناسیونال شماره ۲۱ بتاریخ خرداد ۱۳۷۵، ژوئن ۱۹۹۶، منتشر شد.

درسهای بدیهی برلین

نتایج محاکمات نمایشی پرونده کنفرانس برلین و احکام حبس و تبعید طویل المدتی که بر سر عده ای از ملایم ترین منتقدین حکومت اسلامی نازل کردند، یک چیز را ثابت میکند و آن حقانیت سیاسی آن آزادیخواهان و انقلابیونی است که سالن کنفرانس برلین را با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و زنده باد آزادی به لوزه درآوردند و طرح آلمانی-دوخردادی بازاریابی بین المللی برای اسلام و رژیم اسلامی را نقش بر آب کردند.

با اولین پرخاشهای راست به شرکت کنندگان کنفرانس برلین، حتی قبل احضار کسی به "دادگاه"، برگزار کنندگان و شرکت کنندگان، از نیرومند و بنیاد هاینریش بل تا سحابی و رئیس دانا و جلالی پور، فلسفه تشکیل کنفرانس را عیان کردند. این پروژه ای در خدمت عادیسازی و گسترش روابط غرب با ایران بود. گفتند این پیشنهاد دولت آلمان بود. میخواستند برای سفر قریب الوقوع خاتمی به آلمان در افکار عمومی زمینه سازی کنند، میخواستند اپوزیسیون را تست کنند، ساکت کنند، قرار بود چهره قابل هضمی از رژیم اسلامی ترسیم کنند. "دیالوگ انتقادی" قرار بود به بار بنشیند. نوبت گسترش معاملات بانکی و بده بستان پسته و اسلحه رسیده بود. گفتند وزارت اطلاعات و مقامات حکومتی کاملاً در جریان این کنفرانس بوده اند، گفتند خودشان اجازه داده اند و کار را تسهیل کرده اند.

ماهواره و آل احمدهای پلاستیکی

کمتر فرقه ای اینچنین اسیر گذشته، چنین سهمی از آینده را حق خود دانسته است.

این صنف، این فرقه، یک پدیده مردانه، ملی، اسلام زده، تمدن ستیز، گذشته پرست، سیاه پوش، ضد علم و آخوند مسلک و کلاه مخملی مآب است. سنتی است که فقط به اعتبار اختناق آریامهری و اسلامی و بسته بودن چشم و دهان مردم و تکفیر شعور در آن مملکت تا امروز دوام آورده است. میگویم فرقه و صنف، چون اگرچه قطعاً همه را نباید به یک چوب راند و لابد میتوان معدودی از شاعران و نویسندگان را خارج این دایره بشمار آورد، اما افق و نگرش چندش آور این فرقه است که به باصطلاح محیط ادبی ایران حاکم است.

آقای عباس معروفی، در ستونش در روزنامه نیروز تحت عنوان "حضور خلوت انس" (المعنی فی بطن الشاعر)، یکبار دیگر ما را به سیاحت این دنیای کج و کوله نارسسیم و خودفریبی و عقب ماندگی میبرد. ایشان در ستونش، شاید از سر ساده دلی، تمام محاسن این صنف را یکجا و بدون پرده پوشی به نمایش گذاشته است. دعوی آقای معروفی و رژیم اسلامی به شکلی نمونه وار جوهر کشمکش کل این قشر با ارتجاع سیاسی در ایران را در خود فشرده کرده و معنی میکند. دعوا، آنطور که خودش میگوید، سر کاغذ و اجازه نشر نوشته هایش است. معتقد است که "کاغذ فروشهای ظهیر الاسلام به قدرت رسیده اند" و کنترل قلم را بدست گرفته اند. تومندانی که "درخت اره میکنند تا کاغذ کنند" راه بر آنها که چون ایشان "بوغی دارند و شب تا صبح نمیخوابند و تخیلات خویش بر کاغذ میاورند" بسته اند. ایشان اعتراض میکند: "این کاغذهایی که با ارز خون جگر وارد مملکت میشود مال من است، امثال من است"، استدلال میکند: چرا وقتی صحبت صنعت و کشاورزی است متخصصین را خبر میکنند، اما تا پای هنر و فرهنگ میشود همه، "جامعه"، عوام الناس، خود را صاحب نظر میدانند و صحنه را شلوغ میکنند. "در مورد مسائل فرهنگی ماشالله هزار ماشالله شصت میلیون صاحب نظر داریم که به هیچ قیمتی هم کوتاه نمیایند. بیچاره پدیده آوردگان فرهنگ و نویسندگان ادبیات خلاقه (شکسته نفسی نفرمائید) که از پس معرکه سرک میکشند ببینند آن وسط

منصور حکمت

مشکل از تلقیات فلسفی طرف است. میتواند به آزادی بیان از یک دریچه واقعی تر و سیاسی تر و واقعا انسانی تر نگاه کند، نه از زاویه تاکتیکی که چیزی به نفع خاتمی تمام میشود یا نه. ما در خارج اگر بتوانیم بطرق سیاسی (ما یک سازمان خشن نیستیم، ما یک سازمان سیاسی هستیم، تظاهرات میکنیم، آکسیون میکنیم، پیکت میکنیم، شعار میدهیم) از این طرق مشخص اگر ما بتوانیم مانع بشویم که یک عامل جمهوری اسلامی در خارج جلسه اش را تا آخر برگزار کند، ما به این می بالیم و به این کار ادامه میدهیم.

چیزی که بنظر من خیلی گویاست این است که خود طرفداران خاتمی در اپوزیسیون هیچ فرقی بین خودشان و این جناح قائل نیستند. مثلاً اگر ما برویم به آقای مهاجرانی بگوئیم هو! آقای معروفی این را به خودش میگردد و میگوید سرکوب شدم، یا برای مثال اگر ما به سروش اعتراض کنیم، یک نفر در سازمان باصطلاح چپی ناراحت میشود. یعنی حاضر نیستند بین خودشان و سروش، بین خودشان و مهاجرانی فرق بگذارند. این دیگر مشکل من نیست. ما علیه سروش تظاهرات کردیم نه علیه همفکران سروش در اپوزیسیون. هنوز کاری به اینها نداشته ایم. حتی اگر میکردیم حق داشتیم، ولی نکردیم. خط سیاسی ما این نیست که از فعالیت مخالفین رژیم معانعت کنیم، حتی اگر این مخالفین رژیم شعارشان این باشد که باید با رژیم ساخت. ما سیاست پیکت کردن و معانعت از تشکیل جلسات اینها را نداریم. آن بخشی که درست سوژه فعالیت و باصطلاح پیکت کردن و معانعت کردن ماست، خود رژیم می باشد. ما با دوربین روابط داخل جناحها را دنبال نمیکنیم که درست از همان لحظه که یک نفر مضروب واقع شد، در آغوش بگیریم و بگوئیم به اردوی انقلاب پیوسته. به من چه که آقای سروش چند وقت است به اپوزیسیون داخل کشوری رژیم و طرفدار یک جور حکومت دیگر اسلام تبدیل شده. این مشکل آقای سروش است با دوستان قدیمی اش. اینها با هم این حکومت را سر کار آورده اند. ولی اگر فرض کنید اکثریت برود جائی جلسه بگذارد، با اینکه موضعش با سروش فرقی

را ابراز کرده ام نه برعکس. آزادی بیان او وقتیکه اجازه اش را از پلیس گرفته تضمین شده است.

رادیو اترانسینوال: سوال مشابهی از آقای مصطفی مدنی شد بطور مشخص در مورد مهاجرانی، ایشان اعتقاد داشتند هرگونه آکسیون علیه گرایشی که در ایران دارد حال با زور، عقب نشینی، تمکین یا هرچیز، به درجه ای از مطالبات و آزادیهای مردم گردن میگذارد از نظر ایشان نادرست است. اما سوال آخرم از شما، آیا حزب کمونیست کارگری، این گونه آکسیونها، نظیر آکسیون آلمان علیه سروش یا استکلام علیه مهاجرانی را ادامه خواهد داد و چگونه؟

منصور حکمت: اجازه بدهید راجع به صحبت آقای مدنی چیزی بگویم؛ من اگر جای مهاجرانی یا خاتمی باشم حتما تشکر میکنم از ایشان، حتما، چون چه دفاعی از این بهتر که یکی بگوید تعرض به اینها درست نیست. اگر مهاجرانی ادب داشته باشد باید بگوید خیلی متشکرم آقای مدنی.

در مورد اینکه پرسیدید آیا اینگونه آکسیونهای حزب کمونیست گسترش پیدا میکند، یک عده فکر میکنند در مقابل حرکتهای سیاسی و اعتراضی ما بعنوان عناصر آزادیخواه آن جامعه علیه رژیم ارتجاعی ایران، با به اصطلاح طومار جمع کردن و اطلاعیه صادر کردن، مثلا فضای خارج کشور فضائی میشود که ما برویم در پناهگاه بنشینیم و جمهوری اسلامی بتواند در خارج جلساتش را بگذارد. ما از این طومار جمع کردنها راستش استقبال هم میکنیم. من این را دارم میگویم برای اینکه تعجب نکنند که علیرغم این "فشارها"، ما بر خودمان فشاری حس نمیکنیم. بخاطر اینکه مردم ایران دارند نگاه میکنند. آن کسی که در ایران دارد عین همین کار را که ما میکنیم میکند، یعنی رژیم را زیر فشار میگذارد، متحدش را در ما پیدا میکند و میگوید زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران که در خارج عرصه را به اینها تنگ کرده. اگر در این فاصله ایده های کج و کوله کسی، ایده های به اصطلاح خود راضی کن کسی راجع به آزادی بیان که هیچ ربطی به مقوله آزادی بیان ندارد جریحه دار میشود.

چه خیر است". نه اینطور نمیشود، رژیم اسلامی منفعت خود را نمیشناسد، دارد منافع ملی را فدای خود محوری میکند. درد آقای خامنه ای و انصار حزب الله از "تهاجم فرهنگی" را آقای معروفی است که خوب درک میکند. ایشان آنتن بشقابی های بالای ساختمان ها را نشان سران رژیم میدهد و خیرخواهانه نصیحت میکند: اگر MTV و برنامه های "مبتدل" آن میدان پیدا کرده از آن روست که دهان ایشان و امثال ایشان بسته است، کتابهایشان منظر اجازه چاپ مانده، "بهترین خالقان آثار ادبی و هنری" را گوشه نشین کرده اند. "مجنون دارد ویلان پرسه میزند و مینالد و مردم دارند از ماهواره لیلی را نگاه میکنند".

اگر کسی سر بر نمیگرداند تا به این مجنون رنجیده و ویلان نگاه کند شاید از آرتوست که شکل و شمایل آشنا و کسالت آوری دارد. میشناسندش، نمیخوانندش. ساهاست این تیپ اجتماعی در آن مملکت کشیمنی تولید میشود. آل احمد های پلاستیکی. خوشبختانه این یکی خود میداند تمام وجودش کپی و تکراری است. میگوید: "گفتم که تاریخ این صد سال به شکل وحشتناکی تکراری است ... این روزها کتابی میخواندم که بشدت مرا تحت تاثیر قرار داد "حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ برگشته" ... جالب است... نفرت حسن مقدم به غرب، و توجه او به مصالح ملی و شهادتش در بیان دردها مرا به این باور میرساند که انگار زمان نگذشته است. اگر از حسن مقدم تا عباس معروفی، زمان نگذشته باشد، مکان از قرار گذشته است! اگر "نه غربی" شعار حسن مقدم بوده باشد، مصرع "نه شرقی" اش، مستقیما محصول واشنگتن دی سی است: "به مقامات رژیم گفتم بیایید همه روزنامه ها را تعطیل کنید و یک "پراودا" منتشر کنید برای همه مردم". احسنت، چه سخن نو و چه ادبیات خلاقه ای! چه انتقاد عمیق و سازش ناپذیری به ارتجاع سیاسی در ایران! اگر تصور میکنید کنایه آقای معروفی به برژنف و سوسیالیسم قلابی است، حتما حسن نظر دارید. خیر، ایشان دارد با این فرمول نخ نمای جنگ سردی اعتبار نامه ضد چپی اش را حاضر میکند. و البته اینهم تکراری است. "بهترین خالقان آثار ادبی و هنری در ایران" سنتا خواص این خود شیرینی ها را در رف سانسور کتابهایشان در رژیم های ضد کمونیست به خوبی میشناسند. حالا

فارسی حرف میزنیم و ادبیاتمان با خط مهجور فارسی نوشته میشود و دنیا از آن تاثیر نمیپذیرد و خبر ندارد، میتوانیم در این دنیای مالیخولیائی زندگی کنیم. وگرنه همه به این میخندند. این مردمند که تحت خشونت جمهوری اسلامی اند، این اپوزیسیون است که زیر خشونت جمهوری اسلامی است. بهترین رفقای ما را زده اند، رهبران کارگری آن مملکت را کشتار کرده اند، بهترین کسان جنبش دانشجویی را کشتار کرده اند، عزیزترین فعالین آزادیخواه دوران شاه را اینها از روی لیست شاه و حتی وسیعتر از آن زده اند. بیایید کلاه خودتان را قاضی کنید، زشت نیست یک سازمان سیاسی اطلاعیه بدهد و حزب کمونیست کارگری را از خشونت علیه جمهوری اسلامی برحذر بدارد؟ من این مالیخولیا را درک نمیکنم، نه، به یک معنی درک میکنم. یعنی میتوانم به اعداد خیلی کوچک و به حقارتهای خیلی زیاد فکر کنم ولی نمیتوانم درک کنم چطور یک آدم واقعی به این درجه و به آن ابعاد کوچک تنزل میکند.

شونده دیگر: ... سوالم از آقای منصور حکمت اینست که در یک حکومت آینده کارگری آیا افرادی مثل فرخ نگهدار باید محاکمه بشوند یا نه؟ یعنی تمام باند اکثریتی؟

منصور حکمت: در مورد محاکمه آمدها، بنظر من هر کسی در دنیا ممکن است محاکمه بشود، اگر پرونده مشخص با ادله کافی علیه اش باشد. اتهام گروهی به کسی نمیشود زد. افراد سازمانهای سیاسی را نمیشود بر مبنای تاکتیکهای سیاسی آن سازمانها محاکمه کرد. شما اگر از آدم بخصوصی شکایت کنید و ادله کافی به مرجع ذیصلاحی بدهید لابد باید پیگیری کند و تازه باید دادگاه ببیند اتهامات شما تایید میشوند یا نه. من بعنوان شخص لابد از خیلی کسان ناراضی دارم و حتما به توجه مراجع صالحه میرسانم. در حکومت کارگری حتما آمدها باید مسئولیت اعمالشان را بر عهده بگیرند. ولی در لحن صحبت دوستان تهییجی بود که اتفاقا اگر صحبت از عدالت باشد من فکر میکنم دیگر این تهییج را نباید داشته باشیم. عدالت یعنی اینکه هر کس مسئول کاری باشد

سر جالیز مانده اند، بیلشان را در خاک فرو کرده اند و بهیچ قیمت حاضر نیستند به شهر بیایند. کرور کرور رمان و حسرتنامه از موضع دانشجوی شهرستانی غریب و نمازخوان دانشگاه تهران راجع به ده و پاسگاه ژاندارمری و ایلات و عشایر و دوران شیرین آفتابه مسی و هزینه تحویل جامعه میدهند. آدم شهری امروزی را نمیشناسند، چه رسد که بخواهند تصویرش کنند و چیزی راجع به زندگی اش بگویند. در ادبیات اینها زن هنوز، تازه اگر مثل آقای معروفی خیلی بزرگواری کنند، "مادر بزرگی" است که "یادش بخیر" کرسی را روپراه میکرد و "فسنجون" جلوی شان میگذاشت. ناتوانی از برقراری یک رابطه جنسی سر راست، انسانی، باز و برابر با همکار و همکلاسی شان را دستمایه میلیونها بیت وصف "درد فراق" و "غم حرمان" و منظومه های ضجه کرده اند. مبتدل، توصیف سنت فرهنگی ای است که در یک گوشه پرت، بدور از چشم منتقد جهان معاصر، از عقب ماندگی اخلاقی، مذهب زدگی، مرد سالاری و خود پرستی قومی و ملی و فقر تکنیکی خود یک فضیلت و هویت اجتماعی ساخته است. مبتدل وصف حال سنت ادبی ای است که زیر چتر رژیمهای واپسگرا و ارتجاعی که حتی نگاه مردم به بیرون این محیط پرت افتاده را ممنوع و سرکوب می کنند، به زور سوسید و روی دوش کار ارزان کارگر چاپ برای خود یک بازار محقر هزار و هشتصد نفره ترتیب داده و با پاشیدن سم بیگانه گریزی و قومپرستی و گذشته پرستی از آن دفاع میکند. مطمئن باشید که همان آزادی فرهنگی ای که با سقوط رژیم اسلامی شکوفا میشود و بساط حماقت مذهبی و ملی را بکلی بر می چیند، این "فرهنگ سازان" را هم از دور خارج خواهد کرد. این سنت ادبی و فرهنگی همزاد ارتجاع سیاسی در ایران است و از همان تغذیه میکند، همفکر آن است و به همان هم خدمت میکند. با همان هم محو خواهد شد. مردم شایسته هنر و ادبیات و فرهنگ دیگری هستند.

اولین بار در بهمن ۱۳۷۵، فوریه ۱۹۹۷، با امضای نادر بهنام، در شماره ۳۳ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

همه چیز به کنار، خودمانیم، واقعا شرایط شوری سابق، حتی با همان برژنف و کاگ.ب.ا.ش. برای "پدید آوردن گان فرهنگ" و نوابع شانگهای ایران به نسبت رژیم اسلامی پسرقت محسوب میشود؟! واقعا که همدار آقای معروفی چقدر باید "مقامات رژیم" را که فقط دهها هزار قتل عمد در پرونده جمعی و فردی شان هست، خجل کرده و بخود آورده باشد!

و مبدا تصور کنید با این حرفها آقای معروفی پا به قلمرو آلوده سیاست گذاشته است. خیر، "من نویسنده ام!"

نه عزیز من، نه آقای معروفی، کل ماجرا را وارونه فهمیده اید. سانسور آثار شما و شماها علت هجوم مردم به شبکه های تلویزیونی ماهواره ای نیست، برعکس، برچیدن آنتهای بشقابی و قرنطینه فرهنگی مردم علت بقاء شما و حیاط خلوت محقر هنری تان در آن مملکت است. مطمئن باشید روزی که مردم آزادانه به آنچه در جهان میگذرد دسترسی داشته باشند و در بیان سلیقه ها و دنبال کردن علاقتشان آزاد باشند، دنیای ادبی و هنری عقب مانده شما، با همه ترس و نفرتش از هر آنچه غیر اسلامی و غیر ایرانی است، یک شبه منقرض میشود. مردم حرفشان را زده اند. ترجیح شان را گفته اند. به تیراژتان نگاه کنید. شصت میلیون مردم، تشنه خواندن و دانستن، محروم از ادبیات جهانی، محروم از هنر امروز، با هزار سوال، و صد هزار نیاز معنوی و فرهنگی، با شلاق آخوند و پاسدار کت بسته و بدون آلترناتیو بعنوان مستمع اسیر به محضر شما آورده شده اند، آدمهایی چنان مشتاق دیدن و شنیدن و تماشای دنیا و مردمانش، که خود را به خطر می اندازند تا "ماهواره" و ... نگاه کنند، هر کس حرف دیگری داشته گرفته اند و کشته اند و بسته اند و بیرون کرده اند، و حال به تیراژتان نگاه کنید. واقعا خنده آور نیست که صنف شما بخواهد، آنهم با ژست "پدید آوردن گان فرهنگ"، به شخصیت های فرهنگ عامه در سطح جهانی، از باب دیلان و رولینگ استونز تا بون جووی و مادونا فخر بفرودش؟

ابتدال البته لغت گویایی است. مبتدل وصف حال هنرمندان و فرهنگسازان عزیزی است که بقول ناصر جاوید در شرایطی که دهات دارد تخلیه میشود، از نظر ادبی

که خودش کرده است.

رادیو انترناسیونال: سوال دیگری شده که آیا حمله به عوامل جمهوری اسلامی در خارج کشور، نقض آزادی بیان آنها نیست؟

منصور حکمت: حمله البته کلمه وسیعی است. حمله ممکن است مخالف قوانین آن کشور باشد. نمیشود کسی را زد و زخمی کرد، ممکن است چیزی مخالف آزادی بیان نباشد ولی غیرقانونی باشد، با سلامت جسمی شهروندان آن کشور در تناقض باشد. ولی اعتراض از پهلو، اعتراض پائین به پائین، اعتراض شهروند به شهروند، اعتراض بخش خصوصی به بخش خصوصی، نقض آزادی بیان نیست. اگر یک نفر بیاید دم خانه ما چهارپایه بگذارد و شروع کند اهانت کردن که برای مثال زن عقلش کمتر است، سیاهها کیف اند، ایرانیها فلان جورند و یک سری حرفهای تبعیض آمیز و تحریک آمیز بزنند، من ممکن است یک شیپور بر دارم و چنان با صدای بلند بزنم که کسی حرف او را نشنود. من آزادی بیان طرف را نقض نکرده ام، ممانعت کرده ام از زدن آن حرفهای مشخص در آن معبر معین در آن روز و ساعت معین. این کار حق من است. این آزادی بیان من است، به معنی expression، نه به معنی گفتار. آزادی نمایش دادن احساس و عواطفم به جامعه است و اگر این باعث بشود که او نتواند حرفش را بزند، فیها از نظر من. آزادی بیان مصونیت در مقابل تعرض بالاست. این تمام بحث حقوقی آزادی بیان است. آزادی بیان فرمول دیگری برای سعه صدر و "حالا بگذار حرفش را بزند" و "نظر هر کسی محترم است" نیست. آزادی بیان بحثی حقوقی است درباره مصون بودن شهروند از تعرض مقامات، نهادها و کانونهای سیاسی است که قدرت را در دست دارند یا میتوانند از کانال قوانین در زندگی آدمها تاثیر بگذارند. مصون بودن در مقابل تعدی آنهاست. اگر دولت مربوطه بیاورد دست این شخص را بگیرد و ببرد ممکن است آزادی بیان را نقض کرده و دادگاه به نفع او رای بدهد. ولی اگر من شیپور بزنم، داد بزنم و جمعیت را بسیج کنم هو اش کنند، عین آزادی بیانم

دارم شما سر کار بیاید آزادی را رعایت کنید؟! آخر اینها همین الان در سرگوبگر ترین رژیمهای تاریخ نشسته اید و دستشان تا آرنج در خون است. معیارهای اخلاقی و شرفی که به خاتمی و مهاجرانی حاکم است با من و شما فرق ندارد. من و شما اگر روزی در آن حکومت بودیم، الان هوار میکشیدیم میگفتیم ما با اینها نیستیم، در این جنایت شریک نیستیم، بیایید اینها را سرنگون کنیم. حرفی که ما داریم میزنیم. حالا وزیر ارشاد اسلامی، یعنی وزیر سانسور جمهوری اسلامی، از من کمونیست در خارج کشور آزادی بیان طلبکار شده؟ فکر میکنم ابعاد اندازه گیری مساله را باید نگهداشت. زشت است این حرکت.

رادیو انترناسیونال: در رابطه با همین صحبتی که شما کردید، اطلاعیه ای در "کار" ۱۸۱ ارگان اکثریت، به امضای اکثریت، حزب دمکراتیک مردم ایران و جمهورخواهان ملی ایران درج شده که افشاکاری ما علیه مهاجرانی و سروش را یک عمل خشونت آمیز و حمله شخصی تلقی کرده و آن را محکوم کرده اند. نظرتان چیست؟

منصور حکمت: من فکر میکنم قضیه تقریبا سوررئالیستی شده. یک مبارز ضد آپارتاید را بیاورید این صحنه را نشان بدهید، بگویند: این روزنامه "اکثریت" است، آن جمهوری اسلامی است و اینها چه و کمونیستها هستند. رژیم از اینها صد هزار نفری کشتار کرده، در آن مملکت زن حق ندارد حرف بزند و اخیرا معلوم شده که حتی راجع به نابرابری زنان هم نباید حرف زد. در آن مملکت زنان را به جرم عشق ورزی، به جرم اینکه به صاحب جنسی شان پشت کرده اند سنگسار میکنند. در آن مملکت قبر خیلی از آدمها معلوم نیست کجاست، خیلیها نمیدانند عزیزترین کسانشان کجا دفن شده اند. این "اکثریت" که یک دوره با رژیم همکاری کرده، و این رژیم بوده که آنها را نخواسته و بیرون کرده، حالا باز یک در باغ سبزی دیده، چنین سازمانی، قطعنامه صادر کرده و روشن ترین قربانیان خشونت را، از خشونت علیه رژیم در خارج کشور برحذر کرده است! من فکر میکنم میخندند. میخندند. فقط به این خاطر که ما به زبان مهجور

اسلام، حقوق کودک و حجاب - گیت راه کارگر

اخیرا در استکهلم دو اطلاعیه با یک روح، یک مضمون و چه بسا حتی از یک قلم، با لحنی بسیار خصمانه علیه کمپین دفاع از حقوق زنان ایران و کمیته سوئد حزب کمونیست کارگری منتشر شده است که پاسخی جدی را طلب میکند. اعلامیه اول امضای "تحریریه نشریه سوئدی (؟) زنان و بنیادگرایی" را برخورد دارد و اعلامیه دوم مستقیما به امضای خود سازمان راه کارگر است.

موضوعی که خشم این دوستان را برانگیخته است ظاهرا دفاع ما از خواست ممنوعیت حجاب اسلامی برای کودکان است. میگویند این "نهی آزادی پوشش برای مسلمانان" است، این "نهی حقوق دمکراتیک" اقلیت ها است. میگویند این خواست "رضاخانی" و "پول پوتی" و "فاشیستی" و "راسیستی" است، ما را افشاء میکنند که میخواهیم پای "دولت و قانون و پاسبان" را وسط بکشیم، میگویند میخواهیم حجاب را به زور از سر زنان برداریم، میگویند مردم را به "امت اسلام و دشمنان آن" تقسیم کرده ایم و قصد براه انداختن "جنگ صلیبی" داریم. و اینها تازه حرفهای بهترشان است. چیزهای بیشتری هم میگویند که در هر جامعه ای که حرمت و حیثیت همه مردم محفوظ باشد و "اقلیت ها" به امان سنن و فرهنگ اسلامی و شرقی "خودشان" رها نشده باشند، سر و کار گوینده را به جرم

هتک حرمت و افترا با "دولت و قانون و پاسبان" میاندازد. اختلاف بر سر حقوق انکار ناپذیر کودک و مساله اختناق و زن ستیزی در خانواده های اسلام زده، یک اختلاف واقعی میان ما و اینهاست که باید بسیار شمرده و مستدل تعریف و تاکید شود. این اختلافی عمیق و بسیار مهم است که پائین تر به آن می‌رسیم. اما هیستری این اطلاعاته ها از سر اختلاف نظر تئوریک این جریان بر سر این مساله نیست، بلکه ناشی از این واقعیت است که این دوستان فهمیده اند که درست مانند حمایتشان از اخراج افغانی ها از ایران (قبل از سقوط شوروی و غسل تعمید دموکراتیک این دوستان و وقتی اردوگاه عزیزشان با مسلمین افغان در جنگ بود و لذا دموکراسی هنوز برای افغانها جایز نبود) یکبار دیگر در ملاء عام خراب کرده اند و افتضاح بالا آورده اند. این داد و هوار و هیستری بابت جلسه ای است که فراخوان دادند تا پاسخ کمونیست ها را بدهند و توجه وسیع افکار عمومی به نظرات کمپین و سخنان اسرین محمدی را خنثی کنند. اما همانطور که از اطلاعاته شان بر میاید، خودشان هم ظاهرا انتظار این استقبال وسیع مسلمین و صد البته "بنیادگرایان" و غریو تکبیرها و صلوات ها در صف حامیان شان را نداشته اند. حال چند روزی چرتکه انداخته اند و فهمیده اند زیان کرده اند. قرار نبود اینچنین اسلامی بنظر بیایند. قرار نبود "مرزهایشان" اینچنین با جماعت اسلامی "بهم بریزد"، این اسلام پناهی شاید برای تشکیلات خارج کشور یک "حزب برادر" در کشوری که اسلام در میان بافت مهاجرین آن نفوذ دارد مفید باشد (که باز هم جای تردید است)، ولی برای سازمانی که با مهاجرین از ایران آمده شهری تر و عمیقاً ضد مذهبی و بقول اینها "فکلی" سر و کار دارد، این یک لکه ننگ و یک افتضاح سیاسی بزرگ به حساب میاید. سازمانی که بخواهد که دوباره اسلام و جنبش اسلامی را به خوب و بد و میانه رو و بنیادگرا، سمی و خوراک، و خلقی و ضد خلقی تقسیم کند، آنهم سازمانی که همه میدانند تخم و ترکه همان جنبش اجتماعی و سنت سیاسی است که حزب توده و اکثریت پیرو خط امام را تحویل جامعه داده است، آشکارا حکم ورشکستگی سیاسی خود را صادر کرده است. این "حجاب -

رابطه شان با مناسبات مالکیت، از بین بردن دلایل انقیاد و اختناق و وجود دولت و از بین بردن طبقات ستمگر و ستمکش، اینها تضمین کمونیسم است برای آزادی، نه اخلاق شخصی من. شما ممکن است فکر کنید فلاتی حتما آدم جاه طلبی است یا ممکن است فردا به دوستش زور بگوید. قرار نیست در جامعه به این معیارها اعتماد بکنیم. مگر شما خاتمی را بهتر از کمونیستها میشناسید؟ یا حاضرید به وجدان مهاجرانی بهتر قسم بخورید تا مسئول حزب کمونیست کارگری ایران در خارج کشور؟ نه. شما باید جامعه ای را تصور کنید که در آن زور معنی پیدا نمیکند، که پائین رها شده و میتواند از خودش دفاع کند و چیزی به اسم بالا و پائین مورد پیدا نمیکند. کمونیستها "به شرط چاقو" و "بیا به من اعتماد کن" و "بین چقدر آدم نیچی هستم"، بحث آزادی را مطرح نمیکند. ما که دنبال رای در انتخابات نگشته ایم. ما میگوئیم بیاید بنیاد جامعه، که بر مبنای استثمار و ظلم است، را زیر و رو کنیم، هر چقدر من و شما آدمهای بدی باشیم ولی در جامعه ای که دیگر طبقاتی وجود ندارند و من مجبور نیستم برای شما کار کنم تا نان شیم را بگیرم و در نتیجه مجبور باشم به حرف شما گوش کنم و اگر اعتراض کردم شما قشون بیاورید و مرا سرکوب کنید، آنوقت در همچین جامعه ای همه آدمها آزادی دارند و تضمین آن هم نظام اجتماعی و رهائی پائین و بی پایه شدن پدیده دولت و انحلال ارتش است. یک رژیم با سرکوب دینی، با سپاه پاسداران، با شکنجه و سنگسار سر کار است و هنوز هم دارد میکشد، طرفداران آن حکومت آمده اند در خارج کشور آزادی بیانشان را از یک جنبش سیاسی به اسم کمونیسم کارگری میخواهند که طرفدار انحلال ارتش، انحلال سازمانهای مخفی، آزادی بی قید و شرط سیاسی، برابری کامل زن و مرد، آزادی تشکل و اعتصاب است! فکر نمیکنید یک اتفاق مالیخولیائی این وسط افتاده؟ فکر نمیکنید یک چیز عجیبی دارد اتفاق میافتد؟ مثل اینست که، برای مثال، یکی از وزرای معتدل پینوشه بگوید آزادی بیان ما را مخالفان رژیم نقض کرده اند! یا فلان وزیر صنعت و تجارت هیتلر که یک ذره معتدل تر از او بوده، به جنبش ضد فاشیستی اعتراض کند که چه تضمینی

پيروان یک فرقه مذهبی معین است. اتفاقاً حمایت از آزادی و حق انتخاب کودک (که خود مطلق نیست) ایجاب میکند که قانونا جلوی این تحمیل گرفته شود. کودک مذهب و سنت و تعصب خاص ندارد. به هیچ فرقه مذهبی ای نیبوسته است. انسانی است جدید، که به حکم تضاد و مستقل از اراده خود در خانواده ای با مذهب و سنت و تعصبات خاص پا به حیات گذاشته است. جامعه موظف است. تاثیرات منفی این بخت آزمایی و قرعه کشی کور را خنثی کند. جامعه موظف است شرایط یکسان و منصفانه ای برای زندگی همه کودکان و رشد و شکوفایی آنها و شرکت فعال آنها در حیات اجتماعی فراهم کند. کسی که بخواهد راه زندگی اجتماعی متعارف یک کودک را کور کند، درست مانند کسی که بخواهد بنا به فرهنگ و مذهب و عقده های شخصی و گروهی خودش جسم کودک را مورد تعرض قرار بدهد، باید با سد محکم قانون و عکس العمل جدی جامعه روبرو بشود. هیچ دختر نه ساله ای شوهر کردن، ختنه (مثله) شدن، آتش و خدمتکار افراد ذکور فامیل شدن، از ورزش و تحصیل و بازی محروم شدن را "انتخاب" نمیکند. کودک در خانواده و در جامعه مطابق رسم و رسوم و مقرراتی که وضع شده است بار میاید و این افکار و رسم و رسوم را بطور خودبخودی بعنوان روش متعارف زندگی میپذیرد. صحبت از انتخاب حجاب اسلامی توسط خود کودکان مسخره تر از مسخره است. کسی که مکاتیم مسجده شدن دختر کودکان را "انتخاب دموکراتیک" خود او جلوه میدهد، یا اهل کره ارض نیست و یا ریاکاری است که لیاقت ورود به بحث حقوق کودک و مبارزه علیه تبعیض را ندارد. شرط دفاع از هرنوع آزادی کودک برای تجربه کردن زندگی، شرط دفاع از انتخاب داشتن کودک، گرفتن جلوی این تحمیلات خودبخودی و رایج است. کسی که فکر میکند در مساله حجاب، کودک یا بزرگسال "فرقی نمیکند"، قبل از اینکه عضو تحریریه جایی بشود، یا کمیته اسکاندیناوی کسی را تشکیل بدهد، باید فکری بحال عقب ماندگی فکری و بی اطلاعی اش از ابتدائیات مساله بکند.

اما اشاره اینها در بحث "نقض حقوق دموکراتیک" نه به حقوق کودک بلکه به

است) بنظم مهم این است آنجا چه چیزی گفته اند. نفس اینکه سازمانی جانی برود حرفش را بزند ایرادی ندارد - یک جاهائی ایراد دارد که میشود بطور عملی نشان داد این به ضرر جنبش تمام میشود - ولی بیشتر این مهم است آنجا چه گفته اند: آیا نسبت به آن مرجعی که در آن شرکت کرده اند توهم ایجاد کرده اند یا علیه آن مبارزه کرده اند. این چیزی است که باید بطور کنکرت دید. من شخصا به کسی بخاطر صرف ظاهر شدن پشت یک تربیون، دور یک میزگرد یا در یک ساختمان با احزابی کاملاً مخالف خودش ایرادی نمی بینم. اصلاً قرار است تبلیغات و پروپاگاندا در مقابل تبلیغات دشمن باشد و اگر دشمنی در سنگری حرف میزند باید رفت و در مقابلش ظاهر شد و حرف خود را زد. شخصا مشکلی با این قضیه ندارم.

رادیو اترانسایونال: عنوان میشود که آزادی بیان شما، نوع حرف زدن شما به مقدسات عده ای بر میخورد. این مقدسات باید محترم شمرده شوند، خواه مقدسات ملی، خواه مذهبی و خواه اخلاقی باشد. آیا به چنین چیزی قائل هستید؟ اما قبل از جواب، به سوال شنونده دیگری توجه کنید:

شنونده: ... آیا همیشه گرایشات مخالف در وجود امثال لاجوردی تبلور پیدا میکند؟ شما به مسائل بعد از انقلاب اکثراً و سرکوب گرایشات مختلف توسط بلشویکها توجه کنید: همه اینها لاجوردی ها بودند؟ چه تضمینی وجود دارد که من بخاطر هر نظرم بعنوان یک گرایش بورژوازی توسط شما سرکوب نشوم؟

منصور حکمت: راجع به سوال خودتان و بحث مقدسات، من ابداً هیچ مقدساتی را دلیل کافی نمیدانم برای اینکه جلوی حرف زدن کسی گرفته شود. جلوی اینکه کسی حرف و نظرش را با جامعه در میان بگذارد. این ابداً مجاز نیست، تعریف مقدسات برای جامعه، ابزار کنترل و سرکوب جامعه است. . بنظر من سخن گفتن و نقد کردن هیچ چیزی نمیتواند مانعی داشته باشد هر قدر هم برای کسانی مقدس باشد، وگرنه جامعه جلو نمیرود. در برنامه حزب کمونیست کارگری گفته ایم آزادی انتقاد بدون قید و شرط، آزادی نقد و محدود نبودن به

گیت" و "اسلام - گیت" این حضرات است. خودشان این را فهمیده اند و میخواهند خرابکاری خود را با هیاهو و جار و جنجال ماستمالی کنند، میخواهند حمایت معذب کننده مسلمین از مواضع و افکارشان را به گردن "چپ روی" و "بنیادگرایی" ضد اسلامی ما بیاندازند. اگر حزب کمونیست کارگری رضاخانی و پل پوتی نباشد، مسلمین بنیادگرا حق بجانب نمیشوند و پشت دموکراسی سپر نمیگیرند و لاجرم مرزبان با راه کارگر و نشریه زنان سوئدی مخالف بنیادگرایی بهم نمیریزد! استدلالی زندانه و البته بی خاصیت. بگذارید به گره گاهای این بحث یک به یک بپردازیم.

حقوق کودک و حجاب اسلامی

ما صحبتی از "چادر کشیدن از سر زنان" آنها توسط "پاسبانها" نکرده ایم. برنامه حزب کمونیست کارگری صریحا از آزادی پوشش دفاع میکند. اما برنامه ما همچنین خواهان مصون بودن کودکان از دست اندازی مذهب و فرقه های مذهبی است و بعلاوه "ممانعت از برخورداری کودکان از حقوق مدنی و اجتماعی خویش نظیر آموزش و تفریح و شرکت در فعالیت های اجتماعی مخصوص کودکان" را جرم میدانند. بحث آزادی انتخاب حجاب اسلامی، مربوط به بزرگسالان است. مربوط به کسانی است که لاقلا از نظر صوری و از نظر قانون حق انتخاب دارند و مسئولیت عواقب انتخاب آزاد خود را بر عهده میگیرند (هرچند حق انتخاب زن بزرگسالی هم که چاقو و شیشه اسید اسلامی را میشناسد صوری تر از صوری است). بحث آزادی پوشش هیچ چیز راجع به حقوق کودک و دختران خردسال و نوجوانی که در یک خانواده اسلامی تحت تکفل پدر و مادر خود زندگی میکنند نمیگردد. نوانع عزیز ما میفرمایند تفکیک کودک و بزرگسال "فرقی در مساله ایجاد نمیکند". خیر، بسیار هم ایجاد میکند. ما میگوئیم حجاب اسلامی سر کودکان و نوجوانانی که به سن قانونی نرسیده اند کردن، باید قانونا ممنوع باشد. زیرا این تحقق حق انتخاب پوشش توسط کودک نیست، بلکه، برعکس، در حقیقت تحمیل پوشش خاص به کودک توسط

تمایلات و اخلاقیات طرف مقابل. این ابزارها همیشه از بالا به سمت پائین اعمال میشود. کسی که برای مثال میگوید عفت عمومی جریحه دار شد، منافع اجتماعی اقتصادی خودش را در چارچوب بحث عفت عمومی پوشانده و وقتی به شما میگوید عفت عمومی را جریحه دار کرده اید، دارد با یک گرایش تغییر دهنده در جامعه مقابله میکند. این گوشه ای است از کنترل مردم و کنترل جامعه.

در مورد حرف دوست شنونده که آیا همه مخالفان ما لاجوردیها هستند، نه ما این را گفته ام نه من اینطور فکر میکنم. راجع به اینکه ایشان تضمین میخواهند که سرکوب نشوند، من میگویم این تضمین را باید از کسانی خواست که سرکوب میکنند. من اگر ایشان را در صف مقدم مبارزه با جمهوری اسلامی، که سمبل سرکوب مردم است، ببینم، اگر ایشان را ببینم به سرکوب کمونیستها، به سرکوب اعتراضات کارگری، به سرکوب زن در آن جامعه اعتراض میکند، نه اینکه در خانه خودش، بلکه مثل یک حزب سیاسی، طبعاً به او حق میدهم هزار و یک ایراد هم بگیرد. ولی شما شاهد یک قطب بندی در خارج کشور هستید که طرفداران یک حکومت، حکومت جمهوری اسلامی که همان آقای مهاجرانی، وزیر کابینه و عضو قوه مجریه اش است و در آن من و شما و دوست شنونده مان بیحقوق هستیم، رژیمی که از ترس ترورش، باید هنوز اینجا هم مواظب خودمان باشیم، طرفداران قوه مجریه آن حکومت، بحث آزادی بیان را به زمین اپوزیسیون جمهوری اسلامی می آورند. طوری که گویا آنها مقداری آزادی بیان از ما طلبکارند! این دیگر عوامفریبی است. دوست من، حرفی ندارم، بنشینیم راجع به تجربه شوروی حرف بزنیم، من هیچوقت پرسوویت نبوده ام. احتمالا بیشتر کسانی که باید بنشینند و بحث کنند که چی شد در شوروی اینطور شد از دوستان خود این رفیقمان هستند. من پرورچین نبوده ام، اما بنشینیم راجع به چین حرف بزنیم، من خودم نظر دارم. بحث من اینست تضمینی که شما از کمونیستها میخواهید برای اینکه آیا آزادی بعد از یک انقلاب کمونیستی چه حدود و ثغوری خواهد داشت، در اندیشه کمونیستهاست نسبت به جامعه،

حقوق پدر و مادر است. آیا ممنوعیت حجاب اسلامی برای کودکان و نوجوانان "حق دموکراتیک" پدر و مادر را سلب میکند؟ این ادعای اینهاست. خوشبختانه جامعه بشری دارد از دورانی که زن و فرزند جزو اموال پدر و شوهر بودند و اینها رسماً حق کشتن شان را داشتند خارج میشود. آنچه این حضرات بعنوان حقوق دموکراتیک پدر و مادر از آن سخن میگویند، تتمه حقوق عشرتی پدر است که خوشبختانه با پیشرفت جامعه و هرچه "فکلی" تر شدن آن بشدت محدود شده است. بله دوستان، حقوق اولیاء نسبت به فرزند محدود و مشروط به حقوق انسانی و جهانشمول و قانونی کودک است. این وظیفه قانون (و "دولت و پاسبانها") در هر کشور است که این را تضمین کنند. هیچکس چه پدر، چه مادر، چه خان دایی، چه خاله خانم حق کتک زدن یا ارباب کودک را ندارد، هیچکس حق سلب آزادی کودک را ندارد، هیچکس حق جلوگیری از تحصیل و ورزش و معاشرت کودک را ندارد. هیچکس حق سوء استفاده جنسی از کودک را ندارد. هیچکس حق کار کشیدن از کودک و به کار گماشتن او را ندارد. هیچکس حق آزار جسمی کودک، ولو به حکم شرع انور، را ندارد، هیچکس حق محروم کردن کودک از هیچیک از امکاناتی که جامعه بطور متعارف حق او دانسته است را ندارد. این کودک آزادی ها جزو "حقوق دموکراتیک" هیچ بشری نیست. اعمال ممنوعیت و محدودیت بر فعال مایشالی سنتی و عشرتی پدران و شوهران، شرط حیاتی برخورداری کودک از حقوق انسانی ابتدایی خویش است. حقوقی که تازه باید بمراتب بیش از این گسترش پیدا کند. دوستان گرامی، آزادیخواهان نیمه وقت، باور بفرمائید جامعه پیشرفت کرده که به اینجا رسیده، یعنی واقعا فهم این حقایق ساده اینقدر دشوار است؟ اما شاید حجاب اسلامی شامل این کودک آزادی ها نمیشود. آخر حجاب "خلقی" است، "خودی" است، مال "مهاجرین محروم" است، جزو فرهنگ "ما شرقی" ها است، لباس "ضد امپریالیست"هاست، راسیست ها هم آن را دوست ندارند، وزیر مهاجرت سوئد هم خودش بی حجاب است. این تعارفات و چرندیات از زبان یک مسلمان "غیر بنیادگرا" یا فرقه مسعود و مریم و نظایر آنها، غیر

تشکل با بیان فرق میکند. اگر عده ای با هدف آزار رساندن، برای مثال، به اقلیتی در جامعه سازمانی درست کنند، حتماً باید قانونی وجود داشته باشد که دامنه عمل این سازمان را کنترل کند. ولی آزادی بیان بنا به تعریف آزادی ای است که شما از آن طریق نظر و احساس تان را و حتی راسیستی ترین حرفتان و هر چیزی را بیان میکنید بدون اینکه تماس فیزیکی و حضور مادی در زندگی بقیه داشته باشید، بقیه میتوانند بیان شما را تماشا کنند یا بشنوند و رد شوند. شما تعرض بیشتری از آن نمیکند. بیان به این معنی میتواند مصون باشد. حتی زشت ترین نظرات، باید بیانش آزاد باشد چون چیزی که امروز بنظر شما زشت میآید، طرف لابد معتقد است درست است و باید به کرسی بنشیند و شما نمیتوانید قبل از پروسه ای که در آن حقیقت کشف میشود یکطرفه اعلام کنید حقیقت این است و فقط کسانی که این را میگویند میتوانند آزادی داشته باشند. آزادی بیان، آزادی زخم تان را ناهنجارترین و ناگوارترین بیان هاست. این شاخص آزادی بیان است. در نتیجه بنظر من هیچ حدود و ثغوری نباید داشته باشد. حتی حدود و ثغوری که الآن برای مثال در آمریکا برای کنترل پورنوگرافی تحت عنوان عفت عمومی را جریحه دار کردن هست، یک حدود و ثغور نسبتاً رسمی بر آزادی بیان است که کسانی که در کار پورنوگرافی هستند همیشه با آن بحث اساسی دارند یا برای مثال آزادی بیان ژورنالیستهای فرانسوی و آمریکائی و انگلیسی در جنگ خلیج، جنگ آمریکا و عراق، بشدت در چارچوب منفعت ملی و منفعت جنگی محدود شد که سروصدای خیلی‌هایشان را در آورد. بنظر من حدود و ثغوری نباید باشد.

راجع به نکته دوم، آیا حالا که ما با کسان دیگری در اپوزیسیون حرف زده ایم میخواهیم با آنها وحدت کنیم یا نه. تا آنجا که به حزب کمونیست کارگری مربوط میشود، خیر ما قصد وحدت با سازمانهایی که ایشان اسم بردند نداریم. ولی زیر هر سقفی با هر کسی ظاهر میشویم. فکر میکنم هر جایی که عده ای حرف میزنند و عده ای گوش می دهند ما هم میتوانیم حضور داشته باشیم. شخصاً راجع به حضور، (فکر کنم منظورشان حضور کومهله در پارلمان کرد

منظره نیست. اما آیا واقعا کسانی که ادعای زن بودن و ترقی خواهی میکنند و تازه سلام و علیک خود با "فعالین با سابقه جنبش زنان و جنبش ضد راسیستی در سوئد" را هم به رخ مردم میکشند، هنوز معنی اجتماعی حجاب اسلامی، و تاثیرات مخربش برای ذهن و زندگی دختران خردسال و نوجوان در سوئد، را نمیدانند؟ واقعا باید برای اینها از رنج و غم کودکی که منزوی و انگشت نماسد، نمیدانند چرا اجازه جست و خیز و بازی و شنا و معاشرت با همکلاسی هایش را ندارد، و کوچکترین اختیاری برای خروج از این وضعیت و خلاصی از این کابوس ندارد، موعظه کرد؟ ببینید تربیت توده ایستی چقدر در این صف عمق و ریشه دارد که حتی یکبار تصادفا هم به یک موضع آزاداندیشانه در مقابل اسلام دچار نمیشوند.

منوعیت حجاب اجباری برای کودکان

این شعار اثباتی خود اینها در قبال مساله تحمیل حجاب به کودکان است. خیال میکنند فرمول خوب و کارساز و دموکراتیکی هم یافته اند. اما این شعار هیچ چیز نمیگوید و کوچک ترین تاثیری بر واقعیت ستمکنشی کودک و بخصوص دختران خردسال در محیط های اسلامی ندارد. چرا؟ به معنی عملی این فرمول دقت کنید. اگر این حکم مبنای عمل جامعه بشود، تنها کودکانی از حجاب اسلامی معاف میشوند که بتوانند در پیشگاه محکمه یا مرجعی ثابت کنند که پدر و مادر حجاب را به زور سر آنها کرده اند. تا اجبار ثابت نشود، کاری خلاف قانون صورت نگرفته است. انصافا این فرمول راهگشایی است. هر کودک ۹ ساله جسور و فارغ التحصیل دانشکده حقوق، که به حقوق مدنی خود بخوبی واقف باشد و آماده باشد پیه طرد شدن از خانواده خود را بتن بمالد و علنا و رسما علیه اولیاء مسلمان خود شهادت بدهد و مدارک کافی برای نشان دادن جنبه اجباری حجاب به دادگاه ارائه کند و پاسخ دفاعیه وکلای پدر و مادر و کل مبحث نسبیت فرهنگی را هم در آستین داشته باشد، ممکن است (البته اگر در همان لحظه صنایع سوئد مشغول صادر کردن چیزی به "جهان اسلام" نباشند)

من آزادی بیان اینها را نقض نکرده ام، دارم آزادی بیان خود را ابراز میکنم. من نه فقط حاضر نیستم جانم را بدهم که لاجوردی حرفش را بزند بلکه دارم مبارزه میکنم و حاضر جانم را بدهم که لاجوردی دیگر هیچوقت نتواند حرف بزند. من سعی میکنم هر نوع ابراز وجود سیاسی را از اسلام سیاسی بگیرم. این را عین آزادیخواهی خود میدانم. فکر میکنم همه ما همینطوریم، من کمونیست شده ام که سعی کنم چیزهایی در این جامعه برای همیشه ساکت بشود و بشریت آنها را پشت سر بگذارد. معلوم است که حاضر نیستم جانم را بدهم اینها حرف بزنند.

شونده: ... سوال اولم در رابطه با آزادی بیان است موقعی که میگوئیم بدون قید و شرط دیگر باید همه گیر باشد. در برنامه اول حزب کمونیست ایران آمده بود که آزادی بدون قید و شرط، ولی مشخص کرده بود که مثلا برای سلطنت طلبها و امثال اینها نباشد، این خودش شرط است. دوم اینکه امروز در همین رادیو، اکثریت هم صحبت کرد. آیا این نشانه توهم به اکثریت است یا اینکه در فکر وحدتی در آینده میباشید، چون موقعی که جریانهایی مثلا در کردستان با هم بنشینند، فورا حزب کمونیست کارگری در تمام نشریات همه را زیر سوال میبرد، آیا این امروز چه علتی دارد؟

منصور حکمت: در برنامه ما که قید و شرط برای آزادی بیان و آزادی سیاسی نیست. در برنامه حزب کمونیست هم، که آنهم در دوره ما نوشته شد و ما طرح آنرا نوشتیم، قید و شرط روی آزادی بیان و آزادی سیاسی نبود. روی تشکل بود. بحث بر سر این بود که آیا جامعه، متشکل شدن احزابی را تحمل میکند که آگاهانه، عمدانه و با اعلام رسمی خودشان، احزابی راسیست و فاشیست هستند. که این بنظرم بحث بازی برای هر جامعه است. هر جامعه میتواند تشخیص بدهد آیا اجازه متشکل شدن و مقر و دفتر داشتن به سازمانی را که علنا و رسما جزء ایدئولوژیست هست و به آن میباید که برای مثال ضد زن، ضد کرد یا ضد سیاه پوستهاست، مجاز میدانند یا نه. این بیشتر یک سوال تاکتیکی است تا پرنسپیی.

محکوم کنید، آیا در هریک از این موارد اگر کودک خود بی تفاوت یا راضی باشد، یا شکایت نکند، یا شکایتش را پس بگیرد، جرمی واقع نشده و وظیفه شما تمام و وجدانتان راحت است و میتوانید به جلسه تحریریه سوئدی و کمیته اسکانهایی سازمانتان برگردید؟

این شعار بی محتوا و ریاکارانه است. فرمولی است برای فرار از مساله و نرنجاندن مسلمان. سر کردن حجاب اسلامی بر سر دختران خردسال بنا به تعریف یک تحمیل مذهبی و فرهنگی توسط فرقه ای خاص است. همانقدر که مریدان فرقه "دروازه بهشت" حق ندارند هنگام خودکشی برای پیوستن به "سفینه مادر" کودکانشان را هم همراه خود به قتل برسانند، اهل فرقه اسلام هم حق ندارند انزوا و بردگی و بی حقوقی زن در کیش خویش را صاف و ساده به سر دخترانی که در جمع آنان چشم به جهان گشوده اند نازل کنند. جامعه حق دارد، بلکه موظف است، از حقوق این کودکان دفاع کند، حتی اگر خود از بلایی که بر سرشان میاید بی خبر باشند یا آن را با آغوش باز پذیرفته باشند. جامعه حق دارد بخواهد استانداردهایی که به قیمت روشنگری ها و مبارزات حق طلبانه انسانهای بیشمار به نرم زندگی بدل شده اند، در مورد این کودکان نیز به یکسان رعایت شود. اینها فقط اموال اولیاء شان نیستند. شهروندان محترم و صاحب حق جامعه اند و جامعه در قبال حفظ حقوق آنها مسئول است. کسی که واقعا خواهان منع تحمیل حجاب به کودکان باشد، کسی که بخواهد بطور واقعی این دخترانی که امروز قربانی حجاب اسلامی اند، از آن خلاص شوند، این را هم میفهمد که باید خواستار منع حجاب اسلامی برای کودکان باشد. تنها این خواست از دختران در خانواده های اسلامی بطور واقعی حمایت میکند. تنها این خواست اجازه میدهد خانواده های خود تمایلی به حجاب اسلامی ندارند اما زیر فشار جماعات اسلامی و فضایی حاکم بر محیط زندگی خویش هم رنگ جماعت میشوند، این فشارها را پس بزنند و انسانی تر عمل کنند. تنها این خواست به آن مادرانی که خود این ظلم را سالها حس کرده اند و با دخترانشان سمپاتی دارند، امکان میدهد که در محیط خانواده به حمایت از فرزندانشان

بیان و آزادیهای بی قید و شرط و نامحدود سیاسی را مطرح کرده باشد. وقتی ما این را مطرح کردیم خیلی کفرآلود تلقی میشد. چون آن موقع فرمول انقلابی چپ رادیکال این بود: آزادی برای خلق، سرکوب برای ضد خلق.

یادم هست در یک نوشته با چریکهای فدائی این بحث را داشتیم که بی قید و شرط بودن آزادی بیان، شرط حمایت از آزادی پائین در مقابل بالاست. هر نوع قید و شرطی روی آزادی بیان و آزادی ابراز وجود سیاسی، ابزاری است برای اینکه قدرت فائقه در جامعه از مجرای آن تبصره، آزادی عده ای را در جامعه، در پائین، محدود کند. تبصره گذاشتن روی آزادی در هر سیستمی به ضرر پائین و به نفع بالاست. خوشبختانه آن دوره گذشته، الان همه متقاعدند که آزادی بی قید و شرط بیان باید وجود داشته باشد. این البته پیشرفتی است. آن موقع به ما میگفتند آزادی بی قید و شرط بیان به معنی دفاع شما، برای مثال، از نشریه "میزان" مهندس بازرگان است، که حزب الله میخواست ببندد. بهرحال اوضاع فرق کرده.

در مورد خود مقوله آزادی بیان، این یک جزء لاینجزای برنامه حزب کمونیست کارگری است، نه فقط آزادی بیان به معنی یک خواست سیاسی بلکه هر نوع ابراز وجود معنوی و اجتماعی انسان. برنامه ما معتقد است جلو حرف زن و ابراز وجود هیچکس را نمیشود تحت فرمولبندیهای نظیر اهانت به عفت عمومی، اهانت به شعائر ملی، تضعیف اقتصاد جنگی و غیره گرفت. اینها همه ابعدی از آزادی بیان هستند که برنامه ما به تفصیل بحث کرده است. بعضی فکر میکنند چون بحث آزادی بیان است، این مربوط به صنف نویسنده است، چون آنها هستند که ظاهرا چیزهایی را "بیان" میکنند. بخاطر اینکه بیان را به گفتار و نوشتار محدود می بینند، میگویند آزادی بیان، آزادی سخنوران و نویسندگان محسوب میشود. در نتیجه هر جا بخواهند نشان بدهند آزادی بیان نقض شده، به سراغ نویسنده ای میروند که برای مثال رمانش سانسور شده، که البته خود این کار بدی است. اما آزادی بیان، آزادی ابراز وجود است. معادل freedom of expression، یعنی آزادی اینکه خود را به هر شیوه ای که

اجازه بگیرد که حجاب سرنگند. اینکه این کودک بعدا قرار است کجا زندگی کند و در صف اتوبوس و در راه مدرسه چه بسرش خواهد آمد البته جزو معضلات این دوستان نیست.

تمام خاصیت این فرمول اینست که خام اندیشی و بی اطلاعی مدافعینش از مکانیسم های زندگی واقعی و کل معضل کودک آزاری در جامعه و در خانواده را به نمایش بگذارد. دوستان گرامی، اندیشمندان بزرگ، مکانیسم اجبار و تحمیل در خانواده بنیادی تر و پوشیده تر و سیستماتیک تر از اینهاست. کسی بزور اسلحه حجاب سر کودکان نمیکند، زیرا کودک اراده و خواست پدر و مادر را مورد تردید قرار نمیدهد. در ذهن خود، حتی آنجا که مورد ضرب و شتم و تعدی جسمی است، آنها را محق و خود را مقصر تصور میکند. تسلیم به خواست پدر و مادر را وظیفه ای بدیهی تصور میکند. برای کودک از دست دادن محبت پدر و مادر، نداشتن تائید آنها، رنجاندن آنها، یک کابوس است. معلوم نیست چرا این دوستان شهامت را که خودشان دسته جمعی حاضر نیستند در مقابل مسلمین نشان بدهند، از یک کودک خردسال در یک خانواده مذهبی آنهم در مقابل پدر و مادر و زعمای قوم انتظار دارند. قرار بود این دوستان ماده ای، قانونی، سیاسی، در دفاع از حقوق کودک طرح کنند، اما با این شعار معلوم میشود که برعکس این کودکانند که باید غیرت به خرج بدهند و راه کارگر و نشیبه سوئدی زنان و بنیادگرایی را از بن بست سیاسی نجات بدهند. بگذارید از اینها بیرسیم واقعا با این فرمول، در عرض سال، حجاب اسلامی از سر چند کودک کنار میروند، سه، چهار، هفت، یازده؟ معضل یک نسل از کودکان و نوجوانان زیر ستم در سوئد امروز را این شعار قرار است پاسخ بدهد؟ بگذارید بیرسیم چرا در موارد مشابه دیگر بار اثبات جرم، یا طرح شکایت، به دوش کودک نیست؟ آیا شما حاضرید فقط کار "اجباری" کودکان را منع کنید؟ آیا حاضرید فقط سوء استفاده جنسی "اجباری" از کودک را ممنوع کنید؟ آیا حاضرید فقط کتک خوردن برخلاف میل کودک را منع کنید؟ آیا حاضرید فقط شوهر دادن "اجباری" دختر زیر سن قانونی را ممنوع کنید؟ آیا حاضرید فقط ختنه "اجباری" دختر را

رادیو انترناسیونال: شنونده ای نظراتان را درباره ولتر پرسیده که "حاضریم جانم را بدهم تا مخالفم حرفش را بزند"

منصور حکمت: من اتفاقا به همین نکته در نوشته کوتاهی در ایسکرای ۵ اشاره کرده ام. میدانم ولتر این را گفته و من هم حاضریم جانم را بدهم که جامعه ای باشد در آن همه بتوانند حرفشان را بزنند. ولی اگر فرمولبندی این باشد که آیا حاضرید جانتان را بدهید تا لاجوردی، سروش، مهاجرانی، خاتمی و خامنه ای بتوانند حرفشان را در خارج آزادانه بزنند؟ میگویم دارید از یک فرمالیسم کلامی استفاده میکنید تا یک تعرض سیاسی ارتجاعی به آزادی بیان واقعی مردم را پوشانید. حرف زدن سروش، خاتمی، مهاجرانی، خامنه ای، لاجوردی در اروپائی که آزادی بیان تضمین شده است، به این معنی است که اینها تریبون از دولت میگیرند، حرفشان را میزنند، حال اگر من هم بیایم با شیپوری، ترومپتی، ساکسیفونی، چیزی، آندرد صدای ناهنجار در بیابورم کسی حرف اینها را نشنود،

برخیزند و صدایی پیدا کنند. تنها این خواست بطور واقعی قشریون و متحجرین و تجار مذهب در محیط های مهاجرین را منزوی میکند. تنها این خواست متضمن کم مشقت ترین و اصولی ترین راه خلاصی کودکان از ظلمی است که بر آنها روا داشته میشود.

هیولای "قانون و پاسبان"

یک جرم سنگین ما ظاهرا اینست که خواسته ایم قانون جلوی این اجحاف به دختران خردسال و نوجوان در محیط های اسلامی را بگیرد. ما خواسته ایم نوع خاصی از آزار و سلب آزادی کودک قانونا ممنوع اعلام شود. عکس العمل اینها به این مساله باور نکردنی است. این "توسل به قانون و زور است"، "پول پوتی" است، "رضا شاهی" است، "لوینی" است، "بگیر و ببند" است. گویی بار اول است که میشوند کسی در دفاع از حقی خواستار تغییر قانون و کسب تضمین قانونی علیه اجحاف شده است. معلوم نیست این ضدیتشان با دخالت دولت در دفاع از کودک را باید به حساب آنارشیسم و سوپر انقلابیگری نویافته شان گذاشت یا به حساب ملحق شدنشان به جنبش دولت زدایی و بازار پرستی که شرط دموکرات محسوب شدن در دنیای پسا شوروی محسوب میشود. چرا یک نفر از این "جنبش های زنان و فمینیستی و ضد راسیستی سوئد" برای این دوستان تازه دموکرات ما توضیح نداده است که تمام مبارزه برای اصلاحات و رفع تبعیض مبارزه ای است بر سر قانون و برای تغییر و اصلاح قانون و استفاده از قانون. چرا کسی برای اینها توضیح نداده است که کارگر و زن مساوات طلب جدالها کرده اند تا اصل برابری زن و مرد و مرخصی دوران بارداری و بیمه بیکاری را در قانون گنجانده اند تا همین دوستان از مواهب آن برخوردار باشند. چرا کسی به اینها نگفته است که کل جنبش زنان، جنبش حقوق مدنی در آمریکا، جنبش ضد آپارتاید، جنبش محیط زیست، جنبش هایی برای تغییر قانون و گرفتن حمایت قانون از خواست های خود بوده اند. قانون، محور مبارزه برای اصلاحات در جامعه است. چطور میشود آدمی را که از حمایتش از حقوق زن

درباره آزادی بیان

متن کتبی شده مصاحبه رادیو انترناسیونال
استکلم، با منصور حکمت درباره آزادی بیان

رادیو انترناسیونال: در جریان هستید که بدنبال گسترش آکسیونهای جریانان اپوزیسیون از جمله حزب کمونیست کارگری در خارج کشور علیه سران رژیم اسلامی ایران، بحث حول آزادی بیان بین سازمانهای سیاسی، قطبی شده. ممکن است نظر حزب کمونیست کارگری در مورد آزادی بیان را بیشتر برای شنوندگان توضیح بدهید؟

منصور حکمت: بگذارید یک نکته راجع به همین بحث مشخص بگویم، خیلی جالب است که بحث آزادی بیان باب شده باشد، منتها آرزو میکردم بحث بر سر آزادی بیان مردم باشد؛ آزادی بیان ما و کسانی که تحت سرکوبند و دارند با این رژیم مبارزه میکنند. جالب است که بحث جدید آزادی بیان، راجع به آزادی بیان رژیم در خارج است! به این برمیگردم. امروز خوشبختانه رسم است که همه از آزادی بی قید و شرط بیان دفاع بکنند. بیست سال پیش، فکر میکنم اولین جریان و حزب سیاسی که مقوله آزادی بی قید و شرط بیان و آزادیهای بی قید و شرط سیاسی را در برنامه اش گنجانده و در جامعه ایران مطرح کرد اتحاد مبارزان کمونیست بود. تصور نمیکند در تاریخ صد ساله اخیر، از انقلاب مشروطیت تا امروز، هیچ حزب سیاسی، خواست آزادی بی قید و شرط و نامحدود

۱۹۹۸ عده ای بنام آزادی بیان، قربانیان و مخالفین رژیم اسلامی در خارج کشور را از پیکت کردن، شعار دادن، سد معبر کردن، تظاهرات و اشغال سالن و غیره برای جلوگیری از پروپاگاندا و پاسفت کردن رژیم اسلامی در خارج کشور بر حذر داشتند. آنها به شما خواهند گفت که این آزادیخواهی بدلی از کجا مایه میگیرد و چقدر کهنه و پاخورده و آبرویخته است. در این میان یک چیز دارد بیش از هر زمان مسجل میشود: هر مخالف آزادیخواه رژیم اسلامی، دیگر باید به حزب کمونیست کارگری بپیوندد.

(نشریه ایسکرا شماره ۵، ۶۵ اردیبهشت ۱۳۷۷)

و کودک سخن میگوید ولی پیشاپیش اعلام میکند که کاری به قوانین کشور ندارد و از تغییر آن بی نیاز است سر سوزنی جدی گرفت. باشد، درک میکنیم، نظم نوین شده، اسپانسورهای سوئدی حضرات هم فارسی بلد نیستند، ولی دیگر هر چرندی که نمیشود گفت، اگر این افکار مشعشع دوبله به فارسی شان را در نشریه سوئدی مربوطه بازگو کنند، اگر به جنبش فمینیستی که خواستار گذراندن قوانین به نفع زنان است به همین شیوه "لوپن و پول پوت" بگویند، اگر به اتحادیه ها هتاکی کنند که چرا خواهان ممنوعیت کار کودکان هستند، اگر به بازنشسته ها فحاشی کنند که مصرا خواهان کنترل دولت و قانون و "پاسبانها" بر پس اندازهای خود در صندوق های بازنشستگی و جلوگیری از حیف و میل آنها هستند، آنوقت اولین کسی که عذرشان را بخواهد و در خروج را نشانشان بدهد همین "جنبش های فمینیستی و ضد راسیستی" سوئد خواهند بود.

بعلاوه معلوم نیست چرا تصویب هر قانونی باید به "بگیر و ببند" تعبیر شود. ترساندن مردم به شیوه ملاها و تکرار طوطی وار دشنام ها و دروغ های های پاخورده جنگ سردی دول غربی علیه کمونیست ها، هرچند بسیار زنده است، اما از زبان اینها دیگر ما را متعجب نمیکند. واقعیت اینست که تصویب قانون منع حجاب اسلامی برای کودکان، مانند سایر مقررات مدنی، باعث میشود که اکثریت عظیم مردم بطور عادی آن را رعایت کنند. و در نتیجه عده زیادی از دختران در خانواده های اسلامی بدون کشمکش هرروزه از این اسارت خلاص شوند. اینکه با موارد عدم رعایت این قانون چه برخوردی باید بشود چیزی است که باید جداگانه و با در نظر گرفتن جنبه های مختلف مساله راجع به آن اظهار نظر کرد. پارک کردن جلوی شیر آب آتش نشانی هم ممنوع است و کسی را تا بحال به این جرم، حتی در ایران و اندونزی، "نگرفته" اند. موتور سواری بدون کلاه ایمنی هم ممنوع است و این قانونی است که با مذهب و عمامه سبک ها در تناقض است. ولی این مانع تصویب این قانون نشده و هیچ سبکی هم آن را "رضاشاهی" و "پول پوتی" و طرحی برای "بگیر و ببند" سبک ها نخوانده است. اصل اینست که با تصویب این قانون، اصالت حقوق کودک و این واقعیت

نشود. آنکس که حاضر نیست حمایت از این قربانیان آشکار کودک آزاری و زن ستیزی را صریحا وظیفه قانون و دولت بداند، اگر پالانش واقعا کج نباشد، قدر مسلم حتی از فهم صورت مساله عاجز است.

"اقلیت تراشی" و نسبییت فرهنگی

محور اساسی موضع اسلامی و راست این حضرات بحث نسبییت فرهنگی و مقوله اقلیت هاست. به این مساله باید در فرصت دیگری با تفصیل پرداخت. اینجا همینقدر باید گفت تر نسبی گزایی فرهنگی و تمام سیاست ها و روش های دولتی و غیر دولتی ای که در غرب روی آن بنا شده است یک پدیده فکری عمیقاً راسیستی است. نسبییت فرهنگی پوششی است برای ایجاد یک آپارتاید همه جانبه اجتماعی، حقوقی، فکری، عاطفی، جغرافیایی و مدنی میان ساکنین یک کشور اساسا برحسب نژاد و قومیت و مذهب، و نتیجه ای جز ایجاد جوامع کوچک و در خود و عقب مانده "اقلیت" های غیر اروپایی در دل جامعه "اکثریت" سفید و اروپایی بار نیماورد.

جلوی این روند باید سد شود. همه مردم سوئد شهروندان متساوی الحقوق جامعه اند و باید تحت قوانین و نرهای اجتماعی یکسانی زندگی کنند. ما برخلاف این جماعات جامعه را به اکثریت ها و اقلیت های فرهنگی و دینی و ملی و نژادی تقسیم نمیکیم. ما به حقوق و آزادی های یکسان و جهانشمولی برای همه آحاد بشریت قائلیم که باید همه، مستقل از جنسیت و نژاد و قومیت و غیره از آن برخوردار باشند. ما خود را بخشی از هیچ اقلیتی نمیدانیم. کودکانی که محور این جدال امروزد، به هیچ اقلیتی تعلق ندارند. اینها کودکانی ساکن سوندند که باید از کلیه حقوق و آزادیها و امکاناتی که به لطف تلاش نسلهای پی در پی انسانهای آزاد اندیش و برابری طلب و پیشرو این جامعه برای کودکان فراهم شده است برخوردار باشند.

از همین جدل بر سر حجاب اسلامی کودکان پیداست که مدافعان نسبییت فرهنگی و اقلیت تراشی چه کسانی اند. بورژوازی سوئد که مهاجرین و

آزادی بیان از نوع دوم

شبحی بر فراز اروپا (و تاحدودی آمریکا و کانادا) چرخ میزند! سوالی تاریخی محافل سیاسی تازه دموکرات و اخیرا "دگر اندیش" ایرانی در خارج کشور را آشفته و سر درگم کرده است. معضلی عمیق و فلسفی طرح شده است که پاسخی ژرف میطلبد: آزادی بیان.

اما اشتباه نکنید. صحبت بر سر آزادی بیان ما مردم، ما زنان، ما کارگران، ما کمونیستها، ما آته ایستها، ما دوستداران علم و هنر و زیبایی و عدالت و حقیقت و شادی در ایران نیست. خیر، بحث این محافل بر سر آزادی بیان رژیم و شخصیتهاش در خارج کشور است! سवाल اینست آیا ما نیروها و افراد مخالف رژیم در خارج کشور آنقدر از این بیست سال آموخته ایم، آیا آنقدر از چشمه گوآرای انتخاب رهائیبخش سید محمد خاتمی به راس قوه مجریه رژیم اسلامی سیراب شده ایم، آیا آنقدر "تمرین دموکراسی" کرده ایم که همصدا با ولتر فریاد برآوریم که حاضریم جانمان را بدهمیم تا لاجوردی ها و مهاجرانی ها و سروش ها در خارج کشور بتوانند آزادانه حرفشان را بزنند؟!

شاید کسانی که در ایران زیر لگد اسلامند و این سطور را میخوانند از این فضای مالیخولیایی حیرت کنند. اما باور کنید واقعیت دارد. این سवाल مسخره، گاه حتی به همین زمختی، به روی مخالفان جدی رژیم در خارج کشور پرتاب

که مذهب امر خصوصی و شخصی پدر و مادر است و نباید به فرزند تحمیل شود و حقوق مدنی کودک را محدود کند. بعنوان نرم جامعه تصریح و تاکید میشود. و بالاخره شاید باید به این هم اشاره کرد که این اولیاء هستند که در قبال نقض این قانون پاسخگو هستند و نه کودک. کودکی که حجاب به سر دارد خود جرمی مرتکب نشده است.

اما آلت‌رانیو پیشنهادی اینها چیست. اگر قرار نیست قانون دخالت کند، چگونه میشود به کابوس دختران در خانواده های اسلامی خاتمه داد. پاسخ: دیالوگ انتقادی، ارشاد، "افزایش حمایت از دختران خانواده های اسلامی"، "افزایش قدرت و دخالت سازمانها و نهادهای مستقل مردمی". عبارت دیگر، مساله را باید به بخش خصوصی و مکانیسم بازار عقاید سپرد. باید امکانات و "قدرت" بیشتری در اختیار سازمانهایی از نوع "مجله سوئدی زنان و بنیاد گرایی" و "چهره های سرشناس تلویزیونی" که "ریاست جلسه" بلد هستند گذاشته شود تا با بسیج مسلمانان معتدل و پرو بال دادن به اسلام بردار، به شیوه ای که دیدیم با رشد بنیادگرایی در میان مهاجرین مبارزه کنند. دختران خانواده های اسلامی فعلا باید صبر داشته باشند، به حقوق دموکراتیک اولیاء مومن خود احترام بگذارند، و قطعاً در موقع مقتضی از طریق برنامه موزائیک از نتایج نجات بخش این مجاهدات مطلع خواهند شد.

پائین تر خواهیم دید که پایه های "مادی" این نوع موضع گیری چیست. اما برای کسی که درد واقعی اش محرومیت بخشی از کودکان این نسل این جامعه از حقوق انسانی شان باشد، این نظرات بی محتوا و بی ارزش است. حقوق کودک باید با همان مکانیسمی تضمین شود که هر حقی در جامعه تضمین میشود. قانون باید به نفع رفع تبعیض از دختران در خانواده های اسلامی تغییر کند. قانون باید این دختران را از دست اندازی فرقه های مذهبی مصون کند. قانون باید این حق را به این اعضای فراموش شده جامعه سوئد بدهد که خود، وقتی به سن قانونی رسیدند، آزادانه راجع به مذهب تصمیم بگیرند و در این فاصله هیچ باور و راه و رسم مذهبی، آنهم با نتایجی چنین مخرب و نابود کننده، به آنها تحمیل

میشود. و اگر فکر میکنید این "آزادی خواهی" معوج مثلا پرچم نسلی است که فرضا در خارج بدنیا آمده و شاید ایران را نمیشناسد، اشتباه میکنید. در این صف پر افتخار، هستند کسانی که هنوز سالگرد تشکیل سازمان چریکی و عروج مثنی مسلحانه شان در ۳۰ سال قبل را جشن میگیرند، کسانی که هنوز خاطرات زندانشان در رژیم شاه و رژیم اسلامی موضوع اصلی گپ شب عیدشان است، کسانی که هنوز نمیتوانند تعداد دقیق عزیزان و یارانشان را که در رژیم اسلامی به جوخه های اعدام سپرده شده اند شمارش کنند. مالیخولیایی است، اما این مالیخولیا از حقیقتی مهم مایه میگیرد. عمیقاً عقلایی است. چرخشهای سیاسی مهمی در ایران و در اپوزیسیون ایران در جریان است.

یک فضای قطبی و شدت پربار بدنبال آکسیونهای رو به رشد حزب کمونیست کارگری علیه حضور و ابراز وجود مقامات و شخصیتهای رژیم اسلامی در خارج کشور بوجود آمده است. فریاد اعتراض این آزادیخواهان نوین از هر منفذی برخاسته است. طومار جمع میکنند، تحریف میکنند، جعل میکنند، هشدار میدهند، برچسب میزنند. ما از این فضا استقبال میکنیم. به حکم اوضاع داخل ایران، به حکم اعتصابات کارگری و موج اعتراضات رو به رشد مردم، به حکم برخاستن زنان، زمان تفکیک سیاسی جدی نیروهای اپوزیسیون فرا رسیده است. صف مخالفین واقعی رژیم باید برجسته و تفکیک شود. مردم باید انقلابیون را از خاتمیون و آزادیخواهان را از توجیه گران رژیم اسلام تمیز دهند. با هر طومار و هر رادیوی محلی و هر اطلاعاتیه سیاسی-هنری در خارج که حزب کمونیست کارگری و آکسیون هایش علیه مقامات رژیم را بنام نامی آزادی بیان محکوم میکند، صف واقعی مبارزه برای آزادی بیان در ایران صد بار بیشتر با نام کمونیسم و با حزب کمونیست کارگری جوش میخورد.

اما بالاخره آزادی بیان چه میشود؟ در این باره باید بعداً نوشت. در این فاصله سعی کنید برای یک آکتیویست سابق جنبش ضد پینوشه، برای یک مبارز پیر ضد فاشیست، برای یک پیشکسوت مبارزه با رژیم آپارتاید، برای یک زن مبارز مخالف اوباش طالبان، برای یک معدنچی یورکشایر تعریف کنید که در سال

خارجیان را عناصری تا ابد بیگانه با این جامعه میداند و هدف خود را مهار و کنترل آنها و دور نگاهداشتن آنها از سوخت و ساز اجتماعی سوئد به ارزان ترین شکل ممکن میداند. نسبیست فرهنگی در عرصه فکری و اجتماعی همان کاری را میکند که گتوسازی ها در قلمرو سکونت و اقامت انجام میدهند. در اینسوی معادله، اقلیت کاذبی که به این ترتیب ایجاد میشود، احتیاج به خان و شیخ و مبصر و ناظم دارد. کسانی از نوع و نژاد "خودشان" که در امر اداره این جوامع اقلیت به جامعه اکثریت یاری برسانند، کسانی که جلوی تنش و تلاطم در کمپ اقلیت را بگیرند، کسانی که از درون جامعه اقلیت جلوی خواست ایجاد یک جامعه واحد و یکپارچه را سد کنند، انتظارات را پائین نگاه دارند و ایدئولوژی آپارتاید را به زبان و فرهنگ جامعه اقلیت مشروعیت بدهند.

و این شغل شریفی است که این جماعات برای آن خیز برداشته اند. از دولت برای خود "قدرت و نفوذ" مطالبه میکنند. حواسشان هست که به دین و راه و رسم این جامعه اقلیت و "حقوق دموکراتیک اولیاء اسلامی" خدشه ای وارد نشود، علیه تصویب قوانین سراسری ای که بخواهد توریته مراجع سنتی در محیط اقلیت را محدود کند هیاهو راه میاندازند و سپاسی میکنند. به دختران خردسال اقلیت وعده "حمایت بیشتر" میدهند. آشنایی و حمایت مقامات و شخصیت های سرشناس و دلسوز دنیای اکثریت را به رخ اقلیت میکشند و تکبیر و صلوات و تائید مذهبیین اردوی اقلیت را نشان مقامات دنیای اکثریت میدهند. اینها امیدوارند مدیران داخلی جهان اقلیت بشوند. کسانی که یک پا در هر دو جهان دارند، در مرکز جین میپوشند، فمینیست میشوند و به زبان سوئدی ادعای آزادیخواهی میکنند، و در محل لنگ و چارقد و عبا میپوشند و با زبان و الفاظ آخوندهای دهات و بچه حاجی ها کسانی را که از مدرنیسم حرف میزنند "فکلی" میخوانند. دستور کار خود را نیز بخوبی فهمیده اند و دارند سنگ تمام میگذارند. هدف دور نگاهداشتن جامعه اقلیت از جامعه اکثریت و قرنطینه فرهنگی و سیاسی و معنوی آن است. هدف جلوگیری از ایجاد فضای قطبی و متشنج است. هدف جلوگیری از "رشد بنیادگرایی در نسل دوم خارجیان" است.

دول غربی، احزاب ملی و میهنی، گروهها و دستجات جهان سومی و شرقزده ای که برای دوره ای بدلائلی خارج از اراده خویش دچار عارضه خود کمونیست پنداری شده بودند، همه با اشتیاق به این صحنه آشفته و این تصویر معوج خیره شده اند و باور و نظر و الهامشان را از آن میگیرند. اگر اینها را باور کنیم، ایران در آستانه یک رستگاری اسلامی دیگر است. آخوندهای اهلی، با اسلامی معطر به گلاب مدرنیته، با دگراندیشانی به اندازه کافی مسلمان و مسلمانانی به اندازه کافی دگر اندیش، با قانونی ملهم از فقه و فقیهیی تابع قانون، قرار است ایران را در روندی تدریجی و بدور از آشوب و انقلاب وارد جمهوری اسلامی دوم کنند. و این آن "جامعه مدنی" است که به زعم حجره دار نمازخوان بازار و پسران خارج درس خوانده اش، مردم ایران یک قرن است آرزو و استحقاقش را دارند. ایران از قرار در این مسیر افتاده است.

اما در پس این معرکه، تاریخ واقعی در جهت دیگری سیر میکند. باید فراتر را نگاه کرد. گوش را باید به زمین چسباند و لرزش بنیادهای این نظم ارتجاعی را حس کرد. جدال جاری در جامعه ایران مقابله اسلام قساوت و اسلام تساهل نیست، جدال ولایت فقیه و قانون نیست، بلکه جدال آزادیخواهی با استبداد و ارتجاع و اسلام در همه اشکال آن است. در سیر تحولی که در پیش است شخصیتهای جلوی صحنه امروز به سرعت بی ربط و محو خواهند شد. در مقابل ارتجاع اسلامی نه خرده اصلاح طلبان امروز، بلکه صف کمونیسم و آزادیخواهی و مساوات طلبی کارگری، صف سکولاریسم پیگیر و ضد مذهب، صف مدرنیسم و صف رهایی بی چون و چرای زن را خواهیم یافت. اینها تمایلات واقعی اکثریت عظیم مردم ایران است که امروز زیر حجاب اختناق پنهان است و میرود که آینده سیاسی ایران را بسازد.

هدف مصون داشتن سوئد از تروریسم اسلامی است. متأسفانه نسخه اینها نه فقط علیه دختران خانواده های اسلامی است بلکه عینا جاده صاف کن عروج ارتجاع و تروریسم اسلامی در این جوامع است. چند بار باید ثابت شود که عقب راندن مذهب و ارتجاع مذهبی جز با دفاع صریح از ارزشهای انسانی در مقابل مذهب ممکن نیست. چند بار باید ثابت شود که راه جلوگیری از توحش مذهبی باج دادن به آن و تلاش برای چهره انسانی ساختن از آن نیست بلکه مبارزه علیه خرافات و راه و رسم های مذهبی است. چند بار و به چه بهایی باید به اینها ثابت شود که اسلام و مذهب جناح مترقی و قابل حمایت ندارد. چند بار باید ثابت شود که تنها وجود یک آترناتیو آزادخواهانه رادیکال و واقعی است که میتواند زمین را از زیر پای اسلام سیاسی جارو کند. چطور نمیفهمند که راه ممانعت از ارتجاع و تروریسم اسلامی مشروعیت دادن به این تاجر و ترور در چهارچوب خانواده نیست. چطور نمیفهمند اقلیت تراشی و سیاست نسبیست فرهنگی خدمت بی جیره و مواجب به ارتجاع اسلامی است و زمینه و محیط اجتماعی و فرهنگی برای جذب نیروی آن را فراهم میکند. مشکل اینجاست که این جماعت بهرحال شانس برای ایفای این نقش واسطه ندارند، زیرا با طیف مهاجرینی سر و کار دارند که نه فقط مذهبی نیست، بلکه عمیقا ضد مذهبی است. مساله حجاب اسلامی کودکان مساله گریبانگیر مهاجرین از ایران آمده نیست. این آن بخشی از مهاجرین است که سمپاتی فوق العاده زیادی به زندگی اروپایی دارد و دقیقا با انزجار از اسلام به اینجا آمده است. شاید اسلام پناهی در میان مهاجرین کشورهای دیگر بتواند دکان سیاسی کسی را پر رونق نگاه دارد، اما این حرفها در بین این طیف مهاجرین خریدار ندارد. از سوی دیگر همین واقعیت به نقش مهمی که مهاجرین ایرانی میتوانند در آینده جامعه سوئد و در تعیین سرنوشت ارتجاع اسلامی در این کشور بازی کنند تاکید میکند. این طیفی است که از یکسو میتواند الگویی از مدرنیسم برای سایر مهاجرین کشورهای به اصطلاح اسلامی باشد، و از سوی دیگر دستی باز برای مبارزه علیه ارتجاع اسلامی دارد زیرا بیش از هرکس ماهیت مذهب و

زیر حجاب اختناق

استبداد و خفقان، جبراً نمایی وارونه و مخدوش از حقایق سیاسی جامعه ترسیم میکند. همیشه سقوط رژیمهای دیکتاتوری عاقبتی جز آنکه ناظران سیاسی بر مبنای مشاهدات پیشین انتظار کشیده اند بار آورده است. کاملاً قابل فهم است که چگونه در یک فضای مختنق ماهیت و توان و برنامه نیروها و احزاب سیاسی، توازن قوای میان نیروهای اجتماعی، جهت و شتاب روند های سیاسی و از همه مهم تر تمایلات سیاسی و اجتماعی واقعی خود مردم و طبقات مختلف اجتماعی بدرستی بروز پیدا نمیکند و منعکس نمیشود. ایران تحت سلطه رژیم اسلامی نمونه زنده یک محیط سیاسی خفه با سیمای سیاسی مخدوش و روندهای تاریخساز پنهان و پوشیده است. با حساب نموده‌ها، شخصیت‌های سیاسی حال و آینده ایران را باید در میان خاتمی ها و یزدی ها و سروش ها جستجو کرد، ظاهراً کارگر و کمونیست نیرویی در مرکز صحنه سیاسی نیست، ظاهراً سرنوشت آینده ایران را بلخند خاتمی و مزاج خامنه ای قرار است رقم بزند، ظاهراً مباحثات آینده ساز در ایران همان نسخوار چند باره مقولات انقلاب مشروطیت و روایات آخوندیزه شده از خواست "عدالتخانه" است که زیر تیرتیر "جامعه مدنی" صفحات نشریات ظاهراً "ذینفود" محافل ظاهراً "دگراندیش" پیرامون خود رژیم را انباشته است. خبرنگاران و خبرنگاران، شرق شناسان، متخصصین

مجازات اعدام شنیع ترین شکل قتل عمد است

خاوران: اگر لغو مجازات اعدام، یکی هم به دلیل ارزش نهادن به گوهر انسان و حق حیات آن است، در آنصورت خواست آزادی زندانیان سیاسی‌ای که در اثر عملیاتشان انسانهای بی‌گناه کشته شده اند، چگونه باید دنبال شود؟ مثلاً با مبارزی که در اثر بمب‌گذاری در اتوبوس و یا مکانی دیگر، موجب کشته شدن یک یا چند نفر شده‌است چه باید کرد؟ آیا باید خواستار آزادی او شد؟

منصور حکمت: من آدمی را که در اتوبوس و هواپیمای مردم بمب گذاشته باشد مبارز اطلاق نمیکند. متأسفانه در یک دوره معین این روش در برخی جنبشهای حق طلبانه باب شد و بعد توسط برخی جنبشهای ارتجاعی به یک هنر آدمکشی تحت لوای سیاست ارتقاء داده شد. یک فرمول کلی در قبال اینها ندارم. بستگی به دولتی دارد که اینها با آن در حال جنگ هستند. بستگی به موازین قضایی کشور مربوطه و مشروعیت حقوقی آن دارد. بستگی به شرایط وقوع این اتفاق دارد. بنظر من پرونده بمببست‌هایی که به اهداف غیر نظامی حمله کرده اند یک پرونده سیاسی نیست. ممکن است دلائل مخففه سیاسی برای وقوع جرم ارائه و بشود و حتی ترتیب اثر داده بشود، اما خود پرونده یک پرونده سیاسی نیست. منتهی یک چیز را یادآوری کنم. اگر بنا باشد کسانی را که با بمب به مردم غیر نظامی حمله کرده اند بگیرند و محاکمه کنند، هفت هشت رئیس جمهور و نخست وزیر غربی و صدها بوروکرات و ژنرال و فرمانده آمریکایی و اروپایی در ردیف اول متهمین خواهند بود. من فرقی میان تیموتی مک وای که در اوکلاهما آن جنایت عظیم را کرد با کسانی که بمب روی پناهگاه و خانه و مدرسه مردم بغداد انداختند و آن همه را کشتند نمی بینم.

خاوران: اگر جواب منفی است در آنصورت چه قدرتی باید او را محاکمه کند؟ **منصور حکمت:** قدرتی که از نظر حقوقی مشروعیت داشته باشد. حکومت های استبدادی بنا به تعریف مشروعیت ندارند. بنظر من برای محاکمه ژنرال شوارتسکف ها و بن لادن ها میتوان در همین جهان بورژوازی هم دادگاههای قابل قبولی یافت یا ایجاد کرد.

میزگرد: عروج و افول اسلام سیاسی

گفتگوی پرسش با منصور حکمت

پرسش: تعبیر شما از مفاهیمی چون بنیاد گرایی اسلامی و اسلام سیاسی چیست؟ تفاوت این دو عبارت چیست؟

منصور حکمت: من عبارت بنیاد گرایی اسلامی را بکار نمیبرم چون بنظر من تعبیر دست راستی هدفداری است که عامدانه تصویر گمراه کننده ای از اسلام و جنبشهای اسلامی معاصر بدست میدهد. آنچه واقعی است عروج اسلامی سیاسی است. اسلام سیاسی بنظر من یک جنبش ارتجاعی معاصر است و جز در فرم خویشاوندی ای با حرکت‌های اسلامی اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیستم ندارد. از نظر محتوای اجتماعی و امر سیاسی-اجتماعی و اقتصادی ای که دنبال میکند، این جنبش جدید کاملاً در جامعه معاصر ریشه دارد. تکرار همان پدیده قدیمی نیست. این حاصل شکست و یا بهتر بگویم عقیم و نیمه کاره ماندن پروژه مدرنیاسیون غربی در کشورهای مسلمان نشین خاورمیانه از اواخر دهه شصت و اوائل هفتاد میلادی، و همراه آن افول جنبش سکولار-ناسیونالیستی ای بود که مجری اصلی این مدرنیاسیون اداری و اقتصادی و فرهنگی بود. بحران حکومتی و ایدئولوژیکی در منطقه بالا گرفت. جنبش اسلامی در این خلاء ایدئولوژیکی سیاسی و سردرگمی بورژوازی بومی این کشورها بعنوان یکی از آترناتیوهای راست برای تجدید سازمان حاکمیت بورژوازی در مواجهه با چپ

خاوران: اگر جواب مثبت است در آتورت تعریف شما از زندانی سیاسی چیست؟
منصور حکمت: بنظر من دو مقوله زندانی سیاسی و اسیر جنگی وجود دارد که هر دو به این بحث مربوط است. زندانی سیاسی کسی است که بجرم مخالفتش با دولت مربوطه زندانی شده است. زندانی سیاسی بنا به تعریف باید آزاد بشود. محاکمه ای نباید در کار باشد. کسی که علیه حکومتی فعالیت سیاسی کرده است اصلا نباید دستگیر بشود. اسیر جنگی هم جرمی نکرده و نباید از حقوق مدنی خود و از جمله آزادی خود محروم بشود. و این فقط موضوعی میان دولت ها نیست. بنظر من اعضای سازمانهای چریکی که به دولتها اعلام جنگ داده اند و در عملیات نظامی دستگیر میشوند باید از حقوق اسرای جنگی برخوردار باشند. قوانین موجود باید عمیقا به نفع این اسرا تغییر کند. بنظر من زندانی کردن فرد و جلوگیری از زندگی متعارف او باید ممنوع باشد. اما میتواند قوانینی وجود داشته باشد که تا پایان جنگ و یا تا مطمئن شدن از عدم تمایل فرد به شرکت مجدد در جنگ، مانع الحاق مجدد او به ارتشش بشود. و بالاخره قطعا مقوله ای به اسم جنایت جنگی داریم. این مقوله باید جدا باز تعریف بشود و تمام مواردی که نیرویی افراد غیر نظامی و وسائل زیستی و رفاهی آنها را مورد تعرض قرار میدهند را در بر بگیرد. در این سالهای اخیر شاهد وسیعترین جنایات جنگی توسط ارتشهای دول غربی و محلی در کشورهای مختلف، مانند عراق و یوگسلاوی، بوده ایم. جنایتکاران جنگی بسیاری امروز بعنوان رهبران و قهرمانان ملی و فرزندان وطنپرست ملل و اقوام مختلف راست راست میان مردم راه میروند که میبایست شاهد محاکمه آنها باشیم.

خاوران: علل اصرار و اشتیاق مسلمانان بنیادگرا به کشتن و حذف فیزیکی مخالفان خود بویژه دگراندیشان را در چه میدانید؟
منصور حکمت: اینکه آیا کسی اول به آدمکشی علاقمند میشود و بعد مسلمان بنیادگرا میشود و یا برعکس اول مسلمان بنیادگرا میشود و بعد به حکم شرع انور آدمکش میشود، چیزی است که من ابزار تحقیق و موشکافی در آن را ندارم. ولی مطمئنم پاسخ یکجایی در همین یک جمله شما نهفته است.

۶۵

۲۸

حکومت مذهبی را میشناسد و میتواند در مقابل تبلیغات اسلامی ها و پامنبری امثال راه کارگر و طرفداران نسبیست فرهنگی، بازگو کننده حقایق باشد. حزب کمونیست کارگری در سوئد برای به میدان کشیدن هرچه بیشتر این مهاجرین در دفاع از حقوق کودک و در جلوگیری از رشد ارتجاع اسلامی و سیاست راسیستی گنوسازی های فرهنگی فعالانه تلاش میکند.

مساله ای که مطرح شده است بسیار مهم است. قطب بندی ای که بوجود آمده است واقعی و عمیق است. اینکه هیاهو و عوامفریبی این گروهها تا چه حد میتواند افشاح سیاسی جدیدشان را رفع و رجوع کند فرعی است. مهم اینست که در برابر کل راسیسم هیات حاکمه این جوامع و ترها و سیاست های رنگارنگشان برای شکل دادن به یک آپارتاید فرهنگی و اجتماعی و در برابر کل جریانات مرتجع، عقب مانده، و نان به نرخ روز خور در بین مهاجرین، صف آزادی خواهی و برابری طلبی و سکولاریسم با تمام قوا به میدان بیاید. حزب کمونیست کارگری به این مبارزه متعهد است. دفاع از حقوق دختران در محیط های اسلام زده و خانواده های اسلامی جزء لاینجزای این مبارزه است.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران - کمیته سوئد
 ۱۳ ژوئن ۱۹۹۷

در خرداد ۱۳۷۶، ژوئن ۱۹۹۷، در شماره ۲۴
 انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری
 ایران منتشر شد.

مفهوم عدالت شاید باید در فرصت دیگری بیشتر حرف زد. این مقوله آتقدرا که بعضی فکر میکنند ایزتکیو و ماوراء طبقاتی نیست.

خاوران: آیا با لغو مجازات اعدام، درجهی جنایت در جامعه بالا نخواهد رفت؟
منصور حکمت: خیر. برعکس. همانطور که گفتم همان اول کار جلوی یک لیست بالابند قتل های دولتی گرفته میشود. دادگستری و دولت آمریکا پرکارترین قاتل حرفه ای آن کشور است. لغو مجازات اعدام مانند اینست که ۱۵۰ قاتل سریال یکجا دستگیر شده باشند! ثانیاً، جامعه ای که کشتن انسانها را مطابق قانون مجاز کرده باشد هرگز نمیتواند جلوی تکرار همین عمل در میان اهالی را بگیرد. لغو حکم اعدام و اعلام ارزش جان آدمی، اولین گام در مبارزه با فرهنگ آدمکشی در جامعه است. آمارهای رسمی هم به روشنی نشان میدهد که در هلند و اسکاندیناوی و انگلستان که مجازات اعدام ممنوع است، آمار قتل (به نسبت جمعیت) به مراتب کمتر از آمریکاست.

خاوران: بنظر شما مجازات جنایتکاران برای رسیدن به چه هدفی باید انجام گیرد؟
منصور حکمت: نمیدانم آیا اصولاً کلمه مجازات کلمه خوبی برای یک سیستم قضایی انسانی هست یا خیر. بنظر من، بحث پیشگیری و از بین بردن زمینه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جنایت به کنار، اولاً، جامعه باید با حداقل اعمال خشونت و با حداقل سلب اجازه زندگی متعارف از مجرمین، خود را از تکرار جرم توسط آنها مصون کند. ثانیاً، کمک کند این افراد متحول بشوند. بنظر من مجازاتهای انتقامی و عبرت آموزانه باید لغو بشود. باید بجای برسیم که جامعه چنان از خشونت فاصله بگیرد که به موارد خشونت مثل بلاهای طبیعی رفتار کند، به کمک قربانیان بشتابد، سعی کند از موارد بعدی آن جلوگیری کند و یا خسارات آن را به حداقل برساند، بی آنکه کسی را به رسم قربانی در آتشفشان بیاندازد و یا به دریا تازیه بزند.

۶۳

۳۰

پوسش: تا چه حد بقدرت رسیدن اسلامیت با بیانگر عقبگردی مذهبی است؟

و دولت است. امروز هم دولت‌ها شهروندان‌شان را میکشند. باید جلوی این را گرفت.

می‌رسید اگر مجازات اعدام نباشد باید با قاتلین چه کرد. کشتن قاتل تکرار قتل است. ما می‌گوئیم این یک کار را به‌چوچه نمی‌شود کرد. اینکه چه کار دیگری میشود کرد بستگی به فلسفه قضایی جامعه دارد. در همین سیستم موجود میتوان قاتل را حبس کرد. در یک جامعه ایده آل شاید بشود مردم را از تکرار جرم توسط او مصون کرد، تلاش کرد قبح کارش را به او فهماند، بدون آنکه حتی لازم باشد آزادی اش را هم از او سلب کنند. در یک جامعه ایده آل شاید بشود کاری کرد که قتل عمد رخ ندهد.

خاوران: حزب کمونیست کارگری ایران با پاسداران و شکنجه‌گرانی که در گریه‌ها اسیر می‌شوند، در صورتیکه ثابت شود دستشان بخون مردم آلوده است چگونه رفتار خواهد کرد؟

منصور حکمت: در قوانین مورد نظر ما اعدام و حبس ابد نیست. قاعدتا این آدمها را باید به حبس محکوم کرد و رویشان کار کرد شاید بتوانند روزی به آغوش جامعه برگردند و کاری کنند مردم ببخشندشان.

خاوران: با اعدام نکردن قاتل، عدالت درباره‌ی خانواده مقتول چگونه اجرا می‌شود؟
منصور حکمت: اینکه خانواده مقتول صاحب خون است، و عدالت، طلبی است که خانواده مقتول از جامعه دارد، یک مفهوم عشیرتی و عقب مانده و غیر قابل پذیرش است. غم و داغ خانواده مقتول انکار ناپذیر است. اما اگر اعدام بخاطر تسکین غم و داغ افراد مجاز باشد، چرا خود قتل به بهانه احساساتی مشابه مجاز نیست؟ آیا کسی که توسط دیگری تحقیر و خرد شده، خانه خراب شده، معتاد شده، ورشکست شده، دربردر شده، میتواند برای تسکین احساس تلخ درونی خود دست به قتل او بزند؟ آیا دولت آدمکش مجازی است که افراد برای گرفتن انتقام به آن مراجعه میکنند؟ آیا عدالت مفهومی است که جای انتقام عشیرتی نشده است؟ در مورد

۶۲

آیا این یک برگشت مذهبی در این جوامع است؟ رجعتی به ارزشها و باورهای دینی در زندگی فردی و اجتماعی؟

منصور حکمت: این بنظر من ریشه در احیای اسلام به مثابه یک دستگاه اعتقادی ندارد. این اسلام فقهی نیست، بلکه اسلام سیاسی است. مبنای آن معادلات سیاسی معینی است، بدیهی است که با بالا گرفتن قدرت اسلام سیاسی فشار برای احیای ظواهر مذهبی در جامعه شدت می‌گیرد. اما این یک فشار سیاسی است. مردم به این فشار بعضا تمکین میکنند. پشتوانه این "رنسانس" اسلامی خشونت و ترور است. در الجزایر به یک شکل و در ایران به شکل دیگر. در ایران واقعیت این است که برعکس، به تناسب عروج اسلام سیاسی و حاکمیت دینی، موج بازگشت ضد اسلامی در سطح معنوی و عقیدتی و در زندگی شخصی مردم به طرز خیره کننده ای بالاگرفته است. عروج اسلامی سیاسی در ایران مقدمه ای بر یک انقلاب فرهنگی ضد اسلامی و ضد دینی شده در اذهان مردم و بویژه نسل جوان شده است که با یک انفجار عظیم جهان را متوجه خود خواهد کرد و شیپور پایان عملی اسلام سیاسی در کل خاورمیانه را به صدا در خواهد آورد.

پروش: ارونند آبراهامیان در همین میزگرد میگوید سقوط جمهوری اسلامی میخ آخر به تابوت جنبش اسلامی نخواهد بود، چون گرایشات دیگر، بخصوص غیر شیعی ها، میتوانند این شکست را برای خود ننویسند. آیا با این ارزیابی موافقت میکنید؟
منصور حکمت: بنظر من حرکت اسلامی با سقوط رژیم اسلامی در ایران در خاورمیانه و در سطح بین المللی از نفس میافتد. بحث بر سر این نیست که ایران اسلامی یک مدل شکست خورده خواهد بود که دیگران میتوانند خود را از آن میرا بدانند. شکست جمهوری اسلامی در متن یک خیزش سکولاریستی عظیم توده ای در ایران رخ خواهد داد. خیزشی که دست به بنیادهای تفکر ارتجاعی اسلامی میرسد و آن را در افکار عمومی جهان نه فقط بی اعتبار، بلکه محکوم و رسوا میکند. شکست رژیم اسلامی چیزی از نوع سقوط آلمان نازی

۳۱

پروش: آیا اسلام سیاسی را یک نیروی ماندگار در ساختار سیاسی کشورهای مسلمان نشین خاورمیانه و شمال آفریقا تلقی میکنید؟

منصور حکمت: ماندگاری یک مقوله نسبی است. بالاخره زمانی خواهد رسید که این منطقه اسلام را به تمامی دفع کند و به یک پدیده عتیقه تبدیل کند که اگر چه هنوز برای تماشا و مطالعه وجود دارد و حتی پیروانی دارد، عملا نقشی در زندگی مردم بازی نمیکند. اما اینکه این زمان کی فرا میرسد تماما به روندهای سیاسی در این جوامع و بطور مشخص به مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم گره خورده است. هنوز نسلهای بیشتری ممکن است ناگزیر به تحمل این اسلام باشند و حتما علما و محققینی هم اسلام را ابدی خواهند پنداشت. اما هیچ چیز ابدی و ساختاری ای در اسلامیت خاورمیانه نیست. جنبشهای انساندوست و آزادیخواه میتوانند پرونده اسلامیت را ببندند. در ایران مقطع خلاصی از اسلام میتواند بسیار سریع فرا برسد. بنظر من جمهوری اسلامی در جریان حذف شدن است و همراه آن اسلام سیاسی در ایران در هم کوبیده میشود. و اگر فشار سیاسی اسلام و اسلامیت حذف شود، آتوقتی پوکی و بی عمقی آنچه سلطه فرهنگی اسلام بر جامعه ای مانند ایران قلمداد میشود بسرعت عیان میشود. ایران در ظرف چند سال از پایگاه قدرت اسلام سیاسی به مرکز و رهبر مبارزه با آن تبدیل خواهد شد. یکی از اشکال بقاء اسلام سیاسی در منطقه بنظر من تروریسم است. مبارزه علیه تروریسم اسلامی بنظر من تا چندین سال پس از پیروزی سیاسی بشریت بر اسلام در منطقه همچنان ادامه خواهد داشت. برجیدن گروههای ترور اسلامی به وقت بیشتری احتیاج خواهد داشت.

پروش: شما قبلا در نوشته هایی تجدید حیات جنبش اسلامی را تا حدود زیادی به مساله فلسطین و جدال اعراب و اسرائیل مرتبط کرده اید. شرکت کنندگان دیگر در این میزگرد در این تاکید ویژه شما بر جایگاه این کشمکش شریک نیستند.

۳۳

مجازات اعدام شنیع ترین شکل قتل عمد است

مطلب زیر در شماره ۷ فصلنامه خاوران، نشریه سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران، پائیز ۱۳۷۹ با عنوان "چرا مجازات اعدام؟ نگاه منصور حکمت به مقوله لغو اعدام" بچاپ رسیده است.

مقدمه خاوران: مطلبی که در زیر ملاحظه میکنید پاسخهای منصور حکمت به پرسشهای ما در زمینه لغو اعدام است که در اصل برای کتاب ناتمام «چرا لغو اعدام» در نظر گرفته شده بود. که به لحاظ آماده نبودن کتاب مذکور فعلا آن را در خاوران درج میکنیم. با سپاس از منصور حکمت که بلوجود گرفتاریهای بسیار به درخواست ما پاسخ مثبت داد.

خاوران: حزب کمونیست کارگری در اسناد خود به صراحت از ضرورت لغو اعدام سخن گفته است، اما شما از چه زاویه و نگاهی و با چه تحلیلی لغو اعدام را ضروری میدانید؟

منصور حکمت: مجازات اعدام اسم دولتی کلمه کشتن است. افراد یکدیگر را به قتل میرسانند، اما دولتها افراد را به "اعدام" محکوم میکنند. خواست لغو اعدام و

۶۰

منوعیت قتل نفس هردو از یکجا مایه میگیرد، مخالفت با کشتن عامدانه و آگاهانه و با نقشه قبلی کسی توسط کس دیگر. اینکه یکسوی این قتل یک دولت و یا یک مرجع فائده سیاسی است کوچکترین تغییری در این واقعیت نمیدهد که ما با یک قتل عمد طرفیم. مجازات اعدام وقیحانه ترین و کثیف ترین شکل قتل عمد است. چون یک نهاد سیاسی، جلوی روی مردم، با اعلام قبلی، از قول جامعه، در نهایت حق بجانبی، در نهایت خونسردی، تصمیم به کشتن کسی میگیرد و روز و ساعت واقعه را هم اعلام میکند.

خاوران: با لغو مجازات اعدام، جنایتکاران قاتل چگونه باید کیفر ببینند؟

منصور حکمت: سوال جالبی است. با لغو مجازات اعدام همان اول جلوی یک قاتل عمده، یعنی دولت، که هیچوقت هم بخاطر قتل نفس کیفر ندیده است گرفته میشود. سوال شما این تصور را بوجود میآورد که گویا مجازات اعدام را برای کیفر دادن قاتلین ابداع کرده اند. یا گویا این مجازاتی است که قانونگذاران پس از غور و تفحص با جرم قتل متناسب یافته اند. اما مجازات اعدام ربطی به مساله قتل در جامعه ندارد. تاریخ خودش را دارد. حقوق و قدرت دولتهای امروز در برابر اهالی امتداد حقوق و قدرت دولتهای دیروز است. وقتی آغا محمد خان قاجار تمام اهالی یک شهر را کور میکند و میکشد، مشغول کیفر دادن کسی بخاطر جرمی نیست. وقتی اسب دزد را در آمریکا دار میکشند و یا سرباز فراری را اعدام میکنند، مشغول کیفر دادن کسی به معنی قضایی کلمه نیستند. بلکه صاف و ساده دارند مردم را سرچایشان مینشانند، دارند مردم را به تمکین به مقررات و دستورات وادار میکنند. دارند ارباب میکنند، دارند حکومت میکنند. در همین جهان امروز اعدام فقط کیفر قتل نیست، کیفر سکس غیر مجاز، کیفر احتکار، کیفر اعتقاد به مرام اشتراکی، کیفر تشکیل احزاب مخالف، کیفر طنز کردن خدا و پیغمبر و امام، کیفر همجنس گرایی و غیره هم هست. کشتن اهالی، از ابتدای جامعه دارای حاکمیت، یک رکن به تسلیم کشیدن مردم بوده و هنوز هم هست. تاریخچه مجازات اعدام نه در مباحثات حقوق قضایی درباره جنایت و مکافات، بلکه در تاریخ حاکمیت طبقاتی

خواهد بود. هیچ فاشیستی نمیتواند بسادگی با صرف فاصله گذاری مکتبی و سازمانی میان خود و این قطب فروریخته مواضع و موقعیت خود را حفظ کند. کل این جریان دهها سال به رکود میکشد. شکست اسلام سیاسی در ایران، یک پیروزی آنتی اسلامیستی است که در محدوده ایران متوقف نمیشود.

پرش: شما توصیف کسورهایمانند ایران بعنوان کسورهای "اسلامی" را نمیپذیرید. چرا؟

منصور حکمت: هر تقسیم بندی و تیترا گذاری ای هدفی را دنبال میکند. اسلام در ایران هزار و چهارصد سال چرخیده و طبعاً رنگ خود را به چیزهایی زده است. اما این فقط یک مولفه در ترسیم سیمای این جامعه است. همانطور که استبداد، سلطنت، حکومت پلیسی، عقب ماندگی صنعتی، قومیت، زبان، خط، پیشینه تاریخی، تاریخ سیاسی، رسوم پیشا اسلامی، مشخصات جسمی مردم، قد، قیافه و رنگ و رو، تماس و مراودات بین المللی، جغرافیا و آب هوا، وضع تغذیه، طول و عرض کشور، درجه تراکم جمعیت، مناسبات اقتصادی، نظام سیاسی، درجه شهر نشینی، آرشیتکتور و غیره و غیره. همه اینها مشخصاتی واقعی از آن جامعه را بیان میکند. حال اگر کسی اصرار دارد از میان صدها مولفه ای که بین ایران و پاکستان و فرانسه و ژاپن تفاوتهایی ایجاد میکند، بر حضور اسلام در برخی جوانب زندگی این جامعه انگشت بگذارد و این اسم را به پیشانی همه ما مردم، از ضد دین هایی مانند من و شما و دشتی و هدایت تا اکثریت عظیمی که نه خود را مومن میدانند و نه برای اسلام و آخوند تره خرد میکند، بچسباند حتماً هدف خاصی را دنبال میکند. ایران جامعه ای اسلامی نیست. حکومت، اسلامی است. اسلام یک پدیده تحمیلی در ایران است، نه فقط امروز بلکه دوران سلطنت هم، و به ضرب زدن و کشتن سر کار مانده است. ایران یک جامعه اسلامی نیست، بیست سال است میخواهند بزور اسلامی اش کنند نتوانسته اند. اسلامی نامیدن جامعه ایران، بخشی از یک جهاد ارتجاعی برای اسلامی کردن آن است.

و مدرن کم آورده اید؟ از کسی که از اسلام مدرن حرف میزند باید پرسید آیا خودت آن مسلمان مدرن هستی؟ اگر نه، چرا داری راه باز میکنی برای اینکه هیولاهای اختناق و عقب ماندگی تاریخی باز هم در شکل های جدید به حیات خودشان ادامه بدهند؟ گیریم اسلام می تواند مدرن هم بشود، چرا دارید کمک می کنید مدرن بشود؟ ول کنید بگذارید همانی که هست در دکانش را ببندد و بگذارد برود. از این گذشته، بنظر من ایشان از "مدرن" تعریف محدودتری دارد که می گوید اسلام می تواند مدرن باشد. لابد اگر اسلام مثلاً اجازه بدهد زن با دامن زیر زانو بتواند مدرسه برود یا اجازه بدهد که زن قاضی بشود بشرطیکه در هیچ زمانی از کتف های جنسی اش حرف نزند، از نظر این اشخاص اسلام مدرن است. این دیگر قبول نیست.

چیزیکه من مدرن میخوانم - و راستش خود این کلمه هم نسبی است - و جامعه ای که من دوست دارم در آن زندگی کنم و آن مدرنیسمی که من فکر میکنم صلاحیتش را داریم، اسلام در آن جایی ندارد. اسلام باید برچیده شود. همانطور که عده ای به فاشیسم اعتقاد دارند، و همانطور که عده ای هنوز بشدت به مردسالاری اعتقاد دارند، عده ای نیز به اسلام اعتقاد دارند. من جزو آنها نیستم و فکر می کنم اسلام کارنامه اش روشن تر از آن است که کسی بخواهد به نجاتش برخیزد. من کسی که می گوید اسلام می تواند مدرن باشد را مسلمانی می دانم که می خواهد به حیات دینش ادامه دهد و دینش را حفظ کند. وگرنه آدمی که خودش مسلمان نیست اصرارش بر این مقوله را درک نمی کنم، جز اینکه میخواهد متحد تاکتیکی برای انقلاب خودش بترشد.

این مصاحبه در تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۹۹ از رادیو همبستگی در مالو سوئد پخش شده و سپس در نشریه همبستگی شماره های ۸۷ و ۸۸ منتشر شد.

منصور حکمت: بنظر من استاتیک به مساله نگاه میکنند. سوال فقط این نیست که جنبش اسلامی در پاسخ به چه معضلات و بر محور کدام تنشها عروج کرده است. هرچند حتی در همین محدوده هم جدال اعراب و اسرائیل و مساله فلسطین و وجود یک "دشمن" قومی-دینی-امپریالیستی که ناسیونالیسم و سکولاریسم عرب در مقابل آن زانو زده است یک رکن عروج حرکت اسلامی بعنوان یک آلترناتیو مدعی حاکمیت است. سوال مهم تر اینست که در غیاب مساله فلسطین، در غیاب پیدایش کشور اسرائیل در این سرزمین معین، روندهای ایدئولوژیک، سیاسی و فرهنگی جهان قرن بیستم کشورهای عرب نشین و مسلمان نشین خاورمیانه را به چه سمتی میبرد و تا چه حد این منطقه هم مانند آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی امکان انگره شدن در یک نظم جهانی "غربی" را میداشت؟ تا چه حد کاپیتالیسم، تکنولوژی، صنعت و سرمایه غربی با تمام عملکرد یکسان ساز و شبیه ساز اداری و فرهنگی اش در این منطقه رشد میکرد؟ تا چه حد اسلام مانند سایر ادیان در قرن بیستم به یک رگه برسیمت شناخته شده، مدرنیزه شده، تعدیل شده و ادغام شده در روینای سیاسی یک کاپیتالیسم جهانی تبدیل میشد؟ سوال این نیست که آیا مساله فلسطین و این کشمکش باعث عروج اسلام سیاسی نوین شده (که بنظر من سهم بسیار زیادی داشته است)، سوال این است که تا چه حد این کشمکش مانع انگره شدن مسلمانان و کشورهای مسلمان نشین در پیکره قرن بیستم و در نظم کاپیتالیستی جهان شده است، تا چه حد مساله رشد اقتصادی، انتقال تکنولوژی، انترناسیون با فرهنگ غربی مسلط در جهان، پیدایش ارکان یک جامعه مدنی کاپیتالیستی رشد نهادهای سیاسی و اداری منطبق با الگوی غربی و رشد رگه های فکری و فرهنگی غربی (از جمله سکولاریسم و مدرنیسم و لیبرالیسم) در این کشورها از وجود مساله فلسطین تاثیر منفی پذیرفته است. روند مدرنیزاسیون، سکولاریزاسیون و غربیگرایی در کشورهای اسلام زده از اوائل قرن بیستم آغاز شده بود و تا دهه شصت میلادی به نتایج زیادی هم رسیده بود. اما غرب، بدلیل مساله فلسطین، بدلیل وجود یک کشمکش منطقه ای که سایه ای از یک قطب بندی

میماند بگویم فاشیسم آزادیخواه و این یک تناقض درخود است. الهیات نمی تواند رهایی بخش باشد، چه مسیحی اش، چه بودایی اش، چه اسلامی. برای روشنفکران قرن نوزده اصلا رهایی قبل از هر چیز رهایی از چنگال دین معنی میداد. تا دهها و صدها سال رهایی برای روشنفکر یعنی رهایی از دین و از قید و بند اندیشه های حقنه شده و تحمیلی. حالا الهیات خودش رهایی بخش شده؟ بخاطر چی؟ بخاطر اینکه بلوکی به اسم بلوک شرق برای باصلاح مقاومتش جلو غرب، احتیاج داشت که بخشی از جامعه غربی را نسبت به خود خوشبین کند و برای خود موتلف تاکتیکی بترشد. آقای طالقانی میشد "در صف انقلاب" حالا آقای خاتمی میشود، یا فلان کشیش در کلمبیا و بولیوی میشود. در صورتیکه بطور واقعی نجات این کشورهاو نجات مردمش، نجات آنها از هر نوع الهیات است. من این را قبول ندارم، فکر میکنم کسانی که اینها را می نویسند پیش از هر چیز تربیت استالینی و توده ایستی شان را دارند بروز می دهند و حتی نه اندیشه شخصی خودشان را. کسیکه می گوید الهیات رهایی بخش حاضر نیست برود در کشوری تحت حاکمیت الهیات رهایی بخش زندگی کند، ترجیح می دهد برود در فرانسه یا انگلستان زندگی کند ولی نسخه می پیچد که مردم بولیوی باید با الهیات رهایی بخش کنار بیایند! بنظر من این کار ریاکارانه و غیرصمیمانه است.

رادیو همبستگی: بعضی ها می گویند که اسلام میتواند مدرن شود و خواهان مدرنیزه شدن اسلام هستند. این مساله در بخشی از جنبش چپ نیز انعکاس پیدا کرده و خواهان انجام تلاشی در اینمورد هستند. نظر شما در مورد این حرکت و فعل و انفعالاتی که صورت میگیرد چیست؟

پرسش: شما سکولاریسم را چگونه تعریف میکنید؟ حدود ابراز وجود مذهب و حرکتهای مذهبی در قلمرو سیاست و فرهنگ در یک نظام سکولار چه میتواند باشد.

منصور حکمت: سکولاریسم را باید همانطور تعریف کرد که رایج است. رادیکالیسم زیادی نمیشود به این مقوله الصاق کرد. سکولاریسم یعنی جدایی مذهب از دولت و آموزش و پرورش. جدا بودن مذهب از هویت شهروندی و

منصور حکمت: کسی که میخواهد اسلام را مدرن کند مثل آن نابغه کم حافظه ای است که میخواهد در گاراژ خانه اش دستگاهی اختراع کند که مس را طلا کند! آیا خوب کاری است که اسلام مدرن شود؟ اولین سوال این است که حالا چرا باید اسلام مدرن بشود و چه ضراری دارید؟ اگر یکی بگوید برده داری هم میتواند انسانی بشود، من می گویم حالا چه ضراری دارید برده داری را انسانی کنید، مگر مکتب انسانی

برای محافظت خود وضع میکند. جامعه امروز سعی میکند کودکان را از تبلیغات صنعت دخانیات مصون کند. در مورد تبلیغات صنعت مذهب هم عین همین کار را میشود کرد. آدم سیگاری همه حقوق خود را دارد و میتواند هر نهاد و انجمنی در تبلیغ خواص توتون و اتحاد اهل دخانیات ایجاد کند. اما این به معنی کارت سبز به صنعت دخانیات نیست. دستگاه مذهب اسلام و ادیان اصلی دیگر (مسیحیت، یهودیت، هندوئیسم و غیره)، انجمن های داوطلبانه معتقدین به اندیشه های معینی نیستند، نهادهای سیاسی و بنگاه های مالی بسیار عظیمی هستند که هرگز بطور واقعی حسابرسی نشده اند، تابع قانون سکولار جامعه نشده اند و در قبال اعمال خود مسئولیت قبول نکرده اند. هیچکس حاجی روح الله خمینی را برای دادن فتوای قتل سلمان رشدی به دادگاه نبرد. تحریک به قتل در همه کشورهای جهان جرم است. و این تنها گوشه کوچکی از یک شبکه قتل و نقص عضو و ارباب و آدم زد و شکنجه و کودک آزاری است. بنظر من کارت ملات مواد مخدر مدی تین (اسکوبارها) و مثلت های چینی و مافیای ایتالیا (و آمریکا) انگشت کوچک ادیان سازمان یافته نمیشوند. صحبت من از مبارزه مشروع و سازمان یافته یک جامعه آزاد و باز علیه این نهادها و بنگاه هاست. در عین حال اعتقاد به هرچیز، حتی عقب مانده ترین و ضد انسانی ترین احکام، را حق انکار ناپذیر فرد میدانم.

فرهنگ غربی را به عنوان الگویی که باید به سمتش رفت پذیرفته است و به این عنوان دقیقاً جمهوری اسلامی نمیتواند از پس این مردم بر بیاید. نسلی از مردم که در دوران خود جمهوری اسلامی بدنیا آمدهاند و همه چیزشان را تحت این نظام دارند حتی از من و شما حتی دشمنی شان بیشتر است.

ایران جامعه ای اسلامی نیست و اسلامیت را نمی پذیرد، ولی هنوز یک جنبش قوی ضد اسلامی، یک جنبش فکری و سیاسی ضد اسلامی قوی که به یک دستوراد تاریخی آن جامعه تبدیل شود نداشته ایم. جنبشی که برای مثال در سال ۱۹۹۹ جامعه ایران تکلیفش را با این میراث جامعه کهنه یعنی اسلام یکسره کرده باشد وجود نداشته و این یکی از مشکلات مهم آن مملکت است.

رادیو همبستگی: قبلا اروپا مرکز مبارزه با مذهب بود و بالاخره مذهب به امر خصوصی مردم تبدیل شد. حالا بنظر می رسد که در ایران یک چنین مبارزه ای علیه اسلام و مذهب بطور کلی در جریان است، آیا این موقعیت را میشود با آن جنبش ضد مذهبی که در اروپا اتفاق افتاد مقایسه کرد؟ سوال دیگر اینست که جریاناتی که خجالتی از اسلام دفاع میکنند یکی از ارکان فعالیت تبلیغاتی شان در رابطه با اسلام، تقسیم اسلام به اسلام خوب و بد است و اینکه باید از اسلام خوب در مقابل اسلام بد دفاع کرد و اینکه اسلام میتواند رهائی بخش باشد و کلا مقوله الهیات رهائی بخش را وارد کرده اند. نظر شما در این مورد و ارزیابی تان از این حرکت سیاسی چیست؟

منصور حکمت: در مورد سوال اول همانطور که قبلا گفتیم نفرت ضد اسلامی و یک مبارزه فرهنگی توده مردم با اسلام را شاهدیم. تا آنجا که به مبارزه عقیدتی و افشاگری از بنیادهای این دین و افشای دینداری به طور کلی برمیگردد، برای یک انسان آزاد اندیش مذهب بخشی از لپنیزم در جامعه است و چاقوکشی و مذهب از یک خانواده اند که باید هر دو را بگذارد کنار. این مبارزه اگر الان صورت می گیرد به لطف کمونیستهایی از جنس ماهاست و آن هم در محدوده امکانات یک سازمان سیاسی. یک جنبش کشوری سراسری در مقیاس اجتماعی از طیفی از روشنفکران

پرسش: سکولاریسم، و مذهب زدایی مورد نظر شما، چقدر در کشورهای دایره نفوذ اسلام در خاورمیانه زمینه دارد؟ چقدر سکولاریسم در این جوامع قابل پیدا شدن است؟ اروند ابراهامیان از امکان اسلامی ماندن و در همان حال سکولار بودن سخن میگوید. منشا سکولاریسم در این جوامع کدام جنبشها هستند و چقدر شانس پیروزی دارند؟

منصور حکمت: بنظر من خستگی نظری چپ و ضرباتی که آرمان خواهی و اندیشه نقد و رادیکال از اواسط دهه هفتاد به اینسو متحمل شده است، بسیاری از نظریه پردازان چپ و خیرخواه را هم به نگرش مرحله ای- تاکتیکی و

روشنگری که فریاد بزندان من دین ندارم و من خدا نشناسم، نداریم. در صورتیکه اروپا پر از غولهای فکری بوده که جلو عظمت کلیسایی قد علم کرده اند و حرفشان را زده اند. در قلمرو علمی و فلسفی و اجتماعی این خرافات را نقد کرده اند و خیلی هایشان هم بهایش را پرداخته اند. ما این شهامت معنوی و سیاسی و فکری را در قشر اندیشمندان آن مملکت نداریم. امروز "دگراندیش" معمولا به کسانی می گویند که رفیق آقای خاتمی باشند. در نتیجه شاید این دست طبقه کارگر ایران و دست حزب کمونیست کارگری را می بوسد که این مبارزه را به یک سرانجام اساسی برسانند. من فکر می کنم این مبارزه ای که در ایران هست، اگر منجر به عروج احزابی مثل ما و جنبشی مثل جنبش سوسیالیستی کارگری بشود و این جنبش بتواند علیرغم همه مشکلات و موانعی که سر راهش می گذارند روی پای خودش بایستد، می شود ریشه مذهب را در دراز مدت زد. ولی اگر بنا باشد فقط به جایگزینی جمهوری اسلامی اکتفا شود و اشکال حکومتی ای را بخواهند که پارلمان را به آن اضافه کنند یا حقوق مدنی را به جمهوری اسلامی الصاق کنند، من فکر می کنم مردم به حقتشان نرسیده اند.

در مورد الهیات رهایی بخش، اینها میراث حزب توده است. هیچکدام از اینها به نظر من اندیشه های صمیمانه و واقعی نیست که از ته قلب کسی برخاسته باشد. همان آدمی که می گوید الهیات رهایی بخش، حاضر نیست برود با اهل آن الهیات رهایی بخش وصلت کند یا زندگی کند یا به حزب آنها بپیوندد. همیشه قضیه تاکتیک است، پلتیک است، می خواهند از بین خود آخوندها جناحی پیدا کنند که بتواند به آنها کمک کند تا جبهه های وسیع علیه استبداد بسازند. این یک تفکر توده ایستی است، بجای اینکه عقیده اش را بگوید مدام مشغول پلتیک زدن و شامورتنی بازی سیاسی است. الهیات رهایی بخش اسم آخوندهای مسیحی ای است که حاضرند علیه دیکتاتوری های آمریکای لاتین حرفی بزنند. این را الهیات رهایی بخش می گویند. ولی هیچ الهیاتی بنا به تعریف رهایی بخش نیست، الهیات یعنی نقطه مقابل رهایی بخش، الهیات یعنی بستن چشم و گوش آدمیزاد، یعنی جلو فکر مستقل را گرفتن وحواله دادنش به جهان و خالق ناشناخته. الهیات رهایی بخش چرند است. مثل این

تعریف حقوق و اختیارات و وظایف شهروندان. تبدیل مذهب به یک امر خصوصی. وقتی مذهب فرد در تعریف مشخصات اجتماعی و سیاسی او و در تلاقی فرد و دولت و فرد و بوروکراسی وارد تصویر نشود. به این اعتبار سکولاریسم یک مجموعه شرایط حداقل است. من، برای مثال، نمیتوانم تمام موضع خود در قبال جایگاه مذهب در جامعه را در این مقوله جای بدهم. من فقط خواهان سکولاریسم نیستم، بلکه خواهان مبارزه آگاهانه جامعه با مذهب هستم. خواهان آنم که همانطور که بخشی از منابع جامعه صرف مبارزه با مالاریا و وبا میشود، همانطور که علیه زن ستیزی، نژادپرستی، کودک آزاری آگاهانه سیاستگذاری میشود، نیرو و امکاناتی در جامعه صرف مذهب زدایی بشود. منظورم از مذهب، البته دستگاه مذهبی و ادیان تعریف شده است و نه اندیشه مذهبی و با حتی باور به مذاهب کهنه و موجود. من یک فرد ضد مذهبی هستم و خواستار آنم که جامعه محدودیت بسیار بیشتری، به نسبت یک مناسبات صرفا سکولار، بر مذهب سازمانیافته و "صنایع دینی" اعمال کند. اگر قانون ادیان را موظف کند که خود را به صورت شرکتهای انتفاعی و موسسات خصوصی ثبت کنند، مالیات بدهند، بازرسی بشوند، قانون کار، قوانین ناظر به ممنوعیت تبعیض جنسی، حقوق کودکان، ممنوعیت نشر اکاذیب، ممنوعیت افترا و تحریک، قوانین حمایت حیوانات و غیره را رعایت کنند، اگر با "صنعت مذهب" مانند "صنعت دخانیات" رفتار بشود، آنوقت تازه ما به یک موقعیت اصولی در قبال حدود ابراز وجود مذهب در جامعه نزدیک شده ایم.

پرسش: شاید فرق اینجاست که مذهب زدایی میتواند سرکوب باورهای معتقدان به این مذاهب معنی یا تلقی بشود. چطور میتوان مرز این موضع فعال ضد مذهبی را با نقض آزادی اندیشه و بیان ترسیم کرد؟

منصور حکمت: همانطور که گفتیم من از مذهب سازمانیافته و "صنایع دینی" صحبت میکنم و نه باور مذهبی. هرکس میتواند هر اعتقادی داشته باشد و آن ابراز و تبلیغ کند و گرد آن سازمان بدهد. سوال اینست که جامعه چه مقرراتی

کنار میروند، آنوقت باید بفهمد که زنان این جامعه معیارهای اسلامی را نمی پذیرند. بین کل ۶۰ میلیون، حتما صد هزار نفر می پذیرند و حتی تشویق هم میکنند ولی مردم عادی آن کشور در مقیاس میلیونی حجاب اسلامی را جزو ذات و فرهنگ خودشان نمیدانند و نمیخواهند.

موسیقی ای که مردم ایران گوش میدهند آن چیزی نیست که اینها رسماً ارفاق کرده‌اند و به فرهنگ مردم تسلیم شده‌اند و اجازه داده‌اند. بلکه مایکل جکسون و مادونا و دیگر خوانندگان پاپ در غرب هستند. گویا شخصیت خیلی محبوب تری از خمینی در تاریخ آن کشور بود. مصرف و تولید آجگو در آن مملکت همیشه بیشتر از تولید مهر و تسبیح و جانماز بوده و این مردم همان مردم اند. اگر کسی مثل من و شما آتجا زندگی کرده باشد و نخواهد ایران را از طریق رسانه‌ها بشناسد، میداند این کشور یک کشور اسلامی نبوده و در مغز و استخوانش علاقه زیادی به شباهت پیدا کردن به جوامع غربی داشته است. هنوز هم هنگامی یک ایرانی پایش را به خارج میگذازد زودتر از مردم خیلی کشورهای دیگر خودش را آنجا پیدا میکند و از نظر رفتار روزمره اش شبیه مردم غرب میشود و حتی مقوله‌هایی مثل مردسالاری، ناموس پرستی، غیرتی بودن و شوینیس مرد شرقی هر چند در بین ایرانیان هنوز خیلی قوی است ولی زودتر تضعیف میشود تا کشورهای دیگری که بطور جدی دچار بختک اسلام هستند.

ایران، بطور مشخص، نه طبق تعاریف شرقشناسان غرب، نه مطابق تعاریف رسانه‌های غربی و نه مطابق تعاریف خود هیات حاکمه ایران، یک جامعه اسلامی نیست. ایران یک جامعه تشنه روشنی و تشنه مدنیت است که بخصوص با سمپاتی به فرهنگ قرن بیست غرب به دنیا نگاه میکند. به علم اعتقاد داشته، دو نسل قبل از ما بی‌حجاب راه میرفت، موسیقی و سینمای غربی همیشه بخشی از فرهنگ آن مملکت بوده، و آدمهای سرشناس جامعه‌غربی جزو مشاهیر همان جامعه هم بوده اند. شبیه شدن به غرب چه در آب لوله کشی و نحوه شهر نشینی، چه در مدارس، چه در دانشگاه درست کردن و علم و هنر و فرهنگش جزو فضائل بشمار میرفت. یکی ممکن است انتقادی هم به این داشته باشد، من نمیخواهم وارد این بحث بشوم ولی جامعه ایران

تدریجی گرای تاسف باری در قبال افق تحقق آرمانهای ابتدایی انسان دچار کرده است. صد سال قبل بشریت آوانگارد به اینکه رهایی بشر بدست کشیشان و از راه تعدیل مذهب و عروج روایات و تعابیر جدید از درون کلیسا بدست آید میخندید. امروز محققان و اندیشمندان حرفه ای میتوانند نسخه بیچند که زن ایرانی فعلا میتواند سکولاریسم را با اضافه شدن رنگ سرمه ای به رنگهای های مجاز دولتی برای حجاب معنی کند. این بنظر من ندیدن دینامیسم تغییر و انقلاب در جامعه است. جهان تاکنون از طریق زیر و رو شدن ها جلو رفته است. دگرگونی های خیره کننده و سریع در تفکر، در تکنیک، در مناسبات اجتماعی.

بنظر من آنچه براستی تخیلی و غیر ممکن است، تعدیل اسلام و تبدیل تدریجی رژیمهای اسلامی به حکومتهای سکولار است. آنچه واقعی است، محتمل است، و در مورد ایران دیگر ناگزیر است، تحقق سکولاریسم از طریق خیزش ضد مذهبی مردم، علیه حکومتهای موجود و تمام تعابیر و قرائتها از اسلام است.

پرسش: کدام نیروهای اجتماعی یا جنبش ها میتوانند مبشر سکولاریسم در خاورمیانه باشند؟

منصور حکمت: قاعدا این میبایست رسالت تاریخی جنبشهای بورژوازی و کاپیتالیسم نوخاسته این کشورها در قرن بیستم باشد. لیبرالیسم، ناسیونالیسم، مدرنیسم و غریبگری. برای دوره ای تصور میشد که این روند ولو آهسته، نیم بند و ناقص، در جریان است. اما این جنبشها تا اواسط دهه هفتاد دیگر از پا افتاده بودند و پروژه توسعه غربی به رکود کشیده شد و بحران حکومتی بالا گرفت. جنبشهای استقلال طلبانه در خاورمیانه در اکثر موارد دولتهای پرو غرب ایجاد نکرد. سقوط خاندانهای سلطنتی منجر به پیدایش دولتهای نظامی شد که بخش عمده شان در جدال شرق و غرب در حیطه نفوذ شوروی قرار گرفتند. کاپیتالیسم و صنعت در کشورهای خاورمیانه مجموعاً از طریق دولتهای ناسیونالیست و مستبد اشاعه یافته است. یک جامعه مدنی بورژوازی پا نگرفت. لیبرالیسم و

مدرنیزم بورژوازی جنبشهای قابل اعتنايي در خاورميانه نيستند. ناسيوناليسم مسلط، چه طرفدار شوری و چه غربی، مجموعاً در یک ائتلاف سیاسی با اسلام بسر برده است.

بهرحال سکولاریسم بعنوان یک محصول فکری، سیاسی و اداری رشد کاپیتالیسم در خاورميانه پدیدار نشد. بنظر من بورژوازی منطقه فاقد یک دستور کار سکولاریستی و یا حتی توان یک موضعگیری اینچینی است. برقراری یک نظام سکولار دیگر کار جنبشهای سوسیالیستی و کارگری است. و این بنظر من امری است که پیروزی چپ در منطقه، و لااقل بفوریت در ایران، را به یک احتمال واقعی و مادی تبدیل میکند. مردم یک نظام سکولار میخواهند، و در غیاب یک اردوی سکولاریست راست، مردم حول پرچم چپ کمونیست که آماده یک مبارزه اساسی با حاکمیت مذهب باشد گرد خواهند آمد.

پرسش: تا چه حد سکولاریسم را در این جوامع قابل پیاده شدن میدانید؟
منصور حکمت: در جهان امروز، با این ارتباط اطلاعاتی میان بخشهای مختلف آن، بنظر من سرپا نگاهداشتن یک روینای اسلامی در منطقه ای به این وسعت، غیر ممکن است. جلوی عروج سکولاریسم در خاورميانه را نمیتوان گرفت. من فکر میکنم سکولاریسم نه فقط قابل تحقق است، بلکه پس از تجربه ایران و افغانستان و الجزایر، نیاز و خواست مردم منطقه است. مشکل هنوز اساساً مسأله فلسطین است. این تضاد همانطور که جناحهای مرتجع مذهبی در خود اسرائیل را تقویت میکند و قدرتی بسیار بیشتر از وزنه اندک شان در فرهنگ و عقاید مردم به آنها میدهد، در جبهه مقابل به طول عمر اسلام سیاسی و هویت اسلامی اضافه میکند. هرچه زودتر کشور مستقل فلسطین ایجاد بشود، پنبه اسلام و اسلامیت در منطقه زودتر زده خواهد شد.

پرسش: نظرتان راجع به تز "جدال تمدنهای ساموئل هانتینگتون چیست؟ قاعده تا شما باید پیدایش یک امپراطوری شر تحت پرچم اسلام را منتفی بدانید.

اما همه ما میدانیم که به این عنوان جامعه ایران یک جامعه اسلامی نیست. این تصویر یک تصویر استریوتایپ و کلیشهای است که خود غرب از جوامعی که دور از دسترس شهروندان است، ساخته است و راه محک زدن عینی و مستقلی برای شهروند سوئدی یا انگلیسی نیست. دین اسلام در ایران، مانند مسیحیت برای مثال در ایتالیا یا ایرلند، حتماً در افکار و منش آدمهایی نفوذ دارد. آن فرهنگ مذهبی و آن میراث و بختک مذهبی چند هزار ساله حتماً روی رفتار آدمها، روی تعصباتشان، حتی روی روش نگاه کردن آدمها به همدیگر سنگینی میکند، در این شکی نیست. ولی این در مورد همین ایتالیا و ایرلند و فرانسه نیز با همه غیرمذهبی بودن شان صدق میکند. بالاخره کسی میتواند بگوید اینها هم مسیحی هستند و حتماً یک فرانسوی به شما خواهد گفت که فرانسه یک جامعه مسیحی نیست ولی مسیحیت بخشی از گذشته شان است و رویشان سنگینی میکند. به این عنوان در ایران هم طبعاً اسلام سنگینی میکند. مثلاً شما آثار روشنفکران و نویسنده ها و شعراي ایران را بخوانید، تصویری که از زن می گیرید میراث اسلام از زن است. تصویری که از شادی و غم میگیرید، آن حالت باصطلاح شیفتگی با بدبختی و مرگ و قربانی دادن و شهادت که در تمام فرهنگ میدود، اینها رگه های اسلام درونش هست. اما وقتی در غرب از جامعه اسلامی حرف میزنند منظورشان جامعه ای است که مقررات اسلامی برای مردم امری درونی و ذاتی شده و از دل خودشان برمیخیزد. در صورتیکه بحث ما اینست که این اسلام در یک پروسه سیاسی از طریق زندانها و کشتارها و دستگیریها، گلهای حزب الله و گشت های ثارالله به مردم ایران تحمیل شده است. ایران جامعه ای اسلامی نیست به این دلیل که قبل از اینکه اینها بیایند، نبود. از وقتی هم که اینها آمدند مردم مدام در مقابل از خودشان دفاع میکنند. فرض کنید شما یک میله را میخواهید خم کنید، مدام خم میکنید ولی تا فشار را از رویش برمیدارید به حال اولش بر میگردد. این حالت خمیده شکل واقعی این شئی نیست، شکل عادی این میله مستقیم است و برای همین وقتی خم میکنید فنریت دارد و میخواهد برگردد. اگر کسی بیست سال با کشت و کشتار و با زور و با تبلیغات هر روزه از دهها رسانه تلویزیونی و رادیویی میخواهد زنان یک کشور را زیر حجاب کند و هنوز هم تا اسید و دشنه را کمی کنار می برد حجابها

صحنه جدال چپ و راست است. صحنه نبرد تمدن ها نیست. و بالاخره، سخن گفتن از تمدن اسلامی، آنهم بعنوان چیزی که گویا در شرق آن خطی که آقای هانتینگتون روی نقشه کشیده حاکم است پوچ است. نه اسلام یک تمدن است، نه در آن کشورها حاکم است و نه در ظرفیت ایفای نقش امپراطوری شیطانی است. تبلیغات روزمره در غرب، بخصوص وقتی کلینتون و بلر و ناتو دهان باز میکنند، این تصویر را میدهد که گویا صدام حسین در یک قدمی فتح جهان است و ما زندگی مان را مدیون ناتو هستیم که تا این لحظه جلوی این هیولا با چنگ و دندان مقاومت کرده است! تحریک افکار عمومی غرب علیه مردم خاورميانه منافع مادی زیادی برای محافل مختلفی دارد، اما ربطی به صفتبندیهای حقیقی در جهان امروز ندارد. بهرحال مطلب هانتینگتون عملاً نفوذی پیدا نکرد، هرچند ممکن است به کاربر هانتینگتون و بودجه موسسه تحقیقات استراتژیک "الین" در دانشگاه هاروارد خیر زیادی رسانده باشد.

(نخستین بار در پرسش شماره ۳ زمستان ۱۳۷۹ و سپس در انترناسیونال هفتگی شماره ۶۹ منتشر شد)

مردم علیه ابزار وجود سیاسی - اجتماعی اسلام است، ولی اینکه این چقدر با یک نقد عمیق فکری همراه شود که تبدیل به سرمایه ای برای نسل های بعدی بشود و جامعه از این دوران خرافی - مذهبی اش عبور کند، باید دید این در عمل چه میشود. واضح است که با یک جنبش موج برگشت علیه اسلام، حتماً متفکرینی هم عروج خواهند کرد. ولی الان شاهد این نیستیم. برعکس آنچه الان شاهدیم، حزب کمونیست کارگری و یک عده آدمهای خوشفکر به کنار، این است که بخش اعظم آتهایی که میخواهند از شر جمهوری اسلامی خلاص شوند، به خیال خودشان دارند "زرنگی" بخرج میدهند، منتهم این زرنگی یک زرنگی دهانی است که فکر میکنند آها اگر ما یک آخوند خوب را تشویق کنیم در مقابل آخوند بد، این پیشرفت محسوب میشود. فردا یک آخوند دیگر را در مقابل خاتمی قرار میدهم، پس فردا یک آخوند دیگر، تا یواش یواش یک روز این آخوند آخری را می توانیم بهش بگویم تو میتوانی آخوند نباشی. یک حالت به اصطلاح پلیتیک زدن و کلک زدن به تاریخ که اصلاً هیچوقت در تاریخ موفق نبوده. و جای تأسف است، برای اینکه از روشنفکر و شاعر و نویسنده تا سیاسیونی که آدم می بیند خیلی ها توی این دلقک بازی سیاسی شریکند و به نظر من سد راه شفافیت مبارزه آتی هستند. من فکر میکنم همه اینها منزوی میشوند. هرکس امروز با هرگوشه اسلام یا هرگوشه جمهوری اسلامی لاس زده باشد فردا در جمعیت های بزرگ مردمی باید جواب سؤال مردم را بدهد: شما که بهتر میدانستی چرا آن موقع، که کسی هم اسلحه روی شقیقه ات نگذاشته بود، حرف دلت را نزدی؟ چرا نیامدی به مردم بگویی که این دین کثیف است؟ اصلاً بطور کلی دین کثیف است؟ که اینها یک مشت آدمکش اند، که حتی همین آقای خاتمی، که دیروز در تمجید رهبرش حرف زده، بیست سال است جزو مهره های حکومت اسلام در این کشور است. ایشان زمانی که در آن مملکت پست و مقام داشته، در زندانها داشتند عزیزان ما را میکشند، همین الان هم که رئیس جمهور است زن اجازه ندارد بیرون بیاید و بگوید من چه میخواهم و نمیتواند لباسی را که میخواهد بپوشد و یا به کاری که میخواهد بپردازد. در آن مملکت زن حقوقی ندارد و این رژیم آقای خاتمی است. البته بنظر من روشنفکر در ایران به قشری گفته میشود که پستروال های جامعه

هستند. خوشفکرترین و آزاداندیش ترین ها را باید رفت در نسل درگیر در زندگی گیر آورد که میروند روی پشت بام خانه‌اش آنتن ماهواره ای میگذارد، ریسک اینکه ممکن است بیایند و بگیرندش را میپذیرد و سعی میکند بدانند دنیا دارد چه میگوید. او روشنفکر واقعی آن مملکت است. اینها پسران و دختران هستند که دکان انلکتونلی برای خودشان درست میکنند و خیلی جای تأسف است. برای اینکه امروز جای کسانی که کل ریشه‌های اسلام را به جنگ بطلبند، کسی که بیاید با لحن صادق هدایت و علی دشتی آبروی اینها را ببرد واقعا خالی است. اگر کسی اینکار را بکند بنظر من چهره اش تابناک تر از هر شخصیت تاریخ فکری این مملکت ثبت میشود تا صدها سال بعد، کسی که بشود پرچمدار مبارزه معنوی و فکری مردم ایران علیه اسلام و اسلامیت. جای این خالی است. در نتیجه امروز این صرفا یک کشمکش سیاسی است، اینکه یک موج برگشت سیاسی چقدر میتواند دستاوردهای ضد اسلامی مردم را تثبیت کند، جای سؤال است. من به آن رنسانس نمیگویم ولی فکر میکنم اسلام در آن مملکت یک شکست اساسی می خورد.

رادیو همبستگی: حزب کمونیست کارگری ایران تنها جریان سیاسی است که مطرح میکند مختصات جمهوری اسلامی با خواستها و آرزوها و چگونگی روش زندگی مردم در جامعه ایران خوانائی ندارد و بیشتر مثل یک وصله ناجور میماند که به پیکره جامعه چسبیده است. استدلال شما در مورد این ارزیابی از جامعه ایران و همچنین این نکته که ایران یک جامعه اسلامی نیست، چیست؟

منصور حکمت: ابتدا باید در مورد تعریف آنهایی که میگویند ایران جامعه اسلامی است یا کلا جوامعی را اسلامی تعریف میکنند دقیق شویم تا بتوان فهمید این تعاریف دارند به چه نیازی پاسخ میدهند. تصویری که در غرب از جامعه اسلامی هست تصویر از مردمی است مومن به اسلام که موازین آن را اجرا میکنند. یعنی نماز و روزه شان سرچایش است و اعتقاداتشان را از کتب دینی و یا مراجع مذهبی می گیرند. در واقع شهروند جامعه ای مثل ایران را اینطور تصویر میکنند که گویا مقلد آقای خمینی است یا واقعا بهش برمیخورد اگر کسی با سر باز به خیابان بیاید، موسیقی غربی را دوست ندارد یا مشروب الکلی و گوشت خوک نمیخورد و غیره.

منصور حکمت: مقاله و تز هانتینگتون از نظر علمی و مضمونی بینهایت بی ارزش و توخالی بود و فورا و به تفصیل از طرف بسیاری تحلیلگران پاسخ گرفت. تعبیر دلخواهی، وفق دادن واقعبات با تلقی های ذهنی نویسنده، تحریف فاکت های غیر قابل انکار و متدولوژی فوق العاده فقیر و عقب مانده در تحلیل، جایی برای جدی گرفتن این بحث نمیگذاشت. مطلب هانتینگتون در سال ۱۹۹۳ ارائه شد، بعد از سقوط شوروی و اعلام "پایان کمونیسم" و "پایان تاریخ" در دنیا و آکادمی غربی. برای دهها سال تمام اندیشه و خودآگاهی سیاسی بورژوازی غرب حول وجود یک دشمن جهانی، یک قطب جهانی و قدرتمند متخاصم، ساخته و پرداخته شده بود. در سالهای آخر و در دوران ریگان، این تقابل حتی یک تبیین کاملا هالیوودی پیدا کرده بود. "امپراطوی شر"، "جنگ ستارگان" مقولاتی در این فرهنگ سیاسی بودند. بعد از حذف شوروی مساله "دشمن کیست" و موضوع بازتعریف وظایف ناتو و سازمان سیا، سیاست خارجی آمریکا و رشد مجدد انزواطلبی در شاخه های از جمهوری خواهان بالا گرفت. "جدال تمدنها" یک پاسخ جنجالی، در متن همان فرهنگ هالیوودی، به این سوالات بود. من با این نکته گراهام فولر کاملا موافقم که اختلافات "تمدنی" قالبی برای بروز اختلافات اجتماعی فی الحال موجودی هستند. مقولات "تمدنی" در تبلیغات جنگی و بازاریابی سیاسی برای این منافع نقش دارند. اما در خود کشمکش جایگاهی ندارند. اسلامیت و تبیینهای اسلامی و تعصبات اسلامی ابزارهای بسیج اجتماعی در کشمکشهای مادی اجتماعی است که خود بر سر اسلام و تمدن اسلامی و تقابل آن با فرهنگ غربی نیست. جریان یوگسلاوی برسر اختلاف تمدن مسیحی غربی با مسیحیت ارتدوکس شرقی نیست (که معلوم نیست در این میان "تمدن" اسلامی در بوسنی و کوسوو چرا سرش را روی بالش "تمدن" غربی گذاشته!). یا دهسال تخریب عراق محصول جدال تمدن غربی و اسلامی نیست. دنیا طبقاتی است. صحنه مبارزه طبقاتی است. صحنه رقابت جناحها و بخش های مختلف طبقه سرمایه بر سر قدرت سیاسی و منافع مادی و سود و حیطة نفوذ و قلمرو استثمار است. صحنه مبارزه برای آزادی و رفع تبعیضات.

منصور حکمت: من فکر میکنم آنچه در جریان است یک نفرت عظیم اجتماعی از اسلام است که در بخش اکثریت جامعه تلنبار شده و روزبروز دارد فشارش افزوده میشود و این بزودی سدها را میشکند، زنجیرها را پاره میکند و ایرانی را که بیست سال مسند حاکمیت اسلام ارتجاعی بوده به یکی از مراکز مبارزه با نهضت ارتجاعی اسلام در منطقه تبدیل میکند. من این را مطمئن هستم، فکر میکنم آن حرکتی که از نظر فکری و مبارزات فکری و معنوی و فلسفی در طول تاریخ در ایران نشده، شاید این دفعه به حکم شرایط سیاسی توسط عمل سیاسی مردم صورت بگیرد، یعنی هجوم ضد اسلامی مردم بخاطر تجربه بیست سال حاکمیت ارتجاعی اسلام در این کشور و جنایاتی که به همین اسم شده و بخاطر اسلام شده. نفرتی که از اسلام وجود دارد در تاریخ آن کشور بیسابقه است. چون موقعی هست که به قول آن دوست شنونده آخوند یک قاری است، کاسی که گوشه ای نشسته، میاید و پولی میگیرد و وعظی میکند و میروند، این یک نقش را در جامعه دارد، ولی وقتیکه جلوی صحنه می آید و جامعه را آنطوری که فکر میکند شکل میدهد و منویات و مکنونات قلبی اش را تبدیل به قوانین بیرونی برای همه میکند و ما کثافتش را همه جا می بینیم آنوقت دیگر نمیشود گذاشت فقط برگردد برود جای سابقش و در سوراخ سابقش. وقتی موج به حرکت بیاید و حرکت ضد اسلامی مردم شروع شود آنوقت دیگر اسلام نمیتواند به مواضع و موقعیت بیست سال پیش خودش برگردد. برود در حوزه ها یا تکیه ها، یا مساجد خودش بنشیند. احتمال زیادی دارد که مردم تمام اینها را ازش بگیرند، ولی آیا میشود به این رنسانس گفت؟ بنظر من یک بعد و یک مشکل مسئله این است که این نفرت سیاسی و قلبی از اسلام باید همراه باشد با یک نبرد فکری عمیقی که پایه های این دین و اصلا تکبر دینی را بشکافد و خصلت ارتجاعی مذهبی گری را با همه جوانب ظرفیتش که برای مثال در شرفزدگی، در مردسالاری، و در بی حقوقی کودک و یا در روحیه ملی سیاهپوشی و مرگ پرستی و خصومت با شادی و امید در این کشور ها خود را نشان میدهد، نقد کند. این نقد باید خودآگاه و مکتوب باشد، توسط ایدئولوگهای جامعه در هر دوره‌ای پیش برده شود. این را ما شاهد نیستیم. در نتیجه حرکتی که علیه اسلام خواهد شد در درجه اول یک حرکت توده ای وسیع

ایران صحنه هجوم عظیم ضد اسلامی مردم خواهد بود

مصاحبه رادیو همبستگی با منصور حکمت

در باره اسلام سیاسی، فرهنگ اسلامی و

ضرورت تشدید مبارزه علیه جریانات و حرکات اسلامی

رادیو همبستگی: قبل از هر چیز برای ما بگویید لزوم تصویب قراری از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری درباره تشدید مبارزه با جریانات و حرکات اسلامی از کجا ناشی میشود؟ زیرا همه حزب کمونیست کارگری را بعنوان یک جریان ضد مذهبی می شناسند و مبارزه علیه جریانات ارتجاعی اسلامی هم در این چند سال یکی از مشخصات حزب کمونیست کارگری ایران بوده است. آیا این کافی نبوده؟

منصور حکمت: اینجا ما داریم راجع به یک موضوع متفاوت صحبت می کنیم. مخالفت کمونیستها با مذهب، افشاگری آنها از مذهب و تلاششان برای ایجاد یک جامعه غیرمذهبی، به قول شما یک امر هویتی و قییمی برای کمونیستهاست. منتهی پدیده دیگری که در این ۲۰-۲۵ سال اخیر شاهدش بوده ایم، پیدایش و رشد چشمگیر جنبشهای سیاسی است که تحت پرچم اسلام خود را سازمان داده اند. یک سلسله حرکات فوق العاده دست راستی، ضد بشری، خشن و انسان ستیز در شمال آفریقا، خاورمیانه و امروز در همه کشورهایی که به اصطلاح دین رسمی‌شان اسلام است، و یا اقلیت‌های بزرگ مسلمان دارند جریان دارد. عملکرد اینها در درجه

مطمئن باشد و بخصوص اینقدر قدرت سیاسی دست مردم پخش شده باشد که کسی نتواند با توطئه قدرت سیاسی را از مردم بگیرد یا کسی با کودتا یا بمب اندازی یا خشونت و تروریسم تأثیری در روال سیاسی جامعه نگذارد، آنوقت حرف زدن اینها چیزی جز آگاهی برای جامعه نمیآورد. برای اینکه میشود به بجهای مدرسه‌ای نشان داد و گفت ببینید در مقابل این حرفهای عاقلانه‌ای که هست، یک عده هم هستند که اینطور فکر میکنند و فکر میکنند اینها جریانات منزوی و مسخره‌ای خواهند شد. کما اینکه الان هم بنظم بعنوان عقیده، بعنوان اندیشه، اینها منزوی اند. از یکطرف روی پول و از طرف دیگر روی ارباب، روی تروریسم و کشتار قدرتش را نگه داشته‌اند. از طرف دیگر خیلی از مردم در خاور میانه کانالهای واقعی ابراز وجود برویشان بسته است. اگر شما در ایران و عربستان و مصر و سوریه و عراق احزاب مارکسیست و سوسیالیست، اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای زنان داشتید، کسی نمیرفت برای اینکه ناراضی اش را از رژیم دیکتاتوری روز نشان دهد عضو سازمان اسلامی بشود. مردم میرفتند عضو سازمانهایی میشدند که حرمت و شخصیتشان را بالا میبرد. من فکر میکنم آزادی جوباش است، طرفدار سرکوب نیست ولی طرفدار دستگیری و تعقیب قضایی هرکسی که خواهد آسایش، امنیت، سلامت روحی و جسمی کسی را بخطر بیاندازد هستم و اسلامی‌ها البته این رشته شان است. و من بعید میدانم که اینها یک سازمان اسلامی درست کنند و فوراً مشغول ترساندن بجهایشان نشوند. باید نهادهایی باشند که از حقوق شهروندان در مقابل اینها دفاع کنند و مانع دست زدن اینها به اعمال غیرقانونی شوند. اگر در چهارچوب قانون یک کشور بخواهند حرفشان را بزنند بنظر من باید آزاد باشند، با همه جنایاتی که اسلافشان کرده‌اند بالاخره باید آزاد باشند که حرفشان را بزنند. این حقی است که با تولدشان بدست آورده اند. هرکه دنیا آمده حق دارد نظرش را بگوید و بنظر من هیچ دولتی نمیتواند این حق را از کسی سلب کند.

رادیو همبستگی: ایران جامعه ای قطبی است در مورد اسلام، یعنی اسلامها و ضداسلامها هر دو فعال هستند. تقابل این دو گرایش را چگونه میبینید؟ آیا فکر میکنید رنسانسی در ایران در جریان است؟

اول بصورت ضدیت با آزادی زنان، با حقوق مدنی زن، با آزادی ابراز وجود انسانها در زمینه‌های فرهنگی و شخصی، پیاده کردن قوانین و سنتهای وحشیانه علیه آنها، حتی کشتار، سر بریدن، قتل عام انسانها از کودکان خردسال تا پیران است. در الجزایر شی و روزی نیست که اینها عده ای را بقتل نرسانند، در ایران فکر نمیکنم هیچ شنونده شما احتیاج به یادآوری داشته باشد که اینها با مردم این مملکت چه کرده‌اند. طالبان را در افغانستان می بینیم. خشونت جزء تعریف اینهاست و بی اعتنائی شان به حرمت انسان، دشمنی شان با خوشی انسان، ضدیتشان با هر جامعه آسوده و هر فعل و انفعال آزادانه انسانها چیز کاملاً مشهودی است.

این یک جنبش است مثل فاشیسم برای مثال. ناسیونالیسم و راسیسم هم گرایشهای قدیمی تری هستند. اما وقتی بر مبنای اینها فاشیسم عروج میکند، یک عده باید اطلاعیه بدهند و بگویند این جنبش فاشیستی جدیدی که دارد سر بلند میکند عاقبتش این خواهد بود و این جنایات را به بار میآورد و باید جلوی آن ایستاد. الان ما داریم با اسلام به همین ترتیب روبرو میشویم. مواضع ضد مذهبی ما به جای خود محفوظ. خیلی‌ها در جهان آنتیست هستند و نقش افیونی مذهب و نقش سرکوبگر مذهب را می شناسند. ولی در مقابل این جنبش مشخصاً دست راستی، فعال، آدمکش و نسل کشی که تحت پرچم اسلام در خاورمیانه و ایران به فعالیت مشغول است و الان کمابیش ابعادی بین‌المللی پیدا کرده، باید مردم این دنیا امروز بلند شوند و قد علم کنند. این بختکی است که روی بخش زیادی از جمعیت جهان افتاده و مردم زیادی دارند به خاطر آن بدبخت میشوند. به این معنی ما قطعنامه تصویب کردیم. علاوه بر سیاستهای افشاگرانه و آگاهگرانه که در قبال مذهب به طور کلی داریم، اکنون در قبال اسلام بعنوان یک جنبش سیاسی، یک جنبش قرن بیستمی و یک جنبش ارتجاعی امروزی که ضد کمونیست است، ضد سوسیالیسم است، ضد آزادی، ضد زن و ضد مدرنیسم است و حتی ضد شادی است و به شدت نژاد پرست است احتیاج به یک موضع سیاسی و عملی ویژه داریم. این قطعنامه خودش را میخواهد. این جنبش سیاسی ارتجاعی یک برخورد سیاسی

را پیدا کرده، مورد استفاده‌اش علیه چپ، علیه مدینت، علیه فرهنگ آزاد اندیشانه است، علیه شادی انسان است. کاملاً ارتجاعی است، صد در صد ارتجاعی است. موجودیت خود را درست در نقطه مقابل آزادیخواهی و سوسیالیسم پیدا کرده است. به این معنی فکر میکنم باید بعنوان یک ایدئولوژی و یک نهاد سیاسی قرن بیستمی ارتجاعی با آن برخورد کرد که درست مثل فاشیسم میشود نقشش را در جامعه تعریف کرد.

سؤال شنونده: من سؤالی داشتم از منصور حکمت. اگر در آینده، حکومت کارگری برقرار شود و در واقع این آرزوی هر انسان برابری طلبی هست و امیدوارم که این آرزو بزودی برآورده شود، آیا در آنموقع فعالیت جریاناتی مثل حزب الله لبنان یا فدائیان اسلام در ایران و یا جریانات اسلامی در الجزایر که به آنها اشاره کردید، از نظر شما ممنوع میشود و اگر جلوی فعالیت این جریانات اسلامی گرفته شود در آنصورت این عمل منافاتی با آزادی های بی قید و شرط سیاسی پیدا نمیکند؟

منصور حکمت: من نظر شخصی ام را میتوانم بگویم. سیستم سیاسی ای که ما پیشنهاد میکنیم یک سیستم شورایی است که قوانین و مقرراتش را نماینده های مردم در سطح وسیع در کشور میگذارند و هرکس بنا به شهروندی و یا سکونت اش در آن کشور، حالا با هر پیشینه ملی و قومی که داشته باشد، میروند و در شورای مجلس عضو میشوند و از آن طریق در سلسله مراتب سیاسی کشور شرکت میکنند و طبقاً قوانین مشخص این چیزها را از آن دولت باید خواست، از خود مردمی که آن موقع زندگی میکنند. منتها من بعنوان یکی از آن مردم بنظم را میگویم. نفس تشکیل فدائیان اسلام بنظم من جرم نیست، نفس خواستن دنیایی اسلامی بنظم من جرم نیست. ما باید جنایت و جرم را تعریف کنیم و بعد آن را ممنوع کنیم. اگر کسی بیاید و بگوید که من یک جامعه اسلامی میخواهم که در آن آمدها بدبخت باشند و زنان در زنجیر باشند و دارد اینها را به مردم میگوید و مردم بر بر نگاهش میکنند، تا این لحظه مرتکب جرمی نشده است. ولی اگر بنا کرد به کشتن کسی، ترساندن کسی، حبس کردن کسی، ارباب کسی، محروم

دولت معمولاً به عنوان یک قلمرو حمایت شده توسط دین که در عین حال سرویس و خدمات به دین میدهد، شناخته شده. خلیفه و امام یک طرف و سلطان و شاه طرف دیگر بودند و این سلطان و شاه مهر تائیدشان را از مراجع دینی میگرفتند، محیط را برای گرفتن خمس و زکات و اجرای فقه اسلامی فراهم میکردند و خودشان شمشیر اسلام بودند ولی خود حاکم ممکن بود مسلمان غیوری نباشد و معمولاً مقامی در سلسله مراتب دینی نداشت. حکومت یا دولت، ارتش، نیروهای قهریه دست سلاطین بودند که به یک سازشی با سلسله مراتب دینی رسیده بودند. اسلام سیاسی که ما از آن حرف میزنیم یک نوع ایدئولوژی متفاوتی را مطرح میکند و آن اینکه، حکومت، دولت میتواند اسلامی باشد به همین معنی که برای مثال در ایران پیاده شد. در عربستان سعودی حکومت اسلامی نیست، اسلام حاکم است ولی حکومت دست آن قبیله معینی است که شمشیرش را در خدمت اسلام قرار داده و با هم میخورند. این اسلام سیاسی، به این معنی با اسلام به معنی همیشگی اش، که واضح است در همه جوانب زندگی مردم سر میکشد و امر و نهی میکند، فرق دارد. چون مشخصاً قلمرو حکومت کردن را بر مبنای ایدئولوژی اسلامی سازمان بدهد و این پدیده به این معنی جدید است. نمیخواهم بگویم مطلقاً جدید در تاریخ قرن بیست، ولی دور جدیدش را ما شاهدیم و واضح است که این پدیده در اواخر قرن بیست همان نقشی را ندارد که در آغاز قرن بیست داشت. بشدت ضد کمونیستی است، ضدکارگری است. حرکتی است در متن رقابتهای بورژوازی در منطقه و در مقیاس جهانی، پرچمی است که بلند شده برای کسب اقتدار بخشهایی از جامعه که به این میراث کیفی دینی تکیه میکند. همانطوریکه گفتیم ما با اینها طرف هستیم سواى اینکه با اسلام بطور کلی و با مذهب به طور کلی طرفیم. بعنوان یک عده آدم آزاداندیش و طرفدار تفکر و انتخاب آزاد انسانها با این جریانات به عنوان یک جریانات دست راستی، خشن و ضدانسانی طرفیم و اسلام سیاسی به این معنی که از آن حرف میزنیم این حرکتها معطوف به کسب قدرت را مد نظر دارد.

راديو همبستگی: در ادبیات حزب زیاد به اصطلاح اسلام سیاسی برمیخوریم. منظور از اسلام سیاسی چیست؟ آیا منظور همان فاندائنتالیسم و بنیادگرایی است؟ اگر نه، تفاوت در چیست؟

منصور حکمت: اسلام سیاسی لزوما بنیادگرایی نیست. البته نویسنده های مختلف ممکن است این عبارت را به معانی نسبتاً متفاوتی بکار ببرند. ولی اشاره ما به همان است که گفتیم، یعنی همین جنبشهای سیاسی که تحت پرچم اسلام برای ایجاد نوعی جامعه اسلامی تلاش میکنند. از انقلاب ۵۷ ایران به بعد، ضد انقلاب اسلامی که انقلاب را سرکوب کرد و جمهوری اسلامی را سر کار آورد یکی از نخستین جلوه های حرکت این اسلام سیاسی در این دور جدیدش بود. در ابتدای قرن بیستم هم هنگامی که مردم مستعمرات به موقعیت تحت سلطه و نامطلوب خود بیدار میشدند و زمزمه های ضد استعماری بالا میگرفت، پان اسلامیسیم و اندیشه اسلامی هم به عنوان مبنای حکومت و مبنای نوعی دولت در شرق سابق مطرح شد، منتهی جنبشهای مدرنیستی و پارلمانتاریستی و لیبرالی آن موقع قویتر از این حرفها بودند. ناسیونالیسم قویتر بود و کشورهای خاورمیانه به راه جوامع اسلامی نرفتند. آن جنبش اسلامی یک پدیده مستقلی بود و متعلق به دوران دیگری. دوران زیر سوال رفتن فئودالیسم و سلطه استعمار در آن جوامع، ولی اسلام سیاسی دوره ما بعنوان یک پدیده جدید و جنگ سردی شکل گرفت. یک نیروی دست راستی، ضد چپ، ضد کمونیست و به درجه ای ضد غرب. این جریان است که در رقابت با غرب بر سر ثروتها و قدرتی که در خاورمیانه و شمال آفریقا نهفته است، پدیدار شده است. دولت را میخواهد. یک ایدئولوژی دیگر است برای حاکمیت و سهم طلبی بخشهایی از بورژوازی این کشورها. و این پدیده جدیدی است به این معنی که در سه دهه آخر قرن بیستم احزاب سیاسی جدید دست راستی ای بوجود آمده اند و اینها هدفشان نوعی جامعه اسلامی است. اسلام به طور سنتی چه در تسنن و چه در تشیع همیشه این رابطه را با دولت نداشته است. قلمرو

کردن کودکی از حقوقش، دست اندازی به زندگی و هستی و آزادی کسی، آتوق است که به استناد این جرائم باید سراغش بروند. به این اعتبار بنظر من نفس داشتن احزاب اسلامی، حتی در سیستم ما، جرم نخواهد بود. نفس تشکیل یک جریانی که بگوید همه جهان باید مسلمان بشود جرم نخواهد بود چون ابراز جنون‌آمیزترین و احمقانه‌ترین عقاید هم حق آدمهاست، میتوانند نظرشان را بگویند. هدف ما اینست که با ایجاد جامعه ای که هیچکس نمیتواند نیت سیاسی خودش را پشت چنین چیزی پنهان کند، جامعه ای که در آن برای مردم معلوم است دفتر و دستک هر جریانی کجاست و چکار دارد میکند، جلوی رشد اینها را بگیریم. در یک جامعه آزاد که همه حق دارند حرف بزنند، و هرکس حق دارد نماینده بنویسد یا شعر بگوید، و یا برود در خیابان فریاد بزند و یا در مدرسه پا شود و هر ایرادی از برنامه درسی‌اش بگیرد، یا از کانال رادیو و تلویزیونی که وقتش بین شهروندان تقسیم شده، مردم حرفشان را بزنند و نظرشان را بگویند، اینکه از هر ده هزار نفر یک نفر پا شود و حرفهای فاشیستی بزند یا حرفهای راسیستی یا اسلامی بزند برای آن جامعه پدیده‌ای قابل تحمل و حتی قابل ریشخند خواهد بود و زیاد جدی اش نمی گیرند. ولی اگر شما سازمان فدائیان اسلام درست کنید و بعد بروید بمب بخزید، اسلحه انبار کنید، قاچاقی لیست آدرس خانه‌های مردم را تهیه کنید و بعد بروید آنها را ترور کنید، یا بخواهید بروید کشوری دیگر بمب بگذارید، آتوق آن دولت مربوطه این جریان را نه بخاطر اسلامی بودنش بلکه بخاطر همین کارهایی که گفتیم میگیرد و میگوید شما حق ندارید جان کسی را بخاطر بیاندازی، شما حق ندارید اقلیتی را بترسانید، کسی را تهدید به مرگ بکنید، زندگی امن کسی را برایش نامن کنید. در نتیجه بنظر من آزادی بیانشان را خواهند داشت. متأسفانه یک عده‌ای هنوز این افکار را دارند. اما فکر میکنم در چنان شرایطی کمتر و کمتر میشوند. بنظر من آزادی بهترین درمان جهالت و حماقت است. اگر یک جامعه‌ای آزاد باشد و هرکس بتواند حرفش را بزند، در طول زمان حرفها حساسی‌تر میشود، عمیق‌تر میشود و انسانی‌تر میشود. دقیقاً دیکتاتوری است که این آشغالها را از خودش بیرون میدهد. من فکر میکنم اگر جامعه اینقدر از خودش

راديو همبستگی: بهر حال این قرار به طور اخص تشدید فعالیت علیه اسلام هم هست یا اینکه مختص به همین جریانات است؟

منصور حکمت: شما تنها نمیتوانید علیه جنبشهای سیاسی اسلامی که صحبتش را میکنیم قد علم کنید و سنگریندی محکمتری بکنید بدون اینکه بیشتر هم به اندیشه هایشان بپردازید. منتها روشن است که خود ما بعنوان یک حزب کمونیست علیه اسلام بعنوان یک اندیشه و یک سیستم فکری و یک روش زندگی هستیم. آنچه مسلم است وقتی شما با جنبشهایی روبرو شوید که انسانهای آزاد اندیش را تهدید به مرگ میکنند، تسلیم نسرین برای مثال، شما موظفید یکبار دیگر پای قرآن را وسط بکشید و بگوید آخر این ارتجاع از یک آبشخوری تغذیه میکند که خودش دقیقاً همه این عقب ماندگی را فرمولبندی کرده. قرآن میتوانست یک کتاب تاریخی مثل بقیه کتابهای تاریخی باشد، مردم به آن نگاه کنند و زیاد به آن حساسیت نداشته باشند ولی وقتی جنبش آن را پرچم یک مبارزه سیاسی امروز میکند، آن وقت مردم مجبورند آن پرچم را ازش بگیرند، بازبینی کنند، نگاه کنند و دور بیاندازند. وگرنه فرض کنید کتابی بود مثل شاهنامه فردوسی که میگذاشتند آن گوشه و احتمالاً ارجاع زیادی به آن نمیکردند. شما در هر کتاب قدیمی بروید بگردید حتماً ارتجاع زیادی را پیدا میکنید. منتها وقتی خود طرف اینجا معتقد است که باید در انتهای قرن بیستم با این قرآن به جنگ احزاب سوسیالیست و اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای زنان بیایند، آن وقت به نظر من زنان و کارگران و سوسیالیستها موظفند که این پرچم را از دست طرف بگیرند و آبرویش را ببرند.

راديو همبستگی: منشا این اسلام سیاسی که گفتید چیست؟ آیا روی کار آمدن جمهوری اسلامی منشا اسلام سیاسی شد یا قبل از جمهوری اسلامی هم بود؟

منصور حکمت: به نظر من مقاومت در مقابل غرب یک پدیده قدیمی در خاورمیانه و در کشورهایی است که ما به آنها اسلام زده میگوییم. چون غرب در چهارچوب استعماری وارد این کشورها شد. ورود غرب با خشونت و با استثمار زیادی همراه بود، اینطور نبود که تمدن غربی یا برای مثال پارلمان یا هنر و ادبیات و فرهنگ

غربی در یک رابطه و جریان سیلان آزاد به شرق رسیده باشد، بلکه با اسلحه و خشونت و آدم دزدی و زندان کردن و کشت و کشتار آمده، در نتیجه معلوم است که مقاومت علیه اش هست و ناسیونالیسم محلی و مبارزه علیه استعمار به هر امکانی که در محل هست چنگ میاندازد. به این معنی، این اسلام پرچم نوعی مقاومت در مقابل غرب بود، همانطور که ناسیونالیسم هم در یک دوره ای پرچم نوعی مقاومت در مقابل غرب بود. اما این حرکت اسلامی معاصر ناشی از و متعلق به یک دوره دیگر است، متعلق به دوره‌ای است که جهان بطور واقعی اقدام شده، جریان اقتصادی جهان به هم وابسته است، این پرچم نوعی سهم خواهی بخشهایی از طبقه حاکمه این کشورها است. برای مثال در خود ایران، خیلی‌ها که فکر میکردند باید کشور ایران سری در میان سرها داشته باشد، از طریق رژیم شاه بجایی نرسیدند ولی با رژیم اسلامی به آن رسیدند. از اینکه بخشی از طبقه حاکمه این کشور هستند خوشحالند. این جمهوری اسلامی بود که کاری کرد که برای مثال رئیس جمهوری آمریکا اینقدر نسبت به ایران و "فرمایشات" رهبر مذهبی ایران حساس باشد. این جمهوری اسلامی بود که امکان داد اینقدر کشورش بتواند موش در منطقه بدواند و توسعه طلبی و عظمت طلبی ایرانی را در این چهارچوب گسترش دهد. مضارش برای بورژوازی ایران بجای خود. ولی میخواهم بگویم که این اسلام پرچمی شده برای نوعی سهم خواهی و رقابت بر سر قدرت در منطقه، بین طبقات حاکمه با بورژوازی و امپریالیسم در سطح بین‌المللی. خیلی‌ها به این جنبش اسلامی بعنوان یک ابزار سیاسی نگاه می کنند. فرض کنید در جنگ اعراب و اسرائیل، پرچم اسلام یکی از بااصطلاح دست افزارهای کمپ جهان عرب در مقابل اسرائیل است. و فکر میکنم ابزار کارآمدی است و هر وقت لازمش داشته باشند بکارش می اندازند. این اسلام همچنین مورد مصرفش را برای کوبیدن چپ دارد، برای مثال رژیم شاه در خود ایران هیچگاه نمی توانست کشتاری را که اینها، جمهوری اسلامی، از کارگران و کمونیستها کردند، صورت دهد. هیچوقت بدون این ابزار نمیشد اینطور به جنگ آزادی زن رفت، فقط این ابزار میتواند زن را در قید و بند نگه دارد. جنبش اسلامی مثل یک ابزار سیاسی مورد استفاده‌اش